

کنجینه فرهنگ مردم

« ۲ »

جشنها و آداب و معتقدات زمستان

جلد اول

گردآوری و تألیف:
سید ابوالقاسم انجوی شیرازی



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۷۹

انجوى شيرازى، ابوالقاسم، ۱۳۰۰ - ۱۳۷۲.
جشنها و آداب و معتقدات زمستان / گردآوري و تأليف ابوالقاسم انجوى شيرازى . - تهران :
اميركبير، ۱۳۷۹.

ج ۲: مصور. - (گنجينه فرهنگ مردم؛ ۲)

ISBN 964-00-0695-5 (دوره ۲ جلدی).

ISBN 964-00-0697-1 (ج. ۲) - ISBN 964-00-0696-3 (ج. ۱).

فهرستنويسى بر اساس اطلاعات فيبا.

Abolghasse,me Endjavi. Fetes, us et coutmes. traditions et

croyances concernant j.hiver...

ص. ع. به فرانسه:

ج. ۱ (چاپ دوم: ۱۳۷۹).

۱. فرهنگ عامه - ايران. الف. عنوان.

۳۹۸/۰۹۵۵

۵ ج ۸ الف / ۲۹۰ GR

کتابخانه ملي ايران

*۵۴-۹۵۳م



جشنها و آداب و معتقدات زمستان (جلد اول)

گردآوري و تأليف : سيدابوالقاسم انجوى شيرازى

چاپ اول: ۱۳۵۲

چاپ دوم با ويرايش جديد: ۱۳۷۹

چاپ و صحافى : چاپخانه سپهر، تهران

تيراژ: ۱۵۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

ISBN 964 -00-0695-5 (2 vol.set)

ISBN 964-00-0696-3 (vol.1)

شابک ۵ - ۰۶۹۵ - ۰۰ - ۹۶۴ (دوره ۲ جلدی)

شابک ۳ - ۰۶۹۶ - ۰۰ - ۹۶۴ (جلد اول)

مؤسسه انتشارات اميركبير تهران، ميدان استقلال.

فهرست مطالب

۱۳.....	زمستان در استان مرکزی.....
۳۷.....	شب چله و آداب آن در استان مرکزی.....
۵۳.....	شب نشینی در استان مرکزی.....
۷۳.....	جشن شب اسفند در محلات و آبادیهای آن.....
۸۹.....	آتش افروزی و جل جلانی.....
۹۵.....	برفی کردن.....
۱۰۳.....	خرک انداختن.....
۱۰۷.....	رشکی و ماسی.....
۱۱۳.....	جشن ناقالی در اراک.....
۱۲۱.....	کوسه و ناقالیدی.....
۱۳۳.....	اسبندی کاشان.....
۱۴۱.....	اسبندی در آبادیهای کاشان.....
۱۶۵.....	شب چله گیلان.....

۱۶۹عروس گولی
۱۸۹شب چلهٔ مازندران
۱۹۹پیربابو

الفبای مصوت این کتاب

Ā	BALE بیله	k	ک
I	ای (ئی)	G	گ
W	واو معدوله (خواب)	L	ل
A	آ	M	م
Â	آ	N	ن
B	ب	V	و
P	پ	Y	ی
T	ت + ط	O	أ
S	ث + س + ص	h	او (نو)
J	ج	U	او (بو)
C	چ	Ü	او (مانند u فرانسوی)
H	ح + ه	E	إ (کوتاه)
X	خ	Ê	إ (کشیده)
D	د		آ (کشیده بین فتحه ممدود و ع مانند

,	ء+ء+أ	R	ر
Q	غ+ق	Z	ز+ذ+ض+ظ
F	ف	Ž	ژ
		š	ش

یادداشت مؤلف

کتابی که در دست دارید، اولین مجلد از مجموعه‌ای است که حاوی جشنها و رسوم و سنن و معتقدات مردم ایران درمورد فصل زمستان است و به استان مرکزی و گیلان و مازندران اختصاص داده شده.

آنچه در این مجموعه می‌خوانید به روش گردآوری عمومی و سراسری فراهم آمده است و محصول کار راویان و همکاران نگارنده یعنی داوطلبان تعلیم‌یافته محلی است که مدت یک سال از راه مکاتبه و همچنین به وسیله آموزش رادیویی - هفتگی و مداوم^۱ - طرز کار و روش جمع‌آوری فرهنگ مردم را آموخته‌اند و هرگاه نگارنده به محل رفته است یا راویان و داوطلبان به تهران آمده‌اند، باز هم تعلیم گرفته و برآموخته‌های خود افزوده‌اند. نکته شایان تأمل آنکه چون این خدمت فرهنگی داوطلبانه و افتخاری است و جز اجر معنوی و نام نیک یا باقیات صالحات پاداشی ندارد، فرد داوطلب با عشق و شور فراوان و به اراده خویش نه به فرمان کار می‌کند، یعنی ناچار نیست که به عنوان ادای وظیفه و رفع تکلیف مسمایی به عمل آورد و نام آن را تحقیق و گردآوری گذارد، کاری

۱. برنامه فرهنگ مردم از فروردین ۱۳۴۰ از رادیو بخش شد، ابتدا ماهی یک‌بار، بعد از یکی دو سال پانزده روز یک‌بار و پس از مدتی به هفته‌ای یک‌بار به مدت یک ساعت در سه‌شنبه‌ها افزایش یافت.

است بزرگ که با شور وطنی و شوق فرهنگی انجام می‌دهد نه با دستمزد و قرارداد. اما تأکید و اصرار در اینکه هر گردآورنده‌ای باید مقیم و اهل محل باشد از این روست که در عمل و به حکم تجربه چندین ساله برای ما قطعی و مسلم شد که کار راوی و گردآورنده غیر محلی، ناقص و کم اعتبار است.

در نظر گرفتن رادیو به عنوان بهترین وسیله رسیدن به این هدف فرهنگی نیز دلایل بسیار دارد که به طور خلاصه از این قرار است:

کشور ما به حدی وسیع و پهناور است که پژوهش و جمع‌آوری فرهنگ توده هر ناحیه آن - به فرض فراهم بودن کلیه وسایل کار - سالها زمان می‌گیرد و همین طول مدت موجب فراموشی و بسا نابودی این میراث غنی می‌شود، تازه اگر این طور هم نشود و چیزی باقی بماند باز مشکل بیگانه بودن گردآورنده غیر محلی با منطقه تحقیق و ناآشنایی او با خلیات و روایات مردم و انس نگرفتن مردم با وی به جای خود باقی است در صورتی که به وسیله امواج رادیو می‌توان گفتنیها را برای داوطلبان اقصی نقاط کشور گفت و آنان را به حال خود گذاشت و مزاحم آنان نشد تا به ذوق و میل خود کار کنند.

نکته دقیق دیگر آنکه تمدن صنعتی دنیای ماشین‌زده و عوارض و تبعات آن و بخصوص تجدد اغواگرش دارد به دورترین نقاط این سرزمین هم می‌رسد و آنچه از گذشته‌ها بازمانده دیگرگون می‌کند یا از یادها می‌برد، و اگر سالی چند بر همین منوال بگذرد صد یک مواد و اجزای معارف عوام این مرز و بوم باقی نمی‌ماند، پس برای گردآوری این گنجینه گرانها که تنها در سینه سالخوردگان بر جای مانده است مجال تأمل و درنگ نمانده و فرصت فراوانی در دست نیست، حتی خیلی هم دور و دیر شده است و آنچه می‌شود باید بسرعت اما با دقت نزدیک به وسواس انجام گیرد و این تسریع و تعجیل، فقط به وسیله رادیو مقدور است و لاغیر.

باری، به همت راویان و همراهان وطن‌دوستی که آب و گل آنان با محبت به این سرزمین و علاقه به سنتهای عزیز و دیرین آن عجین شده است، در این مجموعه بسیاری از جشنها و آداب و سنن قدیم زنده شده و از نابودی مصون خواهد ماند.

به استناد اسناد و نوشته‌های همین مجلد بر ما روشن می‌شود که منطقه کوهپایه

دماوند؛ کاشان و آبادیهای آن؛ همچنین ناحیه تفرش و فراهان و محلات و آشتیان از جمله مناطقی است که خیلی از رسوم و سنن را به همراه لهجه‌های محلی حفظ کرده و نگه داشته است، جشن و سنت شب چله و جشن اسبندی و شب اسفند که خوشبختانه هنوز در این مناطق مرسوم است و یادآور جشن بهمنجئه قدیم یا همزادی شبیه آن است و جشن کوسه برنشین یا رکوب کوسج که در مآخذ قدیم آمده است، هم در آذربایجان و کردستان متداول است، هم در این نواحی، البته به اشکال مختلف اما با مضمون واحد، آن‌هم با صدها و صدها کلمه و اصطلاح محلی همه را حفظ کرده‌اند و برعکس گیلان و مازندران هنوز با آن سخن می‌گویند.

با این مجموعه، چه بسیار کلمات محلی و مصطلحات عامه که ثبت و ضبط می‌شود و محفوظ می‌ماند تا سرانجام، به کار توسعه و غنای زبان پارسی بیاید و این زبان فصیح و قادر را از لغات بیگانه - که مثل مور و ملخ به ایران سرازیر شده و مانند خوره به جان زبان دری افتاده - بی‌نیاز کند. افسوس که در گیلان و مازندران نه چنین است بلکه گیلانی و مازندرانی به صورت لهجه‌هایی ملمع و رنگارنگ درآمده است و مایه دریغ و اندوه است. کاشکی هموطنان گیلانی و مازندرانی همت کرده جلو این خرابیها را بگیرند و از جمله، ترانه‌های «عروس گوله» و «پیربابو»^۱ را به زبانهای اصلی برگردانند.

در پایان هر مطلب، تاریخ آغاز و انجام گردآوری آن ثبت شده و نام و مشخصات همکاران و راویان درج گردیده، مقیاس و مآخذ سن آنان سال ۱۳۵۲ خورشیدی است. یعنی در سال طبع کتاب دارای این سن و سال بوده‌اند.

سرانجام بر ذمه خود می‌دانم که از مردم شریف ایران، از نویسندگان راستین و ترقی‌خواه، از مطبوعات وزین تهران و شهرستانها و دریکی جمله، خوبانی که با «رضا» و رغبت همت کردند تا این مجموعه شکل گرفت، صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم.

سید ابوالقاسم انجوی شیرازی (نجوا)

تجربش - آذرماه ۱۳۵۲ خورشیدی

زمستان در استان مرکزی

در استان مرکزی - کمابیش مثل سایر استانها - فصل زمستان را به قسمتهای جداگانه تقسیم می‌کنند. به این ترتیب که چهل روز اول، از اول دی تا دهم بهمن را چله بزرگ و بیست روز بعد را، از دهم بهمن تا اول اسفند، چله کوچک می‌نامند و ماه اسفند را هم به‌نوبه خود تقسیم و اسم‌گذاری می‌کنند. در مدت زمستان هیچ‌وقت سردتر و سخت‌تر از «چارچار» نیست که عبارت است از چهار روز آخر چله بزرگ و چهار روز اول چله کوچک.

ماه اسفند در کیلان kilân دماوند به این ترتیب تقسیم می‌شود: هفت روز اول، خاله پیرزن؛ چله پیرزن؛ سرما پیرزن یا بردالعجوز است. هفت روز دوم «باد عاد»، هفت روز سوم «افتوبه هود»^۱ و هفت روز چهارم «غازرو» است. این تقسیم‌بندی شکل واحدی ندارد. در بعضی روایات آمده که «باد عاد» با سرما پیرزن یکی است و در روایات دیگر غازرو را پیش از افتوبه هود دانسته‌اند. در دماوند بعضیها معتقدند سی روزه اسفند به پنج دوره شش روزه تقسیم می‌شود و سردتر از تمام دوره‌ها «کلوکه جنبان Kuluke Jonbun»

۱. در گویش محل Eftô Be Hud - در گاهشماری کهن دیلمی نیز «آفتاو برهود - Âftâv bar hud نام دیگر ماه آخر زمستان برابر با اسفند کنونی است.» عبدالرحمن عمادی - واژه‌هایی از گاهشماری کهن دیلمی - سومین کنگره تحقیقات ایرانی جلد اول ص ۶۰۱.

است یعنی سرما و باد چنان شدید می شود که کلونهای در، از شدت باد می لرزد و به تق و تق Teqq-o Teq می افتد. مردم دماوند می گویند خصوصیت و خاصیت تمام ایام سال در ماه اسفند وجود دارد و هر ساعت از این ماه یک حکم می کند، ساعتی بهار، زمانی پاییز، وقتی زمستان و هنگامی تابستان است.

در سنرد sanard گرمسار معتقدند در فصل زمستان زمین دو بار نفس می کشد. سی و پنج روز که از زمستان گذشت، زمین نفس «سی و پنج» یا «نفس دزده» می زند، برفها آب می شود و سردی هوا کاهش می پذیرد و چهل و پنج روز که از زمستان گذشت، زمین «نفس آشکار» می زند که با دمیدن نفس آشکار، زمستان بار و بنه خود را می بندد و گندمها و علفها نفس راحت می کشند و سر از خاک برمی آورند. همچنین معتقدند اسفند به سه قسمت تقسیم می شود و هر ده روز به یکی اختصاص دارد. ده روز اول مال خاله پیرزن است و هنگامی که هوا قار و قور می کند نشانه آن است که پیرزن شترش را سوار شده و آن سر و صدا هم که از ابرها بلند می شود موسوم است به پيله زدن^۱ شتر خاله پیرزن. ده روز دوم را هم مال لک لک می دانند که باد می وزد و گرد و غبار فراوانی دارد و معتقدند این باد، لک لکها را از راه دور می آورد. ده روز آخر هم به چلچله اختصاص دارد که هوا سخت توفانی می شود و چلچله ها می آیند.

در مرق Maraq کاشان برای زمستان تقسیم بندی مخصوص دارند: ده روز اول «زمستان» و چهل روز بعد از آن را «چله بزرگ» و بیست روز بعدی را «چله کوچک» می دانند و به ده روز بعد «امن و بهمن»^۲ می گویند. از ده روز باقیمانده هم هفت روزش سرما پیرزن و سه روزش «سرما عجوزه» است.

در جوشقان استرک Juseqân-e Estark کاشان هم چله از دهم دی ماه شروع می شود و تا بیستم بهمن ماه ادامه دارد. این چهل روز را به چهار قسمت کرده اند که هر قسمت ده روز است و هر ده روزی نامی دارد: ده روز اول را چله بزرگ یا چله قوس می نامند. ده

۱. Pilê Zadan = پيله یعنی ششقه Šeqšeqa، و آن چیزی شبیه بادکنک است که شتر نر هنگام هیجان از دهان خود بیرون می اندازد و پيله زدن یعنی بانگ کردن شتر که در زبان تازی به آن ششقه Šaqšaq می گویند و در سنرد غرش رعد را به آن تشبیه کرده اند.

روز دوم را چله کوچک و ده روز سوم را چله «برزگر» و ده روز چهارم را چله «جولا» می‌نامند. در این مدت بنا به رسم محل برزگران به خانه مالک می‌روند و برف بامها را پایین می‌کنند و در آن روز زن ارباب «آش هوا» می‌پزد تا بعد از رویدن برفها این آش داغ، آنان را گرم کند.

آش هوا - طریقه پختن این آش این است که نخود خام و پیاز را می‌کوبند و با آب در دیگ بزرگی می‌ریزند و روی آتش می‌گذرانند و می‌جوشانند و کدوی حلوائی هم خرد می‌کنند و به آن می‌افزایند. کمی که پخته شد شوید (شبت) به آن اضافه می‌کنند. این «آش هوا» به منظور گرم شدن برزگران پخته می‌شود که سرما را از جان آنان بیرون بکشد. چون کار برف‌رویی برزگران تمام شد «آش هوا» و چای می‌خورند و برای ناهارشان نیز ارده‌شیره و حلوا آماده می‌کنند. بعد از خوردن ناهار، مالک دستمزدی هم به آنان می‌دهد و به همین سبب است که این ده روز را چله برزگر می‌نامند. ده روز آخر را هم چله جولا گویند زیرا که سرما شدید می‌شود و جولاهای و کرباس‌بافان، از شدت سرما دست از کار می‌کشند و کارگاههای خود را تعطیل می‌کنند.

در تاجیکستان قزوین زمستان را به سه قسمت تقسیم می‌کنند که چهل روز اول چله بزرگ، بیست روز بعدی چله کوچک و سی روز آخر «آفتاووت»^۱ است.

جنگ دو برادر مقصود از دو برادر چله بزرگ و چله کوچک است که مردم کیلان دماوند در این باره افسانه‌ای دارند که می‌گوید: برادر بزرگتر که همان چله بزرگ باشد با برادر کوچکتر در ایام «چار چار» کشمکش و بگو مگو و جنگ می‌کند. برادر کوچک می‌پرسد: «در این مدت چه کار کردی؟» برادر بزرگ جواب می‌دهد: «کوزه‌ها و خمره‌های زیادی را شکستم و خانه‌های زیادی را خراب کردم.» آن وقت چله بزرگ از برادرش می‌پرسد «تو چه کار خواهی کرد؟» برادر کوچک در جواب می‌گوید: «من پیرزن را زیر کرسی و بچه را میان گهواره خواهم کشت.» برادر بزرگ می‌گوید: «برو پی کارت! بیخودی لاف زن! همسایه‌ات بهار است و کاری نمی‌توانی کرد.»

در سندرگرمسار اسم این دو برادر را اهن و بهمن می‌دانند. در ایام «چار چار» که

۱. Aftâvvut = آفتاب به هود.

زمان جنگ آنان است هوا بسیار توفانی می شود. بهمن یا برادر کوچکتر می گوید: «اهمن و بهمنم، درخت کدو را از ریشه برکنم، آرد کنیید صد من، نان کنیید خرمن، هرچه برادر بزرگ نکرد با من.» برادر بزرگ که اهمن باشد در جواب می گوید: «برو برو که پشتت کلش^۱ است.»

در تاجکستان قزوین ماجرا این طور بیان می شود که چله بزرگ می گوید: «من طوری یخبندان کنم که در گهواره بچه ها، مرقج^۲ یخ کند.» چله کوچک می گوید: «من طوری توفان و یخ ریزان کنم که از ما تحت خر، خر زکل^۳ یخ کند.»

در مرق کاشان به ده روزه بعد از چله کوچک «امن و بهمن» می گویند و مشهور است که «امن و بهمن» گوید: «سر و کار همه با من!»

در قزوین مردم می گویند یک روز چله کوچک با افسوس زیاد به برادر خود چله بزرگ می گوید: «ای برادر کاش عمر من هم مثل تو زیاد بود. این چهل روز اگر مال من بود به قدری سرد می کردم که بچه مادیان توی شکم مادرش یخ بزند. اما حیف و هزار حیف که عمر من بیست روز بیشتر نیست.»

مردم کیلان دماوند در مورد خاله پیرزن افسانه ای دارند که گوید: او دوازده تا شتر داشته. وقتی چله تمام می شود متوجه می شود که شترهایش «نر»^۴ نخورده اند. به دست و پا می افتد و بنای گریه و زاری را می گذارد. حضرت موسی (ع) که از آن طرف می گذرد از حال او می پرسد. پیرزن شرح حال خود را می گوید و از حضرت موسی می خواهد که چون به کوه طور می رود از خدا بخواهد که سرما را برای مدت سیزده روز باز گرداند تا شترهای او آبستن شوند. حضرت موسی هنگامی که به کوه طور می رسد می گوید: «خدایا تو آگاهی که پیرزن چه می خواهد.» ندا می رسد: «درخواست پیرزن را اجابت کردیم برو به او بگو در این سیزده روز از کلبه اش بیرون نیاید تا شترانش حامله شوند و خود او روز چهاردهم می تواند بیرون بیاید.» حضرت موسی به پیرزن مژده می دهد و

۱. Kolaš = سافه گندم و جو.

۲. Marqaj = ظروف سفالی استوانه ای شکل که در گهواره کودک شیرخوار تعبیه می کنند برای قضای حاجت.

۳. Xar Zakol = سرگین خر.

۴. نر خوردن = آبستن شدن.

سفارش می‌کند که مبادا از کلبه‌اش خارج شود. پیرزن، خوشحال به کلبه‌اش می‌رود و سیزده روزی که سوز و سرما بیداد می‌کرده سر از کلبه بیرون نمی‌کند. اما روز آخر با خودش می‌گوید: «من که حوصله‌ام سرآمد!» و سر از کلبه بیرون می‌کند تا ببیند بیرون چه خبر است. به محض اینکه سرش را از کلبه بیرون می‌آورد، سوز و سرما و توفانی که بیرون بوده، سر پیرزن را از تنش جدا می‌کند و با خود می‌برد. از فردای آن روز که یک هفته به عید نوروز مانده بوده هوا خوب می‌شود و دیگر از سوز و سرما اثری نمی‌ماند که هنوز هم همین‌طور است. اگر در این روزها هوا رعدوبرق کند بچه‌ها می‌گویند: «خاله پیره‌زنه داره دمبوله^۱ می‌زنه».

در مرق کاشان مردم معتقدند که ماجرای پیرزن و شترانش در زمان حضرت محمد(ص) صورت گرفته است.

در خمین معتقدند سردترین روزهای زمستان از پنجم بهمن است تا پانزدهم بهمن و مطابق افسانه‌ای که دارند، این ده روز را «کرده به کوه» یا کرد علی کوه^۲ می‌نامند و گویند چهل و پنج روز که از زمستان گذشت و کرده از کوه برگشت، هوا گرم می‌شود و در این موقع «ننه پیر ششله»^۳ خدمت حضرت علی (ع) می‌رود و می‌گوید: «یا علی! دستم به دامن. یا علی! چهل و شش روز از زمستان رفته ولی شترهای من بر^۴ نخورده‌اند.» حضرت می‌فرماید: «برو که شترهای تو هم بر خواهند خورد.» ششله پیش خود آرزو می‌کند طوری سرد بشود که بچه‌ها در گهواره از سرما خشک شوند. بعد از ششله دیگر هوا گرم می‌شود و رو به بهار است ولی چنانچه تا پنجاهم زمستان هوا سرد نشود دیگر سرد نخواهد شد و رو به خوبی و گرمی می‌رود و از این به بعد مردم به کشاورزی مشغول می‌شوند و می‌گویند: «پنجاه و چهار، اورفت قد دار.»^۵ مردم خمین همچنین معتقدند اگر روز چهل و پنجم زمستان در روی درختان میوه یک سنگ بگذارند درخت علاوه بر اینکه بار خود را نگه می‌دارد، میوهٔ بیشتر می‌دهد و از آن بار بیشتری می‌گیرند. و در این

۱. Dambole = داریه و دمبک.

2. Kordaliku.

3. šešele.

۵. O raft Qad-e dâr = آب رفت به کمر درخت.

۴. برخوردن به معنی جفتگیری است.

باره گویند: «پنجاه و چهار، اورفت قد دار^۱، درخت جان! بار ننگه دار و باش نسبت به ما وفادار.» و همگی در باغهای خود به گردش و شادی می‌پردازند.

باد عاد - چنانکه در آغاز مطلب گفتیم اهالی کیلان دماوند ماه اسفند را به چهار قسمت می‌کنند که نخستین سرما پیرزن بود و قصه‌اش گذشت، بقیه باد عاد و غازرو و افتوبه حوت است. اما درباره باد عاد و مدت آن گویند پیرزنی که عمه باد پیغمبر است شتر خود را سوار می‌شود و در آسمان به تاخت و تاز می‌پردازد. چون عاد پیغمبر باخبر می‌شود باد را می‌فرستد تا پیرزن را بکشد و سرش را پیش او ببرد. پیرزن از ماجرا بو برده در غاری پنهان می‌شود و بعد از مدتی سر خود را از غار بیرون می‌آورد که ببیند باد رفته است یا نه اما باد پشت غار پنهان شده بوده است و پیرزن که اثری از باد نمی‌بیند از غار بیرون می‌آید و باد هم فوری سرش را می‌کند و پیش عاد می‌برد. به همین جهت این مدت را باد عاد گویند.

غازرو - در این هفته غازها پیدا می‌شوند اما غاز نفرین شده است، هم از برنج مازندران می‌افتد و هم از خرماي بغداد؛ زیرا هنگامی که فصل دست آمدن برنج می‌شود غازها کوچ می‌کنند و به امید خرما به بغداد می‌روند ولی در آنجا چیزی برای خوردن پیدا نمی‌کنند. همین که زمان رسیدن خرماي آنجا می‌شود به مازندران برمی‌گردند و موقعی به مازندران می‌رسند که تازه مردم مشغول آماده کردن زمین برای کشت هستند. به این ترتیب نه خرماي بغداد را می‌خورند و نه برنج مازندران را. در موقع کوچ کردن غازها، هوا توفانی می‌شود و مردم می‌گویند: «بعد از هفتاد^۲، یک برفی افتاد، به حق آن پیر، به قدر این تیر.»

افتوبه هود - در این هفت روز آفتاب به درجه‌ای هوا را گرم می‌کند که ماهیها بیشتر به کناره و لب آب می‌آیند؛ چون تا این زمان از ترس سرما به قعر دریا پناه برده بودند و در این ایام به روی آب می‌آیند و پشت خود را به آفتاب می‌دهند.

در قزوین به ایام چارچار «چارچار کردها» می‌گویند و عقیده دارند که باباطاهر عریان در این چارچار مرده است و قصه آن چنین است: باباطاهر به درگاه خدا استغاثه می‌کند

۱. آب رفت به کمر درخت.

۲. مراد هفتاد روز بعد از عید است.

که خدایا در بهار نمیرم که همه جا سبزه زار است، تابستان نمیرم که وقت کار است، پاییز نمیرم که وقت جمع آوری آذوقه زمستان است، زمستان نمیرم که سوز سرما است و به خاک سپردن من برای خانواده ام در برف و سرما سخت است. خداوند هم دعای او را مستجاب می کند و در «چارچار کردها» جان او را می گیرد. ولی به قول مردم قزوین، چارچار کردها آن قدر سوز و سرما زیاد است که حد و حساب ندارد و به آن «سرمابخشکه» می گویند؛ چون پوست صورت و دست در همین هشت روز می ترکد. بعضی از زنهای مسن قزوین که سرد و گرم روزگار را چشیده اند، پیه بز و تریاک را مخلوط می کنند و به اندازه نخود درمی آورند و هر شب قبل از خواب یکی از آنها را می بلعند و پوست دست و صورت را هم با روغن دنبه چرب می کنند که در معرض باد و سوز و سرما نترکد.

افسانه ها - در مورد گرم شدن هوا در اواخر زمستان قصه های مختلفی در بین مردم استان مرکزی رواج دارد. قزوینی ها می گویند در هفت روز سرما پیرزن، هوا به قدری سرد است و به قدری «سرمابخشکه» است که حد ندارد، اما چهارده روز به عید مانده این پیرزن یک روز خانه تکانی می کند تا گرد و خاک خانه اش را بیرون بریزد. بعد هم شروع می کند کارهای عیدش را روبه راه کردن. روزی که برف ببارد می گویند دارد آرد الک می کند. روزی که باران بیاید می گویند دارد آب می آورد. روز دیگر که هوا گاه آفتابی و گاه ابری است، معتقدند به حمام می رود و روزی که هوا آفتابی است گویند رخت و لباس می شوید، ولی چون پیرزن نان و شیرینی هم باید بپزد، اگر هوا آفتابی و با باد و توفان همراه باشد، می گویند پیرزن نان را هم پخت و خاکستر تندور^۱ را هم پاک کرد.

پیرزن عجوزه که همه کارهایش را انجام داده و خودش را هم تر و تمیز کرده به پشت بام می رود تا ببیند شوهرش که صیاد است کی می آید. یک هندوانه هم همراه خودش بالای بام می برد که بخورد. البته هوا هم آفتابی است. همین که پیرزن نصف هندوانه را می خورد از بالای بام به زمین پرت می شود و جابه جا می میرد. صیاد، شوهر پیرزن به جست و جوی او می آید اما از پیرزن خبر و اثری نمی بیند و می گوید: «خدایا زنم

کجاست؟ چی شده؟» تا بالاخره لاشهٔ زنش را پیدا می‌کند. با فریاد و سرو صدا می‌گوید: «تلیشی^۱ بردارم، عالم زنم تش^۲، چرا بزغاله‌ام کرده غش؟» باگفتن این حرف هوا توفانی می‌شود و مردم می‌فهمند که پیرزن مرده است. صیاد فریاد می‌زند: «اهمن پسرم کو؟ بهمن پسرم کو؟ عجوزه زنم کو؟ افتاده پشت کوه.» بعد از این عید نوروز می‌آید. صیاد بعد از اینکه می‌فهمد اهمن و بهمن - پسرهایش - هم مرده‌اند و در دنیا تنها مانده است می‌گوید: «خدایا! پروردگارا! مرا در این شب عیدی تنها گذاشتی و زن و فرزندانم را از من گرفتی؟» آن وقت به کوه می‌رود. در نصفهٔ راه پشیمان می‌شود و می‌گوید: ای وای مبادا بیابان یخبندان باشد و من بمیرم! پس بروم خیک روغن را نگاه کنم. اگر سفت بود که نمی‌روم. اما اگر شل بود حتماً به کوه و صحرا می‌روم. آن وقت می‌رود سر خیک روغن می‌بیند روغن توی خیک شل شده است و به کوه و دشت و بیابان قدم می‌گذارد و تا سال دیگر همین وقت از غم زن و فرزندان به آبادی نخواهد آمد. نکتهٔ گفتنی آنکه این افسانه در نقاط دیگر و به صورتهای مختلف وجود دارد که در مجموعهٔ رسوم و آداب و باورهای مربوط به زمستان آورده خواهد شد. مردم قزوین افسانهٔ دیگری هم دارند که می‌گویند پیرزن به حمام می‌رود و خود را پاک و پاکیزه می‌کند و چون از حمام آمد به بالای بام می‌رود و می‌خواهد گردنبند خودش را^۳ کند که یک مرتبه حالش به هم می‌خورد و دستهایش می‌لرزد و از بالای بام به خانهٔ همسایه می‌افتد و گردنبندش هم پاره می‌شود. این تگرگهایی که از آسمان می‌ریزد همان دانه‌های گردنبند پیرزن است. «بابا وزوزه» از مرگ عجوزهٔ حلال و همسرش غمگین و دلتنگ می‌شود و از شدت غصه، خیالاتی به سرش می‌زند. یک بوتهٔ خار روشن می‌کند تا همه جا را آتش بزند. آن بوتهٔ شعله‌ور را پرت می‌کند و خودش را هم از بام به پایین می‌اندازد، هر دو تا از بین می‌روند و با تمام شدن عمر آنان زمستان هم تمام می‌شود اما آن بوته‌ای را که بابا وزوزه پرت می‌کند جایی را آتش نمی‌زند ولی باعث گرمی هوا می‌شود.

این افسانه هم مال مردم تاکستان قزوین است که گویند چلهٔ کوچک خاطرخواه دختر

۱. Teliš = بوتهٔ گون و تراشهٔ هیزم.

۲. Taš = آتش.

۳. Var کردن = به نخ کشیدن مهره و مانند آن.

«آفتاووت» می‌شود و برای او پیغام می‌فرستد که دخترت را به من بده. آفتاووت می‌گوید: ده روز مهلت بده تا اسباب عروسی را فراهم کنم. ده روز که می‌گذرد چله کوچک از قله غرور و هوس می‌افتد و کمرش شق و شق و ترق و ترق صدا می‌کند و می‌شکند و خبرش به گوش آفتاووت می‌رسد. در این میانه «خالونوروز» سر می‌رسد و به آفتاووت می‌گوید، خیر باشد ان شاء الله، مثل اینکه خبرهای خوشی هست؟! آفتاووت می‌پرسد چه طور؟ خالو نوروز می‌گوید: «شنیده‌ام چله کوچک می‌خواسته با دخترت عروسی کند چرا نداده‌ای؟...» آفتاووت می‌گوید: «معلوم می‌شود خبر نداری که چله کوچک از غرور افتاد و کمرش شکست؟!» خالو نوروز جواب می‌دهد: «ای بابا! این حرفها را باور مکن، از قدیم و ندیم گفته‌اند پس از نوروز سلطانی، چهل گنده^۱ بسوزانی؛ هنوز هم باز زمستانی.»

در شهر اراک می‌گیرند سی و شش روز که از زمستان گذشت و اول چارچار رسید، هوا خیلی سرد می‌شود و به اصطلاح خودشان، سی و شش «تقلی‌کش»^۲ است و بره‌های تقلی را سرما خیلی اذیت می‌کند چنانکه گویی می‌خواهد آنها را بکشد. همچنین برای گیاهی به نام «جو قاسم»^۳ و برف، قصه لطیفی دارند که گوید اول چارچار بعد از سی و شش زمستان «آقا برفه» که خاطرخواه جو قاسم و دلباخته او است کسی را به خواستگاری می‌فرستد و واسطه به جو قاسم می‌گوید: «ای جو قاسم بیا بشو زن آقا برفه». جو قاسم که پیام آور بهار است جواب می‌دهد: «به آقابرفه بگو مو^۴ هنوز گل و گیسم سوز نکرده... صبر کن تا مو گل و گیسم سوز کنه^۵ آن وقت زنت می‌شم.»^۶ واسطه

۱. Gondê = گلوله خاکه زغال و ترتیب درست کردن آن اینکه خاکه زغال خیلی نرم را در آب می‌ریزند و شن و رمل آن را می‌گیرند و از آن خمیرگونه‌ای می‌سازند و گلوله می‌کنند و در آفتاب می‌نهند تا خشک شود. این گلوله‌ها یکی از سوخته‌های ارزان و بادوام است برای کرسی.

۲. Toqoli = بره میانسال که علف‌خور و چاق و چله است.

۳. Jô Qâssem = گیاهی است کوهی که مانند ثعلب و سیر سبز کونه می‌کند و خوردنی و معطر و خوش طعم است و در روستاهای اراک در ماه اردیبهشت سر از خاک برمی‌آورد و سبز می‌کند. نکته قابل توجه آنکه در کردستان و مناطق سردسیر این افسانه به شکل دیگری وجود دارد و زیبا است.

۴. Mo = من.

۵. Gal-o Gisom Sôzkone = گل و گیسم سبز کند.

۶. Mišom = می‌شوم.

برمی‌گردد و پیغام جو قاسم را به آقا برفه می‌گوید. مدتی که می‌گذرد و گل و گیس جو قاسم سبز می‌کند و زیبا و با طراوات می‌شود یک نفر را به سراغ آقابرفه می‌فرستد و می‌گوید: «اگر می‌خواهی عروسی کنی بسم‌الله! حالا وقتش است، بیا تا عیش و عروسی را راه بیندازیم.» آقابرفه که سخت شل و ول شده و آب از زیرش راه افتاده می‌گوید: «برو بگو آن وقت که جایم قرص بود و سفت و سخت بودم و بساطی پهن کرده بودم و مندنی^۱ بودم نیامدی و زنم نشدی. حالا که آب افتاده زیرم و ماخام برم^۲ و ناچارم برم می‌خواهی زنم بشوی؟...» معلوم می‌شود که پیغام عمونوروز به گوش او هم رسیده و ناچار باید راه بیفتد چونکه یا جای آقابرفه و عشقبازیهایش با جو قاسم است، یا جای عمونوروز و عشق‌ورزش با پیرزن. اما چون عمونوروز خبر می‌دهد که دیگر نوبت من است و دارم می‌آیم، پیرزن که همان عجوزه باشد از این خبر غصه‌دار می‌شود که هیچ‌کارش را نکرده به این جهت پنبه‌های لحاف و تشک خود را بیرون می‌ریزد تا دست و پای خود را جمع کند، برای همین هست که شب عید برف می‌آید. فراموش نکنیم که زمستان منطقه اراک زمستان سخت و سرد و پر برف و باران است به همین سبب حتی مدتی بعد از عید نوروز هوا سرد و بارانی است.

مردم اراک می‌گویند در زمان قدیم پیرزنی بوده که فقط یک پسر و چند تا شتر داشته. اسم این پسر کردک^۳ بوده. بیست روز مانده به عید، کردک شترها را می‌برد به کوه تا بچراند. هوا خیلی سرد می‌شود و چون ننه^۴ پیر خیلی ساده بوده، مردم سر به سرش می‌گذارند و می‌گویند: «برو آتش روشن کن تا هوا گرم شود و کردک بتواند با شترها از کوه پایین بیاید.» ننه پیر هم دوک پشم‌ریسی خود را برمی‌دارد و می‌رود پای کوه دوک را آتش می‌زند و برحسب تصادف هوا هم گرم می‌شود و کردک از کوه پایین می‌آید. بعضی معتقدند که مردم به ننه پیر گفتند: «آتش روشن کن تا هوا گرم شود و شترها "بر"^۴ بخورند.» و به این منظور ننه پیر آتش روشن کرده است.

در مخلص آباد اراک - این قصه به این صورت رایج است که پیرزنی بوده و چهل تا

۲. Mâxâm Berom = می‌خواهم بروم.

۱. Mondani = ماندنی.

3. Kordak.

۴. برخوردن به معنی جفتگیری است.

پسر داشته، یکی از آنها کردک بوده که روز هفتم بهمن به کوه می‌رود تا برای مادرش تیک^۱ بیاورد؛ ولی هوا سرد می‌شود و او مدت هشت روز در غار می‌ماند. مادرش یک روز سر سفره قاشقها را بین پسرانش تقسیم می‌کرده که می‌بیند یک قاشق زیاد آمد، می‌فهمد کردک که به کوه رفته هنوز نیامده. برای اینکه بفهمد پسرش هنوز زنده است یا نه میخی را به زمین می‌کوبد تا ببیند زمین نرم است یا نه؟ چونکه اگر زمین نرم شده باشد نشانه آن است که برف و یخبندان تمام شده و پسرش در یخبندان و برف کوه از بین نرفته است.

مردم آشتیان می‌گویند وقتی پیرزن می‌بیند کردک نیامد، می‌رود روی بام، چرخ نخ‌ریسی خود را آتش می‌زند تا کردک راه را پیدا کند و بیاید. در ضمن شروع به نوحه‌خوانی می‌کند و می‌گوید:

کردکم دکوده چت کرم Kordakam De Kuda Cet Karom پسرکم به کوه است چه کنم؟

ماس بمره ماس بمره Mâs Bamaroh Mâs Bamaroh مادرش بمیره، مادرش بمیره.

گیوه نداره پاس کره Giva Nadâra Pâs korah گیوه ندارد پایش کند.

ماس بمره ماس بمره Mâs Bamaroh Mâs Bamaroh مادرش بمیره مادرش بمیره.

صبح که می‌شود کردک از درون چاله‌ای که در آن مخفی شده بود بیرون می‌آید می‌بیند بخار گرمی از روی برفها بلند می‌شود و هوا خیلی خوب شده. خوشحال به راه می‌افتد و به آبادی می‌آید. پیرزن و قوم و خویشهایش این روز را که پنجاه و چهار زمستان است روز خوبی می‌دانند و معتقدند که در این روز زمین نفس آشکار می‌کشد و هوا خوب می‌شود. البته هر سال در این موقع یک برف به نام «برف کردک» باید ببارد.

در بین مردم خمین چنانکه پیش از این اشاره شد این افسانه به نام «کردعلی کوه» یا «کرده به کوه» مشهور است و اختلافی که با قصه کردک آشتیان دارد این است که در چند روایت قصه گوید کردعلی کوه در سرما یخ می‌زند و از سی و پنجم تا چهل و پنجم زمستان ده روز تمام مثل مرده در میان یخ و برف کوهستان می‌افتد و مادرش چرخ نخ‌ریسی خود را پای کوه آتش می‌زند تا برفها و یخها آب شود و هوا رو به گرمی بگذارد.

چون هوا گرم می شود او دوباره جان می گیرد و همراه مادرش به آبادی برمی گردد. در روایت دیگری گوید پیرزنی بود که ده تا پسر داشت که سه تای آنان احمد و محمود و محمد Mohmad نام داشتند. روزی برف زیادی آمد و یکی از پسرهای پیرزن گفت: «مخام برم شکار Moxâm Barom Šekâr» او که گفت می خواهم بروم شکار، برادر دیگر گفت: «منم همراهات میام Monom Hamrât Miyâm» او که گفت من هم همراهت می آیم سومی هم راه افتاد و همراه هم برای شکار به کوه رفتند و تا چهل و پنجم زمستان نیامدند. ننه پیر به پسران دیگر گفت: «بلند بشوید بروید سراغ برادرهاتان!» و باقی برادرها هم راه افتادند و رفتند به کوه به سراغ برادرهایشان ولی برف و کلک گیر شدند «Kolak = کولاک» و برنگشتند. ننه پیر بنا کرد به گریستن و گفت: «احمد رفت، محمدم رفت! چرخ و چلاری زنم تش»

Āmadom, Mohmadom carx-o callâri zenom Taš و چون پیرزن چرخ نخ ریزی خود را آتش زد هوا گرم شد و یخها و برفها آب شد و پسرها به ده بازگشتند. در روایت دیگر گوید پیرزن فقط یک پسر دارد که همان کردعلی کوه است و همین که مادر چرخ نخ ریزی را آتش می زند و هوا گرم می شود، کردعلی به ده برمی گردد و در موقع برگشتن اگر کردعلی کوه چوبدستی خود را به آب بیندازد باران می بارد و اگر به سمت بوته های سفید صحرا بیندازد برف می بارد. اگر به جایی بیندازد که نه آب باشد و نه بوته سفید، باد می وزد. مرم خمین وقتی این علائم را دیدند می گویند: «حالا دیگر وقت نفس دزده است.» یعنی باید هوا گرم و برفها زود آب شود. برای همین هم هست که کشاورزان از همین موقع به کشت و کار می پردازند و می گویند لک لکها به آب شاشیدند و آبها گرم شد. در بعضی از آبادیهای خمین می گویند مادر کردعلی چون می بیند که پسرش نیامد سیخ تنور نان پزیخانه را برمی دارد و به طرف کوه روان می شود و آن را به سمت کوه پرت می کند، از حرارت و گرمی همان سیخ داغ، یخها آب می شوند و پسر نجات پیدا می کند. در رباط مراد خمین گویند «عام کردعلی»^۱ در پنجم بهمن بار و بندیل و آزوقه و توشه سفر خود را برمی دارد و روانه کوه الوند می شود. در شب دهم بهمن خود را به قله کوه

۱. Ām Kordali = عمو کردعلی.

می‌رساند و تا صبح در قلّه کوه، در داخل غاری استراحت می‌کند و صبح روز بعد، راهی را که رفته برمی‌گردد و روز پانزدهم بهمن یعنی چهل و پنجم زمستان به دامنه کوه می‌رسد و به ده برمی‌گردد. این ده روز از سال را «کرده به کوه» می‌گویند و مردم عقیده دارند در ایام «کرده به کوه» اگر باد بوزد «عام کردعلی» خود را به «چزه»^۱ زده است و اگر برف بیارد «عام کردعلی» خودش را به آب زده و اگر هوا آفتابی باشد و باد نوزد «عام کردعلی» خودش را به گون زده است. همچنین در ایام «کرده به کوه» هر وقت هوا سرد شود و آفتاب زیر ابر پنهان باشد، بچه‌ها که نمی‌توانند بازی کنند این شعرها را می‌خوانند.

عام کردعلی آفتوکن	Âm Kordali ÂftôKon	عمو کردعلی آفتاب کن
یه من روغن او کن	Ye man Ruqane ô kon	یک من روغن را آب کن
ایما بجای گرگیم	Imâ Baçâ-ye Gorgim	ما بچه‌های گرگیم
پشت کوه از سرما مردیم	Pošt-e Kuh Az Sarmâ Mordim	پشت کوه از سرما مردیم

و معتقدند پس از آنکه چندین بار خواندند هوا آفتابی و گرم خواهد شد.

عصر روز پانزدهم بهمن که شد می‌گویند «عام کردعلی» از کوه پایین آمد و به ده رسید. موقع غروب آفتاب، بچه‌ها و جوانان رباط مراد در محلی که آن را چاله گوگل^۲ می‌نامند جمع می‌شوند و با شور و هیجان چند کپه آتش روشن می‌کنند و به پایکوبی می‌پردازند و هر چند نفر دست به دست هم می‌دهند و دور یکی از کپه‌های آتش می‌گردند و این شعر را می‌خوانند:

زمین برفه عام کردعلی	Zemin Barfe Âm Kordali	زمین برف است عمو کردعلی
هوا سرده عام کردعلی	Havâ Sarde Âm Kordali	هوا سرد است عمو کردعلی
زیدتر بیا مو سرده	Zid Tar Biyâ Mo Sardema	زودتر بیا من سردم است
جل‌تر بیا مو سرده	Jal Tar Biyâ Mo Sardema	جلوتر بیا من سردم است

۱. Caza = بوتّه خاری است سفیدرنگ که شب چهارشنبه‌سوری به آبادی می‌آورند و آتش می‌زنند و شعله و گرمی فراوان دارد.

۲. Gôgel = میدان وسیعی که بچه‌ها در زمستان اکثراً برای بازی کردن در آنجا جمع می‌شوند. این میدان وسط ده واقع است.

گرمانه بیار که سردمه Garmâne Biyâr Ke Sardema گرما را بیاور که سردم است

سرمانه ببر عام کرد علی Sarmâne Bebar Âm Kordali سرما را ببر عمو کرد علی

تونه به خدا تونه به علی Tone Be Xodâ Tone Be Ali تورا به خدا تورا به علی

تونه به امام اولی Tone Be Emâm-e Avvali تورا به امام اولی

بدو بیا عام کرد علی Baddô Biyâ Âm Kordali بدو بیا عمو کرد علی

بدو بیا عام کرد علی Baddô Biyâ Âm Kordali بدو بیا عام کرد علی

به طوری که مردم این منطقه روایت می کنند تا یکصد و پنجاه سال پیش مرسوم بوده همه ساله در ایام «کرده به کوه» یک نفر را که بسیار قوی و نیرومند بوده انتخاب می کرده اند. تمام اهل محل به او غذا و پوشاک می داده اند و او را با تفنگ و لباس گرم و آذوقه ده روزه مجهز می کرده اند. و به عنوان «عمو کرد علی» به کوه الوند می فرستاده اند. او این ده روز را به کوه می رفته و برمی گشته است. و عصر روز دهم مراسمی را به خاطر برگشتنش در جلو او انجام می داده اند و ضمن ریختن آجیل و نقل و نبات به سر او استقبال و پذیرایی گرمی از او به عمل می آورده اند. اگر آن سال، سال پربرکت و خوبی می شده که سال دیگر هم او را می فرستاده اند و اگر سال کم باران و بدی می شده، شخص دیگری را برای این کار انتخاب می کرده اند. ضمناً مردم سه تا آش هم برای سلامتی عمو کرد علی می پزند. یکی روز اول که کرده به کوه رفته، به عنوان آش پشت پا، یک بار هم در روز پنجم به عنوان آش سلامتی و یک آش هم روز دهم به اسم آش پیشواز. همچنین معتقدند که اگر آش نپزند و سگهای محله هم در ایام «کرده به کوه» زوزه بکشند و عو عو کنند و مردم کفشهای خود را پشت و رو نگذارند یکی از بزرگان آبادی می میرد. پس باید آش پزند و اگر سگها عو عو کردند، کفش خود را وارونه کنند و پشت و رو بگذارند.

مردم محلات می گویند زنی بوده که چند تا پسر داشته، بعضیها می گویند هفت تا و برخی می گویند ده تا یک روز پیرزن آش می پزد، وقتی که آن را تقسیم می کند می فهمد که کرده به کوه رفته که هیزم بیاورد و هنوز برنگشته است. آن وقت می فهمد که پسرش در کوه به یخ چسبیده. یک دیگ برمی دارد و به سراغ کرده می رود. قدری برف و یخ توی

دیگ می ریزد و زیرش را آتش می کند تا آب داغ شود، آنگاه می ریزد زیر کوه تا یخها آب شود و کرده نجات پیدا کند و با مادرش به خانه برگردد. چون به محل برسد اگر چوب دستی اش را طرف کوه پرتاب کند برف می بارد، اگر به جنگل پرتاب کند باد می آید و اگر به دریا پرتاب کند باران می بارد و اگر به خشکی پرتاب کند آفتاب می شود. این مسافرت از ششم بهمن تا پانزدهم بهمن خواهد بود و این ایام را کرده به کوه می گویند.

در مرق کاشان مردم سه روز آخر زمستان را سرما عجوزه می دانند و معتقدند که سرما عجوزه زن «نوروز علی» است که در این سه روز به رفت و روب می افتد تا زمانی که نوروز علی می آید، تر و تمیز باشد. به همین علت است که گرد و غبار می شود. در مدت یک سالی هم که گذشته است، سرما عجوزه یک «شب کلاه» ترمه برای نوروز علی می دوزد و در این ایام به امید اینکه نوروز علی می آید، کلاه را روی چرخ نخریسی خود می گذارد و منتظر می شود ولی در همین حال خوابش می برد و نوروز علی می آید و کلاه را سرش می گذارد و همین که نوروز علی شب کلاه را به سرش گذاشت، سال تحویل می شود. بعد از شش روز که از رفتن نوروز علی می گذرد عجوزه از خواب بیدار می شود. وقتی که می بیند نوروز علی آمده و رفته، خودش را به این در و آن در می زند و از بلندی پرت می کند، اگر به خاک افتاد هوا گرد و غبار می شود و اگر به آب افتاد بارندگی فراوان می شود و باران می آید اما این دو نفر به این زودیهها به هم نمی رسند. مردم مرق کاشان معتقدند هر وقت عجوزه و نوروز علی به هم برسند، دنیا تمام می شود.

در واران جاسب، هر سال که چند برف بیاید و کوهها را کاملاً بپوشاند، در آن سال آب فراوان و محصول زیاد است. به این علت با هر برفی که بیارد، شادی مردم زیادتر می شود. در بعضی سالها اگر بارش برف و باران از حد اعتدال بگذرد و سرما شدید باشد اهالی محل رسمی دارند که معتقدند چون آن رسم را برگزار کنند، ریزش برف و باران کم می شود. مردم نزد پیرترین مرد آبادی می روند و از او چاره جویی می کنند. آن پیرمرد روشن ضمیر می گوید: «از قول من به ابرها بگویند تا فردا مهلت! اگر فردا هوا باز نشد آنچه نباید بشود خواهد شد.» و درست و حسابی پیغام پیرمرد به ابرها گفته می شود. اگر هوا باز نشد فردا صبح چند نفر پیرمرد دیگر به سراغ همان بزرگتر خود می روند و آن پیر

بزرگ راه می‌افتد، چند نفر هم به سرکوهی که مصلی در دامنه آن است می‌روند. چون پیرمرد به پای مصلی رسید و به جمع پیوست خطاب به ابرها می‌گوید: «یاواکرم یاواکه، یا لنگت آرهاکه - Yâ Vâ Keram yâ Vâkê Yâ Longet Âr Havâ kê^۱» آن وقت دست به بند شلوار خودش می‌برد که باز کند! ولی پیران دیگر واسطه می‌شوند و می‌گویند: «از روی شما خجالت می‌کشد و باز می‌کند.» اگر هوا باز شد که هیچ، اما اگر باز نشد فردا هم همین کار را تکرار می‌کنند ولی اگر روز سوم هوا باز نشد، پیرمرد حتماً بند تنبان خودش را باز می‌کند و خطاب به ابرها می‌گوید که: «من باز کردم و از هیچ کاری هم روگردان نخواهم بود. فردا دیگر شما را در آسمان نبینم.» از قضا فردا هوا آفتابی و خوب می‌شود و مردم به شادی می‌پردازند و از آن پیرمرد کهنسال و زنده‌دل هم تشکر می‌کنند.

یادداشت ضمیمه - در بهار و تابستان که فرآورده‌های شیری فراوان است و در بیشتر نقاط تهیه و تدارک زمستان را می‌بینند، روستاییان اراک هم به فکر فراهم کردن آذوقه و ذخیره زمستانی برای خود هستند و خیلی از چیزها را از ماست درست می‌کنند. برای تهیه ماست شیر را حرارت می‌دهند تا جوش آید و می‌گذارند قدری سرد شود، تقریباً نیمه گرم که شد قدری ماست به عنوان مایه به آن اضافه می‌کنند و روی ظرف را می‌پوشانند تا ببندد. چون بسته شد، بر روی آن قیماق می‌بندد و بسیار چرب و خوشمزه است که اغلب می‌گذارند لای نان و عصرانه بچه‌ها است. بیشتر اوقات هم این قیماقها را برمی‌دارند و جمع می‌کنند و می‌ریزند در کوزه، مقداری هم شیره رویش می‌ریزند که فاسد نشود بعد در کوزه را می‌بندند و می‌گذارند جای خنکی تا در زمستان از آن استفاده کنند. زندهای کدبانو که البته توانایی مالی هم داشته باشند، کره‌هایی را که از دوغ می‌گیرند توی کوزه می‌کنند و روی آن شیره می‌ریزند و برای مصرف زمستان در جای خنک نگه می‌دارند. کره را از ماست و دوغ می‌گیرند یعنی دوغ را در مشکهای مخصوص ریخته حرکت می‌دهند و آن قدر مشک را می‌زنند تا کره آن درآید. بعضی مشکها کره نمی‌کند که می‌گویند روغنی شده یعنی چربی را به خود می‌گیرد و با این مشکها، مشکه نمی‌زنند. گاهی اتفاق می‌افتد مشکه کره زیادی می‌کند در این صورت گویند تمام ماست و دوغی

۱. یا باز می‌کنم یا باز کن لنگت را به هوا دراز کن.

که توی مشک ریخته‌ایم، کره شده و کمی دوغ باقی مانده است. این جور مشک را می‌گویند عروس شده و بار آورده است و «آمد» کار است و به کسی اظهار نمی‌کنند. کره‌های به دست آمده را نمک می‌زنند و در کوزه نگهداری می‌کنند تا چند بار که مشکه زدند و کره جمع شد، اگر بخواهند روغن درست کنند کره را قدری حرارت می‌دهند تا دوغ و آب آن تبخیر شود. در موقعی که روغن آب می‌کنند، نان گرده را ریزرز کرده روغن آب کرده و تازه را روی آن می‌ریزند، شکر یا شیر به آن اضافه می‌کنند و خوب به هم زده مخلوط می‌کنند، این غذا، ناهار روزی است که روغن آب می‌کنند و به آن می‌گویند «چنگال» و با گرد دارچین خوراکی لذیذ و مقوی است. روغن زلال و صافی را که به دست می‌آید، برای زمستان در کوزه‌های دهن‌گشاد می‌ریزند و در آنها را گل می‌گیرند. اگر در کوزه‌های روغن باز بماند یا منفذ داشته باشد، روغن باد می‌خورد و هوا می‌قاپد و خراب می‌شود.

کَشک - پس از اینکه ماست را به وسیله مشک زدند و کره آن را گرفتند، دوغ آن را می‌ریزند در «دیگ» و زیر آن آتش می‌کنند. برای جوشانیدن دوغ و قره‌قوروت از بوته قردق^۱ استفاده می‌کنند. این بوته سفیدرنگ و به قدر بوته‌های گل محمدی است. میوه‌ای هم می‌دهد که مانند انگور یا قوتی می‌خورند و به آن انگور قردق می‌گویند. موقعی که دوغ کف کرد، می‌گویند مست کرده، قدری آتش را کم می‌کنند و تندتند به هم می‌زنند تا از مستی بیفتد. این قدر دوغ را می‌جوشانند تا سه یک شود بعد آن را می‌ریزند در کیسه‌های مخصوص که خودشان می‌بافند. این کیسه را در جایی می‌آویزند و ظرفی می‌گذارند زیرش تا آب آن توی ظرف بریزد. پس از اینکه خوب آب آن گرفته شد سفره‌ای را پهن کرده، دوغ پخته‌ای را که آب آن رفته روی سفره می‌ریزند و پهن می‌کنند. قدری که خودش را گرفت به صورت قالبهای چهارگوش می‌برند و می‌گذارند خشک شود. این کشکها را در کندوی کوچک گلی که خودشان می‌سازند جا می‌دهند تا جای آن خنک باشد و فاسد نشود و در زمستان که ماست و دوغ ندارند از این کشکها می‌سایند یعنی در تغارمانندی می‌ریزند که داخل آن لعاب دارد ولی خیلی زبر است و به آن «کشک

1. Qardaq.

ماله» می‌گویند. کشک را با دست می‌سایند تا دوغ تهیه بشود، این دوغ کشک را گرم کرده روغن و پیازداغ به آن افزوده می‌خورند و به آن می‌گویند «کال‌جوش» یعنی از حیث جوشیدن کال باشد زیرا اگر هنگام گرم کردن بجوشد، می‌برد. هر نوع آش هم که بپزند به آن اضافه می‌کنند گاهی هم دوغ را گرم می‌کنند و با سیر می‌خورند که به آن «سیردوغ» می‌گویند و همه جورش خوش طعم و مطبوع است.

قره قوروت Qare Qurut - گفتیم کیسه‌ها را می‌آویزند و ظرف زیر آن می‌گذارند تا آب آن جمع شود. این آب کشک را در دیگی می‌ریزند که سفید کرده باشند و قرمز نباشد، بعد زیر آن را آتش می‌کنند، حتماً باید ظرف تازه سفید شده باشد که ترشی در آن زنگ نزند. در موقع جوشاندن قره قوروت ریشه گیاهی به نام میهو^۱ در آن می‌ریزند که هم مقوی و هم خیلی شیرین است که قره قوروت را خوش طعم و شیرین می‌کند. به این نوع قره قوروت میوه‌ار می‌گویند. آن قدر آن را می‌جوشانند تا چون قطره‌ای از آن را روی زمین بچکانند مثل مهره جمع و گرد بشود. آن وقت می‌گویند رسیده. آن را برمی‌دارند و در ظرف دیگری می‌ریزند و اگر بخواهند مقداری برگ گل سرخ هم به آن اضافه می‌کنند و تقریباً ده روز همه روزه قدری آن را هم می‌زنند، پس از اینکه خوب بسته شد آن را یا مانند کله‌قندهای کوچک درست می‌کنند که می‌گویند: «کله قره قوروت»، یا روی پارچه و کف سینی پهن می‌کنند و با چاقو به شکل قالبهای لوزی می‌برند و نخ از آن عبور داده گلوبندی درست می‌کنند. بعضی هم آب کشک را می‌گذارند بالای بام تا آب آن در آفتاب کم‌کم برچیده شده قره قوروت بشود. اما این نوع قره قوروت را نمی‌خورند، می‌گویند آفتابی است و خوب و قابل خوردن نیست. آن را به حمام می‌برند و به جای صابون با آن سرشان را می‌شویند یا در رنگ کردن پشم و خومۀ قالی از آن استفاده می‌کنند و به آن «رنگ دوغی» گویند ولی قره قوروت‌های پخته را می‌خورند و در غذاهایی مانند آش و آبگوشت و اشکنه به جای چاشنی به کار می‌برند و به قره قوروت هم ترف^۲ می‌گویند.

ترخنه دوغ Tarxenê Duq - گندم را خیس می‌کنند و با سرکو^۳ می‌کوبند تا پوست آن

1. Meyhu.

2. Tarf.

۳. serku = هاون سنگی.

گرفته شود بعد می‌گذارند خشک بشود. پس از خشک شدن، الک می‌کنند و پوست آن را خوب می‌گیرند. سپس به وسیله آسیای دستی یا به اصطلاح محلی «دستار»^۱ بلغور می‌کنند. دوغ را در ظرفی می‌ریزند و بلغور را به آن اضافه می‌کنند و آن قدر می‌جوشانند تا بلغورها پخته بشود و دوغ به خورد بلغور برود. در موقع پختن، مقداری هم گل زردرنگ که شبیه زعفران است و در محل «زرد لاله»^۲ گویند به آن اضافه می‌کنند که خوشرنگ شود، بعد از اینکه پخته شد و سرد شد، با مشت قالب قالب می‌کنند و می‌گذارند خشک بشود. سپس نخی از میان قالبها عبور می‌دهند و آن را به شکل گلوبند درمی‌آورند و می‌ریزند توی کندوهای گلی برای زمستان و هر موقع خواستند با آن آش می‌پزند به این طریق که سبزی و نخود و لوبیا را بار کرده، ترخنه دوغ هم به مقدار لازم اضافه می‌کنند و آش ترش خوشمزه‌ای می‌شود. می‌گویند این آش برای سرماخوردگی مفید است همچنین خنک است و برای کسانی که گرمی شان شده باشد خوب است.

ترخنه شیر Tarxenê Sir - گندم را مانند ترخنه دوغ پوست کنده بلغور می‌کنند و مانند ترخنه دوغ هم می‌پزند. فقط به جای دوغ، شیر می‌ریزند و گل زرد هم اضافه می‌کنند. پس از پختن، قالب قالب نمی‌کنند بلکه همان‌طور می‌گذارند خشک شود. در زمستان از آن آش می‌پزند که ساده است و فقط نخود و لوبیا و ترخنه شیر است و قدری پیازداغ هم داخلش می‌کنند. این آش تقریباً شیرین مزه است و هیچ‌گونه ضرری برای کسانی که سرما هم خورده باشند ندارد.

پتله Patîê - گندم را پوست می‌کنند و بدون آنکه بلغور کنند در آب می‌پزند و پس از پختن خشک می‌کنند. در زمستان یا آش ساده مانند ترخنه شیر می‌پزند یا پتله پلو می‌پزند و پلوی آن خوشمزه است. به این طریق که پتله را جداگانه مجدداً می‌پزند تا نرم شود بعد برنج را که جلوکش کردند، مانند عدس یا ماش یا رشته که موقع دم انداختن به برنج می‌افزایند، پتله را هم اضافه می‌کنند و دم می‌اندازند و موقع کشیدن، مقداری پیازداغ به آن اضافه می‌کنند گاهی هم بدون برنج، پتله را پلو می‌کنند و نرم و نرم شدن



1. Dastâr.

۲. Zarde-e Lâlê همان است که در تهران گلرنگ گویند.

پتله، مانند برنج آن را دم می‌اندازند در موقع عید گاهی هم پتله را سر تنور در تاوه بو می‌دهند و گندم برشته درست می‌کنند مانند نخودچی، بچه‌ها می‌خورند ولی قدری سفت است.

بلغور Balqur - به طوری که گفتیم گندم را خیس می‌کنند و در هاون سنگی پوست می‌کنند و می‌گذارند خشک شود بعد با آسیای دستی نیمه خرد می‌کنند که به آن بلغور می‌گویند و آن را برای زمستان می‌گذارند. از این بلغور آش می‌پزند مانند آش ترخنه دوغ. فقط چون بلغور ساده است، کشک را می‌سایند و به آن اضافه می‌کنند که به آن «آش بلغور به دوغ» می‌گویند.

جو پوست کنده - جو را هم مانند گندم خیس می‌کنند و در هاون سنگی می‌کوبند تا تمام پوستش را وابدهد. بعد می‌گذارند خشک شود. سپس به وسیله غربال پاک می‌کنند و پوست آن را می‌گیرند. بدون اینکه بلغور کنند همان طور برای زمستان می‌گذارند و در زمستان با آن آش جو می‌پزند. به این طریق که ابتدا جو را چون دیر می‌پزد بار می‌کنند و می‌گذارند خوب بپزد، سپس سبزی و نخود و لوبیا هم بار می‌کنند و پس از پختن با جو مخلوط می‌کنند و می‌گذارند بپزد. بعد کشک را می‌سایند و در آن می‌ریزند. پیاز داغ و نعناداغ هم روی آن می‌ریزند، گاهی هم سیرابی به آن اضافه می‌کنند و به این آش می‌گویند «آش جودوغ» و خیلی خوشمزه و مقوی و مفید است.

پنیر - از نیمه آخر شهریور که هوا خنک می‌شود و گیاهان رسیده و تخمه کرده‌اند و گوسفندان به واسطه خوردن تخمه علف شیرشان چرب تر است، پنیر درست می‌کنند به این طریق که شیر را کمی حرارت می‌دهند و می‌گذارند جای خنک که ترش نشود، روی آن را هم نمی‌گیرند تا پنیر کم چربی نشود. پس از اینکه شیر سرد شد، مایه پنیر به آن می‌زنند. مایه پنیر را هم به این طریق به دست می‌آورند که بره‌هایی که تازه به دنیا می‌آیند یا به خاطر پوستشان یا به علل دیگر، سرشان را می‌برند. شیردان این بره‌ها را درمی‌آورند و از شیر گوسفند سرپه^۱ پر می‌کنند. بعد شیردان را در جایی می‌آویزند تا خشک شود. قدری از این مایه را که به شیر بزنند، می‌بندد و پنیر درست می‌شود. شیر بسته را

۱. Sarpê = گوسفندی که تازه زاییده است.

می‌ریزند توی پارچه کرباسی و می‌گذارند آبش برود. بعد قالب‌قالب می‌برند و نمک می‌زنند و می‌گذارند تا چند روز بماند و آبش جمع شود، سپس در کوزه می‌چینند و از آب خود پنیر رویش می‌ریزند و می‌گذارند جای خنک، چند روز که گذشت می‌گویند پنیر اخته شده است.

شیره - در اوایل پاییز که انگورها خوب رسیده و شیرین شده است، از مازاد انگورشان شیره می‌پزند. برای این کار حوض مخصوصی می‌سازند که دارای ناودانی است. انگور را توی حوض می‌ریزند و قدری آب به آن اضافه می‌کنند و خوب می‌تلانند^۱ و له می‌کنند. آب انگور از ناودان جاری می‌شود و داخل ظرفی که زیر ناودان گذاشته‌اند می‌ریزد، بعد آب انگور را حرارت می‌دهند به طوری که جوش بیاید. پس از جوش آمدن، به هر ده من آب انگور، یک من خاک سرخ معمولی اضافه می‌کنند و آن را خوب هم می‌زنند، تا از مستی بیفتند و الا سر می‌رود. بعد می‌گذارند سرد بشود. پس از سرد شدن، خاک هم ته‌نشین می‌شود. کف روی آن را جداگانه می‌گیرند و با پارچه‌ای صاف می‌کنند این آب انگور جوشیده را صاف می‌کنند و خاک ته‌نشین شده را نیز می‌ریزند توی پارچه و می‌آویزند تا خوب آبش گرفته شود. به این آب چکه^۲ می‌گویند. خاک را دور می‌ریزند و آب انگور را در دیگ بزرگی می‌ریزند و بار می‌گذارند و حرارت می‌دهند. از وقتی که جوش آمد تا زمانی که سه یک نشده، یعنی دوسوم آن بخار نشده است، نجس است، تمام ظرفهایی هم که به کار می‌برند نجس است. پس از اینکه سه یک شد، شیره پاک و طاهر و تمام لوازم شیره‌پزی پاک است. آن قدر می‌جوشانند تا قوام بیاید. یعنی وقتی که قطره‌ای از آن را بچکانند به زمین، مانند مهره گرد بشود و با چمچه^۳ که بالا می‌کشند باید پی داشته باشد، آن وقت می‌فهمند که شیره رسیده است و آن را برمی‌دارند و در ظرفهای دیگری می‌ریزند. اگر بخواهند شیره سفید شود از قرار یک من شیره، یک زرده تخم مرغ را خوب می‌زنند و به شیره اضافه می‌کنند. چند روزی، همه روزه شیره را قدری مالش می‌دهند. این شیره سفید می‌شود. دلیل خاک زدن به شیره را

۱. Telândan = چلانیدن و له کردن و نرم کردن میوه‌های پرآب.

2. Cekkê.

۳. Comcê = ملاقه.

می‌گویند اگر خاک زده نشود شیره ترش می‌شود. اگر خواسته باشند رب انگور بپزند به همان طریق شیره پختن عمل می‌کنند فقط خاک به آن اضافه نمی‌کنند بلکه در موقع پختن، چند مثقال خاک توی پارچه‌ای می‌بندند و آن را در ظرفی که آب انگور هست می‌اندازند و پس از اینکه رب سه یک شد و عمل آمد، آن بسته خاک را بیرون می‌آورند. این رب را مانند سکنجبین با آب مخلوط می‌کنند و سر سفره به جای آبدوغ و شربت می‌گذارند. اگر بخواهند مربا بپزند باز مانند پختن شیره، آب انگور که سه یک شد، هر نوع میوه که بخواهند به آن اضافه می‌کنند. فقط اگر بخواهند مربای کدو درست کنند قبلاً کدو را یک روز در آب آهک می‌خوابانند که ترد بشود و بعد آن را به آب سه یک شده انگور اضافه می‌کنند و می‌جوشانند تا میوه هم پخته شود. اگر بخواهند ترخه یا باسلق درست کنند، باز وقتی که آب انگور سه یک شد، مقدار لازم آرد گندم معمولی یا نشاسته به آن اضافه می‌کنند و می‌جوشانند تا آرد یا نشاسته پخته شده بسته شود. موقعی که عمل آمد، برای درست کردن ترخه در ظرفی می‌ریزند، بعد پهن می‌کنند و می‌برند. برای درست کردن باسلق، قبلاً مغز بادام یا مغز گردو را که پوست کنده‌اند و نخ‌ی از آن عبور داده‌اند همان مایه ترخه را روی مغزها می‌ریزند تا به قدر کافی مایه را به خود بگیرد بعد می‌گذارند تا خشک شود. سپس ترخه و باسلق را در کوزه می‌ریزند و درش را می‌بندند تا شکرک بزند و در زمستان از آن استفاده کنند.

«سند از ده نمک اراک است»

حسن الموتی - پیشه‌ور - قزوین.

کبری جمالی - بیست‌ساله - خانه‌دار - به روایت از باشیه مداح - چهل و پنج‌ساله - قالیباف - مرق Maraq کاشان.

زهره حاجیان - خانه‌دار - آشتیان اراک.

حبیب‌الله حبیب‌کاظمی - چهل و سه‌ساله - آموزگار - کیلان دماوند.

محمد اسماعیل حیدری - چهل و سه‌ساله - کفاش - اراک.

غلامرضا حیدری - علی‌آباد سنجه‌واشه - محلات.

زهره خاقانی - دانش آموز - خمین.

فاطمه خدمتی - مدیر و مربی مهد کودک - اراک.

محمد خوش اندام - آموزگار سپاهی - پشت کوه - خمین.

شهلا سبحانی - به روایت از بانو نصرت سبحانی - جوشقان استرک کاشان.

شادروان عبدالحسین سروش - شصت و شش ساله - گیوه فروش (زنده تا فروردین ۱۳۵۰) محلات.

حسین شاکری - شغل آزاد - خمین.

محمد شاه محمدی - سی و نه ساله - کشاورز - فریق خمین.

مهدی شکوهی - هفتاد و پنج ساله - کشاورز - واران جاسب Jâsb.

مجتبی شهید مدنی - بیست و دو ساله - آموزگار - به روایت از بانو زهرا بی بی رستمی - هفتاد و دو ساله -

خانه دار - رباط مراد خمین.

حاج علی محمد طاهری - هفتاد و هشت ساله - آموزگار بازنشسته - تاکستان قزوین.

اله مراد عرب معصوم - کشاورز - سنرد گرمسار.

ملوک عربی - سی و شش ساله - خیاط - با همکاری شهین عربی - بیست ساله - سنرد گرمسار.

نوشین قلی خانی - به روایت از پدر خود محمد حسن قلیخانی - زلف آباد فراهان - اراک.

داوود لاسمی - کشاورز - کیلان دماوند.

توران مافی - سی و چهار ساله - خانه دار - به روایت از بانو صفیه مافی - پنجاه و هفت ساله - خانه دار -

قزوین.

عبدالعظیم مجددی - سی و دو ساله - کارمند - رباط مراد خمین.

پروانه مخلص آبادی - نوزده ساله - خانه دار - مخلص آباد اراک.

غلامعلی ملا ابراهیمی - چهل و نه ساله - شغل آزاد - دماوند.

محمد مهدی زاده - کیلان دماوند.

محمد ناصری فرد - با همکاری عبدالله ناصری فرد - خمین.

زاله نمکی - بیست و دو ساله - به روایت از شیبث الحمد نمکی - شصت ساله - فرش فروش - ده نمک اراک.

«تاریخ گردآوری از مهر ماه ۱۳۴۶ تا اسفند ماه ۱۳۵۰ خورشیدی»

شب چله و آداب آن در استان مرکزی

در استان مرکزی ایران ماههای دی و بهمن را به نام چله بزرگ و چله کوچک می نامند. چله بزرگ از شب اول زمستان مطابق اول دی ماه خورشیدی شروع می شود و مدت آن چهل روز است و چله کوچک از دهم بهمن ماه است تا آخر بهمن و مدت آن بیست شب و بیست روز است و به همین سبب چله کوچک نامیده شده است. مردم این منطقه مانند تمام مردم ایران در شب اول چله بزرگ و آغاز زمستان آداب و مراسمی دارند که نمونه هایی از آن آورده می شود.

در سنرد sanard گرمسار- چله بزرگ را اهن^۱ و چله کوچک را بهمن^۲ می گویند. شب اول چله بزرگ باید حتماً هندوانه و انار بخورند چون عقیده دارند اگر این دو میوه را بخورند، در تابستان گرما اذیتشان نمی کند. در این شب افراد یک قوم و قبیله یا یک خانواده دور هم جمع می شوند و شام را که می بایست خروس پلو باشد با هم می خورند. بعد از شام بزرگترها با گفتن نقلهای قدیمی و مثلها و متلکهای خوشمزه جماعت را سرگرم می کنند.

در غیاث آباد گرمسار - قبل از فرارسیدن شب اول چله بزرگ، شیرینی و خربزه و

1. Ahman.

2. Bahman.

هندوانه و پرتقال و سیب و انار تهیه می‌کنند و پلو می‌پزند. بعد از خوردن شام، شیرینی و میوه‌ای که دارند روی سفره مخصوص می‌چینند. اما اول از شیرینی و میوه‌ای که روی سفره چیده شده است برای فرزندان که در خانه نیستند یعنی دختری که شوهر کرده و پسری که زن گرفته است، مشروط بر اینکه در شهر و دیار دیگری نباشند و مقیم محل باشند سهمی کنار می‌گذارند. آن وقت به خوردن شیرینی و میوه می‌پردازند. مردم غیاث‌آباد عقیده دارند که باید حتماً در شب اول چله، شیرینی و بخصوص میوه بخورند. چون معتقدند با خوردن میوه در شب چله به هیچ نوع مرضی مبتلا نمی‌شوند و در تمام طول سال همه افراد خانواده صحیح و سالم به زندگی خود ادامه می‌دهند.

در انزهای Anzehâ فیروزکوه - به شب یلدا شال هشو^۱ می‌گویند. در این شب مردم محل به خانه همدیگر می‌روند. صاحبخانه برای مهمانهایش از همه رقم میوه بخصوص قیسی، برگه، هسته شیرین بوداده، گردو و انگور می‌آورد. جوانان محل در این شب رسمی دارند به نام «شال انداختن» و به این ترتیب که یک دستمال نسبتاً بزرگ را چهارگه گره می‌کنند و به سر طنابی گره می‌زنند و بر بالای بام خانه‌ها می‌روند. دستمال چهارگه را از بالای بام به صحن خانه یا اتاق آویزان می‌کنند و چند لگد به بام خانه می‌زنند. صاحبخانه مقداری آجیل، شیرینی در دستمال می‌گذارد و دستمال را تکان می‌دهد. صاحب دستمال می‌فهمد که توی دستمال چیزی ریخته‌اند. آن را بالا می‌کشد و چیزهایی که در آن ریخته شده است در کیسه‌ای که همراه دارد می‌ریزد و بعد می‌رود بالای بام خانه دیگری و به این ترتیب به همه خانه‌های آبادی سر می‌زند و شال می‌اندازد. این کار تا نیمه‌های شب ادامه دارد. این رسم را دلدادگان و نامزداران خیلی دوست دارند زیرا که فرصتی است تا پنهان از همگان هدایایی بدهند و بگیرند و عشقی خشکه برسانند.

در جیلارد Jilârd دماوند - خوشمزه است که چون تلفظ کنند گیلارد گویند و در محل همه جا گیلارد می‌شنوی اما همین‌که خواستند نام آبادی خود را به روی کاغذ بیاورند ادای میرزا بنویسها و ادیب وازده‌ها را درمی‌آورند و جیلارد می‌نویسند. به هر حال در

1. Šal, Hašô.

گیلارد دماوند مرسوم است که شب چله به خانه خویشان و بستگان می‌روند. البته هرکس که بخواهد به خانه کسی برود روز پیشش خبر می‌دهد. صاحبخانه هم برای مهمان پلو می‌پزد و سیب و گلابیهایی که در تابستان زیر خاک کرده با پرتقال و انار و هندوانه می‌آورد و این نگهداری سیب و گلابی در خاک رس هنری است که باغداران و اهالی این منطقه بلد هستند، میوه را در نقطه‌ای دور از رطوبت به زیر خاک می‌کنند و بعد از یکی دو ماه که بیرون می‌آورند چنان تازه و تر و شاداب است که گویی همین حالا از درخت چیده شده است اما اگر سیب و گلابی و پرتقال نبود، مهم نیست آنچه باید حتماً باشد انار و هندوانه است زیرا که عقیده دارند اگر شب چله انار و هندوانه نباشد تا سال دیگر در ناراحتی و ناخوشی به سر می‌برند. بعد از صرف شام و چای و میوه، بچه‌ها به رقص و خواندن شعرهای بچه‌گانه می‌پردازند. و پیرمردها اشعار و حکایاتی که به یاد دارند می‌خوانند و جوانان هم به غیبت‌ها و گله‌گزاریهای متداول مشغول می‌شوند. نمونه‌ای از شعرهایی که پیران می‌خوانند و سر خود را تکان می‌دهند و حالی خوش دارند:

زمستان را به سر کردم به خواری	که گفتم پیش می‌آید بهاری
بهار آمد به صحرا و در و دشت	جوانی هم بهاری بود و بگذشت
جوانی همچو مهمان عزیزی	سر شب آمد و شبگیر بگذشت
زمستان آمد و فکر پوشن ^۱ کن	پای چالک ^۲ بشین آتش روشن کن

این هم یک نمونه از اشعاری که جوانان می‌خوانند:

زمستان تا بهار، من چاروا دارم	به جیلارد آمدم، سامان ندارم
پدر دارم که در بند غم نیست	مادر دارم میگه ^۳ وقت زنم نیست
زن اربابم میگه ربابه را بگیر	مادرش میگه وقت شوهرش نیست
خداوندا سه درد آمد به یکبار	غریبی و ره دور و غم یار
خداوندا غریبی را تو بردار	خودم دانم ره دور و غم یار

۱. Pušan = پوشاک و رخت.

۲. Călak = چاله کوچک، وسط یا کنار اتاق را کمی گود کنند و در آن آتش ریزند و کرسی را روی آن گذارند.

۳. Mige = می‌گوید.

خلاصه شیرین‌زبانی و سخن‌پردازی افراد شوخ و سرزنده روستا و قصه‌ها و شوخی‌ها چنان زن و مرد و کوچک و بزرگ را مشغول می‌دارد که گذشت زمان محسوس نیست و شاید نزدیک سحر تازه یک نفر جماعت را متوجه می‌سازد و تکلیف رفتن می‌کند اما صاحبخانه‌ها تعارف و اصرار می‌کنند که: «بنشینید، همین الآن بود که آمدید؛ تو را خدا بنشینید.» و سرانجام مهمانان با خوشی و خوبی خداحافظی می‌کنند و روانه خانه می‌شوند.

در آبسرد دماوند - شب چله رسم است که مردم عصر آن شب همه باید به حمام بروند و پاک و پاکیزه بشوند تا در زمستان به آنان سخت نگذرد. بعد از خوردن شام بچه‌ها منتظر می‌مانند که مادرشان سیب و انار و هندوانه یعنی میوه شب اول چله را بیاورد. اگر مادرشان میوه آورد که بی‌سر و صدا آن را می‌خورند اما اگر مادر در آوردن میوه و آجیل سستی نشان داد، همه با هم یکصدا می‌گویند: «هرکه نیاره شبچره همبانش را موش بچره.»^۱

در کیلان Kilân دماوند - برای شب چله اهمیت زیادی قایل هستند به همین جهت پیش از فرارسیدن این شب، میوه‌های گوناگون تهیه می‌کنند و همین‌که شب چله فرارسید بعد از خوردن شام که حتماً پلو می‌پزند میوه‌ها را که در سینی بزرگی چیده‌اند به میان جمع می‌آورند و از هر میوه‌ای قدری می‌خورند زیرا عقیده دارند که اگر انسان در این شب فقط میوه‌های «سرد» و خنک بخورد در تمام مدت سال گرم نمی‌شود و اگر میوه‌های «گرم» بخورد، تنش همیشه گرمی و حرارت خواهد داشت. از این‌رو، هم از سرد و سردی‌دار، هم از میوه‌های گرم و گرمی‌دار می‌خورند تا تعادل بدنشان در سال آینده حفظ شود. میوه‌ها و چیزهایی که در شب یلدا می‌خورند عبارت است از: سیب، گلابی، هویج، گردو، هندوانه، برگه زردآلو، قیسی، هسته قیسی بوداده. اما اگر کسی از همه این چیزها هم نخورد هویج و هندوانه باید بخورد که در تابستان از گرما و بیماری مصون باشد. گردو و قیسی هم برای گرم شدن طبیعت آنان در زمستان است که سرما نخورند.

۱. هرکه نیارد شبچره، انبان او را موش بجود.

در خمین و آبادیهای آن مانند پشت کوه و فرتق farnaq و گوشه محمد مالک، شب چله تمام مردم از هرجا که باشند به خانه‌های خود می‌آیند تا با خانواده خود باشند و بگویند و بخندند و خوش بگذرانند. مردم این منطقه عقیده دارند در شب چله هفت رقم خوردنی در سفره داشته باشند. هندوانه، خربزه، انار، سیب، به و انگور یا به قول خودشان انگیر «Angir» و دو رقم ترشی یعنی پیاز ترشی و سیر ترشی و اگر همه اینها در خانه‌ای نباشد چند تایی از آنها هست مثلاً در فرتق همان وقت که انگور می‌رسد کدبانوی خانه چند تا کوزه دهن‌گشاد پاک و پاکیزه، از آن کوزه‌هایی که در آن ترشی می‌اندازند و روغن می‌ریزند، به همسرش می‌دهد و مرد آنها را به باغ می‌برد و خوشه‌های سالم انگور را بی‌اینکه از شاخه و درخت ببرد در آن کوزه‌ها جا می‌دهد و زیر خاک می‌کند، این کار را چنان خوب انجام می‌دهند که انگور تا شب عید نوروز هم صحیح و سالم و آبدار و تازه می‌ماند. شب چله که فرامی‌رسد پدر خانواده به باغ می‌رود تا انگیر شب چله بیاورد. بانوی خانه هم تنور یا به قول خودشان تندیر «Tandir» را گرم می‌کند و کدو حلوایی در آن می‌گذارد تا برشته و پخته شود. گندم برشته هم بو می‌دهد و از چدار Cedâr یا سقف خانه و اتاق چند رشته کشمش سبز پاکیزه و به نخ کشیده می‌چیند و مجمعه یا مجیمه «Majime» بچه‌ها را به قول خودشان رنگین می‌کند و شب چله می‌گیرند. خوراکیها و میوه‌های خوش طعم و معطر را پدر خانواده تقسیم می‌کند و قصه گفتن و معما پرسیدن و شعر خواندن تا نیمه‌های شب ادامه دارد و بدین ترتیب بی‌سبب نیست اگر بچه‌ها از چند روز پیش از شب چله، خوشحال و منتظر رسیدن شب چله و تشریفاتش باشند.

در اراک آخرین روزهای پاییز را که کوتاهترین روزهای پاییز است «شکمبه شورون»^۱ می‌گویند. در زمان قدیم خانواده‌ای دوز آخر پاییز شکمبه‌ای خریده بود. زن خانه صبح زود می‌رود لب نهر تا شکمبه را بشوید. همین‌که شکمبه را می‌شوید و می‌آید خانه، شب می‌شود. اهل خانه می‌گویند شام چی داریم؟ بانوی خانه می‌گوید: «چیزی نداریم امروز، امروز شکمبه شورون بوده و کوتاهترین روز پاییز بوده است، نرسیدم غذا

درست کنم.» از آن روز و به این سبب به آخر پاییز «شکمه شورون» می‌گویند و آخرین روز پاییز شب چله یا شب یلدا و بلندترین شب سال است. شب چله مرد خانواده به وسع خودش برای خانواده خود «شب چله‌ای» می‌خرد یعنی هندوانه، خربزه، پرتقال، انار، سیب و آجیل شب چله که عبارت است از کشمش و مویز و توت خشک و مغز بادام و مغز گردو و این جور چیزها که آجیل شیرین هم گویند. کسانی که دختری برای پسر خود نامزد کرده‌اند برای عروس آینده خود و افرادی که دخترشان را به خانه بخت فرستاده‌اند برای داماد نو قدم خویش شب چله‌ای می‌فرستند. چیزهایی که شب چله برای عروس آینده یا دختر تازه عروس می‌فرستند اینهاست: یک قواره پارچه و نان شیرینی و چند نوع میوه. اینها را در مجمعه می‌گذارند و روی مجمعه پارچه‌الوان یا بقچه مخمل قشنگی می‌اندازند و می‌فرستند. شب چله‌ای را غالباً یک نفر بیگانه می‌برد که انعام بگیرد. اهالی اراک معتقدند خوردن میوه و شبچره در شب چله خاصیت فراوان دارد مثلاً هندوانه می‌خورند که در تابستان جگرشان خنک باشد. در موقع خوردن خربزه و هندوانه عقیده دارند اگر هندوانه قرمز و خربزه شیرین و پرآب بود، آن سال به تمام اهل خانه خوش می‌گذرد. قبل از خوردن یا بعد از خوردن شبچره، بزرگ خانواده برای همه قصه شب چله را می‌گوید چون شب چله در شهر اراک، زمین و زمان را برف و سرما می‌پوشاند و چنین سرمایی حتماً قصه‌ای دارد و آن قصه این است: مرد دنیا دیده و سالخورده‌ای در زمان قدیم هفت پسر بزرگ داشت که همه جوان و پرزور و نیرومند بودند. مرد سالخورده یکی از شبهای زمستان بیرون می‌آید می‌بیند هوا خیلی ابری و برفی است می‌گوید: «پسرهای عزیزم، گاومان را بکشید و بیزید.» پسرهای فوری دستور پدر را اجرا می‌کنند و چند تا دیگ سر اجاق می‌گذارند و تمام گوشتهای گاو را حلیم می‌کنند. پسرهای صبح تمام حلیم را می‌خورند و می‌روند برف پشت‌بام را پارو می‌کنند. هنگامی که از بام پایین می‌آیند پدرشان می‌پرسد پسرهای عزیزم، بالای بام بودید چه خبر بود؟ پسرهای می‌گویند: «خیلی کلاغ آمده اما هیچ‌کس بالای بام نیست.» پدرشان می‌گوید: «آنها کلاغ نیستند، خانه‌ها است که خراب شده و سرتیرها بالا آمده، شما خیال کرده‌اید کلاغ است.» چون هوا روشن شد دیدند تمام خانه‌ها خراب شده جز خانه مرد

دنیا دیده!

در ازنای Eznâ اراک - کسانی که دختر شوهر داده‌اند، هر سال، شب چله چشم‌روشنی برای دخترشان می‌فرستند و چیزهایی که می‌فرستند از این قرار است: بلغور و برنج و ترخینه - قند و چای - چند قالب صابون و دو کیسه حنا و یک جفت ارسی - تخمه هندوانه خانگی و بوداده و نخودچی و کشمش و نقل. چون محل انگورخیز است و کشمش فراوان دارند یک مجمه کشمش یا بیشتر می‌فرستند. چون بخواهند قدم به خانه بخت دخترشان بگذارند، اول پای راست را در خانه می‌گذارند و خانواده داماد به پیشواز می‌آیند و بعد از سلام و احوالپرسی به آنان خوشامد می‌گویند: قدمتان روی چشم، خیلی خوش آمدید... و چند تومانی به آورندگان مجمه‌ها انعام می‌دهند. بستگان عروس بعد از خوردن چای و آجیل و شیرینی برمی‌خیزند و روانه خانه‌شان می‌شوند. البته ظرفها را خالی می‌کنند اما خالی پس نمی‌دهند بلکه چند تا میوه یا چند تا تخم مرغ رنگ‌کرده در آنها می‌گذارند که بساط آنان هیچ‌گاه از نعمت خالی نماند.

در شهراب Šahrâb اراک - شب چله، گندم شاهدانه، کشمش، مغز بادام، مغز گردو، سنجد، انگور، هندوانه، خربزه و کالک جوجه‌ترشی می‌خورند. اول شهربور که انگورهایشان را می‌چینند، یک اتاق مخصوص برای نگهداری انگور در نظر می‌گیرند. روی زمین را خاکی می‌ریزند به نام گِل اشکنک^۱. انگورها را روی این خاک می‌چینند و رویش برگ مو می‌گذارند و با فوت و فنی که بلد هستند کاری می‌کنند که برای شب چله، انگور تازه و آبدار داشته باشند. چون هوا خیلی سرد است خربزه و هندوانه را لای پشم گوسفند می‌گذارند تا برای شب چله بماند. خربزه‌های دیمی کوچک را کالک جوجه می‌گویند. این کالک جوجه‌ها را توی خمره می‌چینند و رویش سرکه می‌ریزند و از آن ترشی خوشمزه‌ای می‌سازند. این خوراکیها را که گفتیم توی دو تا سینی بزرگ می‌گذارند و شب چله که قوم و خویشها دور هم جمع می‌شوند بعد از خوردن شام به میان می‌آورند. پسرهایی که نامزد دارند پنج شش مجمه که در آنها یک جفت کفش، یک قواره پارچه پیراهنی، مقداری شیرینی، گردو، بادام، کشمش و سنجد و آجیل هست توی

1. Gel-e Aškanak.

مجمعه می‌چینند و این مجمعه‌ها را باید خواهر و دخترخاله و دختردایی خلاصه دخترهای قوم و خویش داماد به خانه عروس ببرند. داماد هم شب چله به خانه عروس آینده می‌رود بعد از خوردن شام و شبچره، به خانه خودش برمی‌گردد. خانواده عروس فردای شب چله توی مجمعه، کیسه حمام، کیسه توتون، جوراب و دستمال که دوخته و بافته عروس هنرمند است می‌گذارند و به خانه دامادشان می‌فرستند.

در وفس Vafs اراک - مراسم شب چله کم و بیش به همان ترتیب است که در سایر نقاط اراک مرسوم است. در این شب تمام خانواده‌ها شب چله‌ای می‌گیرند و علاوه بر میوه‌ها و شیرینی‌هایی که دارند و می‌خورند، خوردن هندوانه را واجب می‌دانند تا در تابستان آینده دچار عطش و گرم‌زدگی نشوند. آخرین روز قوس خانواده‌هایی که برای پسر خود نامزد کرده‌اند برای عروشان شب چله‌ای می‌فرستند آن‌هم سنگین و رنگین و با طول و تفصیل. در شب چله زنان کدبانو و با سیلقه و فس، در خمهای ترخه و باسلق را باز می‌کنند زیرا که این زنان باکمال و خانه‌دار، بعد از آنکه ترخه و باسلق خود را خشک کردند، آنها را در خمهای بزرگ می‌چینند و در آن را باگل مسدود می‌کنند. در خم را که گل گرفتند دیگر هوا نمی‌کشد و آنچه در خم باشد سالم می‌ماند. در شب چله در خم را باز می‌کنند و برای اولین بار از آن استفاده می‌کنند. باسلق که مدت دو ماهی در خم مانده، قندک می‌زند و دانه‌های سفیدی مانند شکر درشت روی آن را می‌پوشاند. باسلقی که قند درنیاورده باشد، سیاه و بدریخت است و خوردنش لطفی ندارد. اگر زنی باسلقش قند بیرون ندهد نفرین می‌کند و می‌گوید: «قبل از چیدن در خم چشم آدم ناپاکی به آن افتاده است.» در شب چله و فسی‌ها بیش از سایر شبها می‌نشینند و به گفت‌وگو می‌پردازند زیرا که شب چله، یک احترام فوق‌العاده‌ای دارد و می‌گویند این شب، شب صحت و سلامت است. چونکه اگر کسی در ماه قوس که همان آذر ماه باشد، سرما نخورد، دیگر در زمستان با آن‌همه برف و باران سرما نخواهد خورد. ضمناً به علت باریدن برف و از آن جهت که بارندگی آب قناتها را زیاد می‌کند و برای زراعت مفید است، شب چله را که قدم زمستان می‌شمارند بیش از حد محترم می‌دارند و امید دارند که قدم زمستان مبارک باشد.

در تلخ آب Tax - Âb فراهان - که زراعتشان دیم است وقتی شب چهل و پنجم به نیمه رسید دو نفر از پیرمردان ده که مورد احترام خاص همه مردم هستند قدری خاکستر نرم در دست می گیرند و به بام خانه می روند و آن خاکستر را به باد می دهند. اگر وزش باد و نسیم از سمت شمال به جنوب یا از مشرق به مغرب باشد خوشحال می شوند و اگر جهت وزیدن باد از مغرب به مشرق و از جنوب به شمال باشد افسرده می شوند. فردای آن شب که مردم ده به آنان می رسند سؤال می کنند: «باد چه طور آمد؟» پیرمردا سمت وزیدن باد را در نیمه شب گذشته برای مردم می گویند و همان طور که گذشت، اگر مردم بفهمند که دیشب باد از شمال به جنوب یا از مشرق به مغرب وزیده خیلی شاد و خوشحال می شوند و به رقص و پایکوبی می پردازند و معتقدند سالی پرخیر و برکت در پیش است.

در شهرستان قزوین - در شب اول چله، فقیر و غنی هندوانه می خورند و اعتقاد دارند مایه تندرستی و سلامت تابستان است. شب نشینی و فرستادن چشم روشنی برای داماد تازه و عروس آینده نیز مرسوم است. شام را هم کله پاچه گوسفند می خورند و عقیده دارند خاصیت فراوان دارد.

در قریه جوینان Jovinân قمصر کاشان - ماهها را سی روز حساب می کنند و شب اول دی ماه زراعتی را شب چله می گیرند. یکی از رسوم مردم جوینان این است که در این شب، عده ای از بچه های شش ساله تا جوانان بیست ساله دسته ای تشکیل می دهند. شبهای اول و دوم و سوم دی ماه از بعد غروب تا سر شب به در خانه اهالی می روند، یک نفر انباردار می شود و یکی از بچه ها که با سوادتر و خوش صداتر از دیگران است سردسته می شود و بنا می کند به خواندن سورة الشمس والضحیها و بقیه بچه ها هم می گویند: هاهایا - دوباره خواننده می گوید: واللیل اذا یغشیها، باز بچه ها می گویند هاهایا. همین طور می خواند تا این سورة مبارکه قرآن تمام شود. وقتی که تمام شد مثلاً اگر اسم صاحبخانه احمد است همان سردسته می گوید: «مشدی احمد شمایی؟^۱ از باغ

شاه می آیی! - عرق داری نچایی! - کردی^۱ سمور بدوشت، قربان عقل و هوش - دست درآر و کیسه کن قوروش^۲ درآر و ریزه کن - قسمت بچه ها بکن - تا بچه ها راضی بشن^۳ - از در خونه ت^۴ راهی بشن - تنباکو را گل نم کن، آتش به سرش کم کن، تا ما بکشیم دودی، آواره شویم زودی. آن وقت صاحبخانه به وسع خودش یا مبلغی پول یا مقداری آجیل و شیرینی می آورد و به یکی از بچه ها که انباردار است می دهد و سردسته به جان صاحبخانه دعا می کند و می گوید: «حق برکتش بده!» بچه ها می گویند: «آمین» و سردسته می گوید: «عزتش بده.» و باز بچه ها می گویند: «آمین» و راهی می شوند و می روند اما اگر صاحبخانه چیزی نداد یا اعتنایی نکرد سردسته می گوید: «کته پر از زغاله.» و بقیه می گویند: «صاحبخونه شغاله.» باز سردسته گوید: «خمبه پر از پنیره.» و بچه های دیگر جواب می دهند: «صاحبخونه بمیره.»^۵ و رد می شوند. این کار تا نیمه شب ادامه دارد و آجیلها و خوردنیهای را که بچه ها در این چند شب جمع می کنند در شب آخر بین خودشان، دوستانه تقسیم می کنند. گاه پیش می آید که دو دسته دست به غارت خوردنیهای همدیگر می زنند و هرکدام زورشان زیادتر باشد خوردنیهای دسته دیگر را چپاول می کنند. همچنین اگر دو دسته در بین راه روبه رویا سینه به سینه شوند، جدال در می گیرد و غلبه با هرکدام باشد چپاول با او است!

در طالقان وقتی آفتاب غروب کرد و گوگل^۶ آمد و چراغها یکی یکی روشن شد، شال اندازی شروع می شود و چنانکه پیش از این اشاره شد دلدادگان به بهانه شال اندازی به معشوقه عشقی می رسانند. مثلاً جوانی که دختری را دوست دارد یک شال پشمی برمی دارد و می رود بالای بام خانه نامزد و هدیه خود را که تهیه کرده و جورابی، چادری، گوشواره ای، انگویی، یا روسری خوش نقش و نگاری است و گوشه شال بسته را از

۱. kordi = یعنی کپنک ولی کردی در اینجا مراد جبه ترمه بوده که بر گردان یقه آن را پوست سمور می انداخته اند و اگر تمکن بیشتر داشتند آستر را یکسره از پوست سمور می کردند.

۲. Qoruş = واحد پول معادل یک قران = یک ریال.

۳. Beşan = بشوند.

۴. خانه ات.

۵. کته پر از زغال است، صاحبخانه شغال است. خمبه پر از پنیر است، صاحبخانه بمیرد و Katê یعنی جای زغال در مطبخ، زغالدان.

۶. Gögal = گله گاؤ.

درجی^۱ پایین می‌کند. اهل خانه همین‌که ملتفت شدند که شال‌آویزان است، مطلب را می‌فهمند و همگی از اتاق بیرون می‌روند و دختر تنها می‌ماند. دختر با پسر کمی حرف می‌زند و هدیه را از شال باز می‌کند و به پدر و مادرش می‌دهد. مادر دختر نیز هدیه‌ای مثل کیسه توتون یا چیق دانه‌نشان به ریسمان می‌بندد و پسر آن را بالا می‌کشد. زنان آبادی در دوختن دستمال و کیسه توتون و بافتن جوراب و شال، سلیقه قابل تحسین دارند. کیسه توتون را از مخمل سرخ می‌دوزند و با سوزن‌زنی و ابریشم‌دوزی تزیین می‌کنند و می‌آرایند و این هدایا به قدری عزیز است که دختر و پسر بعد از عروسی کردن، تا آخر عمر و به یاد عشق و محبت دوران جوانی، آنها را نگاه می‌دارند ولی اگر مادرزن جوان را نپسندیده و دوست نداشته باشد، یک گیوه کهنه یا چیزی در آن ردیف به ریسمان و شال می‌بندد تا پسر بفهمد این طرفها خبری نیست و باید دور این خانه و این دختر را خط بکشد و اگر چنین شود میان دو خانواده کدورت و دل‌تنگی پیش می‌آید که خیلی نادر است.

در دنبلید Donbalid طالقان - شب اول چله یا به قول خودشان یکم چله شو Yakkom Cella Šav علاوه بر آداب مشترکی که با آبادیهای دیگر دارند به تبری‌خانه Tabri Xâne یا تعبیرخانه می‌روند و فال می‌گیرند، اما تعبیرخانه در یکی از خانه‌های قدیمی آبادی است که از قدیم‌الایام آنجا را اجاق شب چله و تعبیرخانه نام نهاده‌اند. شب چله که فرامی‌رسد با صوابدید و نظر پیران و ریش‌سفیدان آبادی ده نفر در تعبیرخانه یا تبری‌خانه حاضر می‌شوند، پنج نفر از پیران و پنج نفر هم از میانسالان که هر ده تن می‌باید متأهل و باسواد بوده باشند. این عده از سر شب به تبری‌خانه می‌آیند و یک عدد آفتابه مسی یا به قول خودشان «قره آفتابه مسی» در وسط مجلس می‌گذارند. دختران دم‌بخت با کنجکاوی در پشت‌بام تعبیرخانه ازدحام می‌کنند و به کنایه و شیرین‌زبانی می‌گویند: «تبری پی نیتش میاد»^۲ یعنی فال گیرنده به دنبال نیت کردن می‌آید. بعد هر کدام از درجی^۳ تعبیرخانه یک نشانه‌ای مانند سکه و انگشتر و انگشتانه و لنگه‌النگو یا گوشواره به پایین می‌افکند و یک

۱. Darji = سوراخی که وسط طاق گنبدی خانه‌های روستایی است.

2. Tabri pay-e Neyyateš Miyâd .

۳. Darji = سوراخی که وسط طاق گنبدی خانه‌های روستایی است.

در جایی نگه می دارند تا کاملاً خشک بشود. آنگاه موقعی که دهان بچه شان جوش بزنند و زخم شود یا به اصطلاح محلی برفک درآورد، مقداری از آن خمیر را می سابند تا به صورت گرد درآید و آن گرد را روی برفکهای بچه می پاشند و معتقدند خیلی زود خوب می شود. بعض زنهای برای اینکه سلیقه بخرج دهند آرد جو را توی یک ظرف می ریزند و پشت بام می گذارند تا برف همین طور که می بارد، با آرد مخلوط شود و خمیر به دست آید.

در قریه دروان کرج چهار روز آخر چله بزرگ و چهار روز اول چله کوچک به «چارچار» موسوم است. مردم عقیده دارند که در این هشت روز هوا خیلی سردتر از روزهای دیگر زمستان می شود و در روزهای چله کوچک گریه های نر و ماده جفتگیری می کنند. اگر این جفتگیری در چله کوچک انجام شود، مردم آن را به فال نیک می گیرند و می گویند بهار آینده هوا خیلی خوب می شود و سال پرخیر و برکتی در پیش است اما اگر این جفتگیری بعد از چله کوچک صورت گیرد، معتقدند بهار آینده سخت و کم باران خواهد بود.

قمر الوندی - چهل و دوساله - خانه دار به کمک فرزند خود غلامرضا اسلامی - بیست و دوساله - فریق خمین.

مرتضی انصاری - کشاورز به کمک یعقوب پازوکی - زارع - آبسرد دماوند.

سالار ایرانزاد - زارع - دهچال اراک.

محمدحسین پازوکی - انزها - فیروزکوه.

اسفندیار تاج الدینی - چهل و چهارساله - شغل آزاد - آزادبر کرج.

صحبث الله حاجیلو - سی و شش ساله - کشاورز - وفس اراک.

حبیب الله حبیب کاظمی - چهل و سه ساله - آموزگار - کیلان دماوند.

حبیب حدادی - کشاورز - طالقان.

محمد اسماعیل حیدری - سی و سه ساله - کفاش - به روایت از بانو آمنه حیدری - پنجاه و هشت ساله

خانه دار - اراک.

درجی^۱ پایین می‌کند. اهل خانه همین‌که ملتفت شدند که شال آویزان است، مطلب را می‌فهمند و همگی از اتاق بیرون می‌روند و دختر تنها می‌ماند. دختر با پسر کمی حرف می‌زند و هدیه را از شال باز می‌کند و به پدر و مادرش می‌دهد. مادر دختر نیز هدیه‌ای مثل کیسه توتون یا چپق دانه‌نشان به ریسمان می‌بندد و پسر آن را بالا می‌کشد. زنان آبادی در دوختن دستمال و کیسه توتون و بافتن جوراب و شال، سلیقه قابل تحسین دارند. کیسه توتون را از مخمل سرخ می‌دوزند و با سوزن‌زنی و ابریشم‌دوزی تزیین می‌کنند و می‌آرایند و این هدایا به قدری عزیز است که دختر و پسر بعد از عروسی کردن، تا آخر عمر و به یاد عشق و محبت دوران جوانی، آنها را نگاه می‌دارند ولی اگر مادرزن جوان را نپسندیده و دوست نداشته باشد، یک گیوه کهنه یا چیزی در آن ردیف به ریسمان و شال می‌بندد تا پسر بفهمد این طرفها خبری نیست و باید دور این خانه و این دختر را خط بکشد و اگر چنین شود میان دو خانواده کدورت و دل‌تنگی پیش می‌آید که خیلی نادر است.

در دنبلید Donbalid طالقان - شب اول چله یا به قول خودشان یکم چله شو Yakkom Cella Šav علاوه بر آداب مشترکی که با آبادیهای دیگر دارند به تبری خانه Tabri Xâne یا تعبیرخانه می‌روند و فال می‌گیرند، اما تعبیرخانه در یکی از خانه‌های قدیمی آبادی است که از قدیم‌الایام آنجا را اجاق شب چله و تعبیرخانه نام نهاده‌اند. شب چله که فرامی‌رسد با صوابدید و نظر پیران و ریش‌سفیدان آبادی ده نفر در تعبیرخانه یا تبری‌خانه حاضر می‌شوند، پنج نفر از پیران و پنج نفر هم از میانسالان که هر ده تن می‌باید متأهل و باسواد بوده باشند. این عده از سر شب به تبری‌خانه می‌آیند و یک عدد آفتابه مسی یا به قول خودشان «قره آفتابه مسی» در وسط مجلس می‌گذارند. دختران دم‌بخت با کنجکاوای در پشت‌بام تعبیرخانه ازدحام می‌کنند و به کنایه و شیرین‌زبانی می‌گویند: «تبری پی نیتش میاد».^۲ یعنی فال گیرنده به دنبال نیت کردن می‌آید. بعد هر کدام از درجی^۳ تعبیرخانه یک نشانه‌ای مانند سکه و انگشتر و انگشتانه و لنگه‌النگو یا گوشواره به پایین می‌افکند و یک

۱. Darji = سوراخی که وسط طاق گنبدی خانه‌های روستایی است.

2. Tabri pay-e Neyyateš Miyâd .

۳. Darji = سوراخی که وسط طاق گنبدی خانه‌های روستایی است.

در جایی نگه می دارند تا کاملاً خشک بشود. آنگاه موقعی که دهان بچه شان جوش بزند و زخم شود یا به اصطلاح محلی برفک درآورد، مقداری از آن خمیر را می سابند تا به صورت گرد درآید و آن گرد را روی برفکهای بچه می پاشند و معتقدند خیلی زود خوب می شود. بعضی زنهای برای اینکه سلیقه بخرج دهند آرد جو را توی یک ظرف می ریزند و پشت بام می گذارند تا برف همین طور که می بارد، با آرد مخلوط شود و خمیر به دست آید.

در قریه دروان کرج چهار روز آخر چله بزرگ و چهار روز اول چله کوچک به «چارچار» موسوم است. مردم عقیده دارند که در این هشت روز هوا خیلی سردتر از روزهای دیگر زمستان می شود و در روزهای چله کوچک گربه های نر و ماده جفتگیری می کنند. اگر این جفتگیری در چله کوچک انجام شود، مردم آن را به فال نیک می گیرند و می گویند بهار آینده هوا خیلی خوب می شود و سال پرخیز و برکتی در پیش است اما اگر این جفتگیری بعد از چله کوچک صورت گیرد، معتقدند بهار آینده سخت و کم باران خواهد بود.

قمر الوندی - چهل و دوساله - خانه دار به کمک فرزند خود غلامرضا اسلامی - بیست و دوساله - فریق خمین.

مرتضی انصاری - کشاورز به کمک یعقوب پازوکی - زارع - آبسرد دماوند.

سالار ایران زاد - زارع - دهچال اراک.

محمدحسین پازوکی - انزها - فیروزکوه.

اسفندیار تاج الدینی - چهل و چهارساله - شغل آزاد - آزادبر کرج.

صحبث الله حاجیلو - سی و شش ساله - کشاورز - وفس اراک.

حبیب الله حبیب کاظمی - چهل و سه ساله - آموزگار - کیلان دماوند.

حبیب حدادی - کشاورز - طالقان.

محمداسماعیل حیدری - سی و سه ساله - کفاش - به روایت از بانو آمنه حیدری - پنجاه و هشت ساله

خانه دار - اراک.

- فاطمه خدمتی - مدیر مهد کودک - اراک.
- امراشه خسروی - بیست و یک ساله - آرایشگر - به روایت از حیدر خسروی - سی و سه ساله - سلمانی - گوشه محمدمالک خمین.
- مهنوش رضاخانی - بیست و چهار ساله - خانه دار - دنبلید طالقان.
- ماه جهان سلیمانی - بیست و دو ساله - خانه دار - نساء علیا - طالقان.
- محمد شاه محمدی - سی و نه ساله - کشاورز - فرق خمین.
- داوود شهبازی - کشاورز - تلخ آب فراهان.
- هایده شهرابی فراهانی - خانه دار - شهراب اراک.
- مجتبی شهید مدنی - بیست و دو ساله - آموزگار - رباط مراد خمین.
- عزیزالله طالبی - کشاورز - ازنا - شازند - اراک.
- رمضانعلی طهوری - چهل ساله - کارمند - به روایت از بانو فاطمه نجفی - اراک.
- ملوک عربی - سی و شش ساله - خیاط - سنرد گرمسار.
- حسن فلاح جویانی - پنجاه و پنج ساله - کشاورز - جویان - قمصر کاشان.
- قدرت الله قاسمی - بیست ساله - محصل - به روایت از نعمت الله قاسمی - چهل و پنج ساله - دامدار - غیاث آباد گرمسار.
- محبوبه قاسمی - خانه دار - به روایت از محمد قاسمی - جویان - قمصر کاشان.
- محمد کهندانی - کشاورز - کهندان Kohandân - تفرش - اراک.
- داوود لاسمی - کشاورز - کیلان دماوند.
- توران مافی - سی و چهار ساله - خانه دار - به روایت از صفیه مافی - پنجاه و هفت ساله - خانه دار - قزوین.
- سیدمجید میرسعید قاضی - کشاورز - شهرک طالقان.
- رقیه فاقدی - نوزده ساله - جیلارد - دماوند.
- کریم نریمانی - مدیر دبستان - به روایت از نوذر ساسانی و فتاح نریمانی کشاورزان اهل محل - دروان کرج.
- «تاریخ گردآوری از آبان ماه ۱۳۴۶ تا دی ماه ۱۳۵۱ خورشیدی»

شب نشینی در استان مرکزی

برای کوتاه کردن شبهای بلند زمستان، مردم استان مرکزی به شب نشینی و شب نشستن می روند و این شب نشینیه با مراسمی همراه است که چند نمونه آن را می آوریم.

در نطنز Natanz مردم خیلی به شب نشینی علاقه دارند و این دید و بازدیدها و شب نشینیه، بین همسایگان و مردمی که با یکدیگر خویش و دوست هستند برگزار می شود و اکثراً بعد از شام به شب نشینی می روند. فقط وقتی برای شام می روند که آنان را دعوت کرده باشند اما شب نشینی دعوتی نیست، چونکه هر خانواده ای از ماهها پیش و از تابستان، برای پذیرایی از مهمانان خود تهیه دیده و آجیل و شبچره فراهم کرده است. کسی که می خواهد به شب نشینی برود، اول شب، بعد از خوردن شام به پسر کوچکش می گوید: «تو برو خانه فلانی، اگر دیر کردی ما می دانیم خانه است. آن وقت ما هم می آییم. اگر نبودند زود بیا تا ما نیاییم.» پسر هم همین کار را می کند. گاهی هم هنگامی که در کوچه و بازار همدیگر را می بینند قرار و مدار شب را می گذارند و می گویند: «ما شب می آییم خانه شما شب نشینی، جایی نروی.» طرف هم جواب می دهد: «بفرمایید، قدمتان روی چشم.» بعضی اوقات هم بدون خبر می روند. وقتی می خواهند به شب نشینی بروند همه با هم می روند. معمولاً کسی در خانه نمی ماند مگر

مريض داشته باشند چون در نظنز دزد نیست و اگر هم مال کسی دزدیده شود، به قول معروف مشت دزد زود باز می شود، کافی است یک نفر ببیند که فلان کس به خانه دیگری رفته و چیزی برداشته است، همین دیدن کافی است که خبر آن در محل بیچد. اگر راه دور باشد زود حرکت می کنند و اگر نزدیک باشد کمی دیرتر و معمولاً تا آخرهای شب می نشینند. مردم نظنز در شبهای زمستان زود شام می خورند زیرا که یا می خواهند به شب نشینی بروند یا کسی به خانه شان می آید. چون به خانه کسی رسیدند، بزرگتر خانواده با صدای بلند داد می زند یا الله. اگر قبلاً خبر نکرده باشند با همین یا الله گفتن صاحبخانه می فهمد که کیست، زود به زن و بچه هایش می گوید: «بچه ها، زود اتاق را ورچینید^۱ که فلان کس آمد.» وقتی گفت یا الله صاحبخانه دم در می آید و می گوید: «بفرمایید که صفا آوردید.» همگی به اتاق می روند. اتاقهای زمستانی اکثراً هم چاله^۲ دارد، هم «کر»^۳ و بیشتر روزها هر دوی آنها «تو»^۴ است. وقتی که همگی وارد یرت^۵ شدند، بزرگ دو خانه یعنی پدران دو خانواده بالای کرسی می نشینند و زنها و دخترها پهلوی هم و پسرها نیز پهلوی هم. اگر جا نباشد بچه های صاحبخانه یا معمولاً دخترهای هر دو خانواده لب کر یا تنور می نشینند. در تنور یک تخته می گذارند و روی تخته یک جل می اندازند، وقتی کسی سر تنور نشست جل را روی پایش می اندازد و از کنار تخته پاهایش را به دهنه تنور نزدیک می کند. کسی که سرتنور می نشیند و پاهایش را توی تنور می کند، اگر تنور گرم و «تو» باشد می گوید: «چه قدر کر شما تو است؟» زن صاحبخانه هم با خوشرویی و رضایت مثلاً می گوید: «بله، پوسته وایم^۶ و پوسته اوز^۷ توی آن ریخته ام.» و شروع به صحبت می کنند. البته زنها از این طرف و آن طرف سخن می گویند و دخترها از سایر دختران و پسرها از بازبها صحبت می کنند. گاهی یکی از مردان، یکی از بزرگترها صحبت می کند و بقیه سراپا گوش می شوند. صحبت آن بزرگتر درباره سرگذشت یک تن

۱. ورچیدن = برچیدن = جمع و جور کردن.

۲. Câlê = گودی است که به اندازه یک منقل وسط اتاق کنده می شود و آتش در آن می ریزند و کرسی را

۳. Ker = تنور.

۵. Yort = اتاق.

۷. Uz = گردو.

روی آن می گذارند.

۴. Tô = تافته = داغ و گرم.

۶. Vâyom = بادام.

از آشنایان، حکایت ناامنیهای نطنز که خیلی شنیدنی است، حوادث دورهٔ سربازی، مسافرت به اطراف نطنز، اگر به زیارت رفته باشد شرح زیارت رفتن و مسائل دینی و مردن مردم بدکار و از این قبیل حرفهاست. اما در قسمت زنانه بعد از کمی صحبت، زن صاحبخانه به دخترانش اشاره می‌کند که بلند شوید. دخترها اشارهٔ مادر را می‌فهمند و می‌روند شبچره می‌آورند. شبچره توی مجمعه است که می‌آورند و وسط کرسی می‌گذارند و برای آنهایی که عقب نشسته‌اند یا دور تنور هستند توی سینی می‌گذارند و تعارف می‌کنند و صاحبخانه با صدای بلند می‌گوید: «بفرماید، قابلی نداره»، یکی از مهمانها و معمولاً بزرگشان می‌گوید: «صاحبش قابل داره، از سرمان هم زیاده.» بعد از آن مهمانها شروع به خوردن آجیلها می‌کنند. اگر کسی به فرض محال شبچره نیاورد، برای او مضمون کوک می‌کنند:

هرکه نیاره شبچره مورچه به غارش می‌پره

آجیلها عبارتند از: جوزقند^۱، ترشله^۲، پره‌لگ^۳، هستهٔ شیرین، مغز بادام، مغز گردوی نمک‌کرده یا بی‌نمک و خام یا بوداده، سنجد، انجیر خشکه، کشمش، نخودچی، توت خشکه، قاووت، انواع تخمه‌های بوداده یا بونداده که بیشتر بوداده می‌خورند و می‌گویند بونداده‌اش خوب نیست و انسان دچار کرم معده می‌شود. تخمه‌ها عبارتند از: تخمهٔ انجوجک^۴ یا تخمهٔ آفتابگردان، تخمهٔ خربزه، تخمهٔ هندوانه، تخمهٔ کدو خاری، گندم بوداده، خشخاش بوداده، مویز، گندم و شاه‌دانه، انار و هندوانه که در اکثر خانه‌ها کدبانوی منزل این آجیلها را دارد و از پیش، از چند ماه جلوتر، آماده و مهیا کرده است. تفریحات و سرگرمیهای مردم، ساده و معصومانه است مثلاً همه آجیل می‌خورند و تخمه می‌شکنند و ساکت به حرفها گوش می‌دهند. یک نفر چراغ را فوت می‌کند، آن وقت تمام یا قسمتی از آجیلهای خوب را که همه دوست دارند جمع می‌کند و توی مشت‌هایش نگاه می‌دارد، چون چراغ را روشن می‌کنند، همگی بر سر او می‌ریزند و از او می‌گیرند. وقت آجیل خوردن، یکی از مردان از دیگری می‌پرسد: «خوب، بگو ببینم

۱. Jôze Qand که در نطنز اوزقند گویند. ۲. Toršela برگهٔ خشک زردآلو.

۳. Parhalg = برگهٔ هلو و Halg = هلویی که برای جوزقند مناسب‌تر است.

سربازیت را چه طور گذراندی؟» طرف اگر سربازی نرفته باشد، چیز دیگری از او می پرسد و آن مرد هم شروع می کند به صحبت کردن و بقیه آجیل می خورند. این مرد هنگامی متوجه رندی طرف می شود که آجیلها تمام شده است و دیگر چیزی در مجمعه نیست. در این وقت همگی به آن مرد نگاه می کنند و با هم می خندند. او هم شروع به گفتن این داستان می کند که:

دو نفر دوست بودند، با هم به سفر می روند، در راه یکی از آنها نان شب می کشد و خیلی گرسنه اش می شود، با خودش می گوید: «چه کار کنم که دوستم کمی از نان شب را به من بدهد؟» و بعد از کمی فکر کردن از رفیقش می پرسد «ای رفیق، پدرت چه طوری مرد؟» رفیق شروع می کند و سرگذشت مریض شدن و بستری شدن و مردن پدرش را تا آخر می گوید. رفیقش هم تندتند نان را می خورد. او که سرگذشت پدرش را تعریف می کرده، یک دفعه متوجه می شود که هیچ چیز نخورده و نان هم در حال تمام شدن است. آنگاه ملتفت موضوع می شود و از رفیقش می پرسد. «رفیق! حالا تو بگو یبینم پدرت چه طوری مرد؟» رفیقش می گوید: «پدر من شب تب کرد و صبح مرد.» و دوباره شروع به خوردن نان می کند و خودش سیر می شود و دوستش گرسنه کنار می رود. حالا نقل شما است که تمام آجیلها را خوردید و به من چیزی نرسید. البته اکثر مردم این داستان را می دانند و در غالب شب نشینها برای خوشمزگی گفته می شود. مورد دیگری که مثلی شبیه این مثل گفته می شود هنگامی است که صاحبخانه مثلاً قاووت کم بیاورد و بگوید: «بیخشید که دیگر نبود.» در این موقع یکی از مهمانها که با صاحبخانه بی رودربایستی است، خطاب به برادر یا خواهر خودش می کند و می گوید: «لب دید و دندان ندید، ناقولوس^۱ گفت صدا و درآمد^۲، روده گفت، چیزی پایین نیامد.»

ممکن است کسانی که آمده اند شب نشینی، جا خوش کنند و بلند نشوند، زن صاحبخانه یا دختر صاحبخانه برای اینکه مهمانها زودتر بروند، کمی نمک توی کفش مهمانها می ریزد چون معتقدند که با این تمهید، دل مهمانها شور می افتد و راه می افتند. البته صاحبخانه نمک را طوری می ریزد که مهمانها نفهمند اگر احیاناً مهمانها بفهمند

۱. Nâqolus = برآمدگی گلو یا سیب بابا آدم. ۲. برآمد.

چیزی نمی‌گویند و می‌روند. در هنگام رفتن اگر ببینند یکی از کفشها روی دیگری سوار شده و مثلاً یک لنگه گیوه روی لنگه دیگر افتاده، صاحب گیوه در این موقع خطاب به همه می‌گوید: «نگاه کنید، بزودی سفری در پیش دارم.» اگر سرکفش بالایی به طرف مشهد باشد می‌گویند به مشهد می‌رود و اگر به طرف قبله باشد گویند به مکه مشرف خواهد شد و خلاصه به هر طرف باشد حدس می‌زنند که به همان سمت می‌رود. تمهید دیگری که برای زود بلند شدن مهمانها به کار می‌زنند این است که باز یکی از بچه‌های صاحبخانه خصوصاً دخترها و زنهای کفش یکی از مهمانها را وارونه می‌گذارند و معتقدند که دلش شور می‌زند. اگر کسی مریض داشته باشد، شبهای چهارشنبه و یکشنبه و جمعه برای شب‌نشینی به خانه او نمی‌روند و این کار را می‌گذارند برای شب دیگری چون معتقد هستند که حال مریض بد می‌شود.

معمولاً آخر شب وقتی می‌خواهند بروند، هرچه آجیل زیاد آمده بین مهمانها تقسیم می‌کنند و توی جیبشان می‌ریزند و می‌گویند فردا بخورید. وقت رفتن مهمانها یکی از افراد جوانتر خانواده مانند دختر مؤدب و دم بخت با کمال یا پسری که دارد به عرصه می‌رسد، کفش مهمانان را جلو پایشان می‌گذارد و آنان هم با گفتن جمله‌هایی چون «ببخشید، زحمت نکشید» و «قربان دست شما» دست پیش می‌آورند و مانع می‌شوند و تشکر می‌کنند. آنگاه آداب وداع شروع می‌شود و پدر و مادر خانواده مهمان خطاب به زن و مرد صاحبخانه سخنانی می‌گویند و جوابهایی می‌گیرند:

- شبها یک خرده بیرون بیاید (یعنی شما هم به خانه ما سری بزنید)

- وقت زیاد است.

- ببخشید، زحمت دادیم،

- چه کار کردیم؟ زحمت کشیدید، همیشه از این کارها بکنید.

- ما که زحمت دادیم، حالا نوبت شما است.

- خیلی هم راحت است، ما که کاری نکردیم.

و بدین ترتیب مهمانان به طرف در خانه راه می‌افتند و به صاحبخانه می‌گویند: «شب

به شما خوش» و صاحبخانه جواب می‌دهد: «شب و روز به شما خوش» و مهمانان را

بدرقه می‌کنند تا در منزل و مهمانان هم اصرار می‌کنند که «برگردید، بیش از این ما را خجالت ندهید.» و خدا حافظی می‌کنند.

اگر در میان خانواده‌ای که به شب‌نشینی رفته‌اند، تازه عروس و تازه دامادی باشد، برای زوج تازه و جوان ابتدا قندداغ و آب گرم و قند می‌آورند تا آنان کام خود را شیرین کنند و آن‌هم با رعایت حق تقدم برای مرد و بعد از آن شبچره می‌آورند.

اگر خانواده‌ای در آن سال کسی را از دست داده باشند چون به شب‌نشینی می‌روند صاحبخانه‌ها صحبت از درگذشته به میان می‌آورند و از خویهای او می‌گویند و خدا بیامری و طلب رحمت برای او می‌کنند: «خدا رحمتش کند انشاءالله^۱ غم اول و آخرتان باشد» و اگر زنان چادر مشکی داشته باشند، چادرشان را عوض می‌کنند تا هنگامی که آنجا هستند سیاهپوش نباشند.

اگر ماه رمضان به زمستان افتاده باشد مردم ثواب می‌دانند که به شب‌نشینی بروند ولی زود بلند می‌شوند و اگر ماه محرم به زمستان بیفتد به شب‌نشینی نمی‌روند یعنی ده شب اول که اصلاً جایی نمی‌روند چون می‌گویند عزادار هستیم و معمولاً از شب بیستم به بعد می‌روند آن‌هم کمتر و خنده و شوخی بسیار نمی‌کنند. در ضمن کارهایی که توأم با خوشحالی باشد مثل عروسی و ختنه‌سوران و خواستگاری تا آخر ماه صفر مطلقاً صورت نمی‌گیرد. شبهای قتل هم به شب‌نشینی نمی‌روند و در این مورد سخت مراقب و مواظب هستند.

یادداشت ضمیمه - طرز درست کردن جوزقند با گردو چنین است که اول گردو را می‌شکنند و مغز آن را جدا می‌دهند و آفتاب می‌کنند تا خوب خشک شود. اگر مغز گردو خشک نباشد جوزقندها پورت^۲ می‌زند. بعد هلگ^۳ را هم با کارد یا چاقو پوست می‌کنند و بر پشت سبد یا روی سفال گندم (= ساقه گندم) یا بر روی غربال می‌چینند تا سه روز که آب بیندازد، در این موقع وقتی دستش می‌زنند کمی خشک شده ولی هنوز نرم است. این را آب انداختن هلو می‌گویند. بعد، از ته هلو هسته آن را بیرون می‌آورند و مغز

۱. ان شاء الله.

۲. Purl = کپک زدن و خراب شدن که در شیراز پورمک Purmak گویند.

۳. Halg = هلو

گردوی خشک شده را جای آن می‌گذارند (اگر هلو بزرگ باشد یک گردو و اگر کوچک باشد نصف یک مغز گردو) بعد آن را می‌پیچند یعنی دو سر شکافی را که باز است روی هم می‌گذارند که هیچ بادخوری نداشته باشد زیرا اگر سوراخ داشته باشد مغز گردو خراب می‌شود. بعد از اینکه مغز گردو را گذاشتند، دو روز دیگر روی غربال یا روی سفال گندم در آفتاب می‌گذارند تا کمی خشک بشود. سپس با سوزنهای گیوه‌چینی جوزقندها را گلازنه^۱ می‌کنند. گلازنه کوچک و بزرگ دارد. کوچک و بزرگی آن بستگی به میل کسی دارد که جوزقند درست می‌کند. نخ جوزقند بیشتر از نخ چله و نخ تاییده است چون محکم است و پاره نمی‌شود. بعد آنها را به تیرهای راهرو پشت‌بام یا به سر شوشها^۲ آویزان می‌کنند تا خشک شود. بعد از اینکه خوب خشک شد آنها را توی کیسه می‌گذارند و در دولاب^۳ یا توی یخدان^۴ می‌گذارند برای شبهای زمستان. اگر مهمانی برسد قسمتی از گلازنه جوزقند را پاره می‌کنند و جلو او می‌گذارند و هرچه آخر بماند در جیش می‌کنند و راستی که چه رسم خوبی است خاصه در دوران کودکی! چنانکه در مدت عمر، آدمی طعم و مزه و حلاوت جوزقند و محبت و علاقه طرف را فراموش نمی‌کند.

جوزقند قندی یا جوزقند آردی - هلو را پوست می‌کنند، سه روز در آفتاب می‌گذارند تا آب بیفتد بعد از آب انداختن، هسته آن را از تهش می‌کشند. بعد بادام تلخ را شیرین می‌کنند و می‌کوبند و با زنجبیل و شکر می‌سابند و بعد تخم خله (خرفه Xorfe) بو می‌دهند و با بقیه مخلوط می‌کنند و بعد از الک کردن، با قاشق کوچکی توی هلو می‌ریزند و چنان آن را می‌بندند که بادخور نداشته باشد که اگر بادخور و منفذ داشته باشد خراب می‌شود. سپس تا سه روز، مانند جوزقند گردو، پشت غربال یا روی سفال گندم در آفتاب می‌چینند. بعد، با سوزن گیوه‌چینی و نخ چله آنها را گلازنه می‌کنند و دو سر نخ را به هم می‌بندند تا به شکل بیضی بشود بعد آنها را به تیرهای راهروی پشت‌بام یا شوش آویزان می‌کنند که خوب خشک شود. بعد از خشک شدن، آنها را توی کیسه

۱. Golâzena = به نخ کشیدن جوزقندها و به رشته کشیدن این‌گونه چیزها.

۲. Šôs = ترکه‌های باریک و کلفتی که روی سقف اتاقها بین دو تیر برای پایین نیامدن آوار می‌ریزند.

۳. Dulâb = گنج. ۴. Yaxdân = صندوق چوبی.

می‌کنند و توی دولاب یا یخدان می‌گذارند برای شبهای زمستان. این جوزقند خیلی خوشمزه است و خواهندگان زیاد دارد و به آن جوزقند آردی هم می‌گویند.

جوزقند انجیر - انجیرهای درشت رسیده سیاه یا سفید یا زرد را می‌آورند و دم آن را می‌گیرند و تقریباً سه روز در آفتاب می‌گذارند تا آب بیفتد. بعد از سه روز وسط آن را سوراخ می‌کنند و نصف مغزگردو را توی آن می‌گذارند. مغزگردو حتماً باید خشک باشد وگرنه جوزقند خراب می‌شود و طوری می‌پیچند که رخنه نداشته باشد. اگر بعد از سه روز ماندن در آفتاب خشک نشود، آن قدر می‌گذارند تا خوب خشک شود و مثل سایر جوزقندها آن را گلازنه می‌کنند و برای شبهای زمستان در کیسه می‌کنند و توی صندوق یا گنجه می‌گذارند. این جوزقند را هم برای خشک شدن روی سفال گندم یا پشت غربال در آفتاب می‌گذارند و بعد از گلازنه کردن به تیرها یا شوش آویزان می‌کنند. اگر شوش یا تیر نباشد، میخ به دیوار می‌کوبند و به آن آویزان می‌کنند.

جوزقند امروود Amrud - امروود را پوست می‌کنند و دم آن را می‌گیرند و روی سفال گندم یا پشت غربال در آفتاب می‌چینند تا آب بیفتد. بعد از سه روز هسته‌های وسط آن را بیرون می‌آورند و به جای هسته، مغزگردوی خشک شده می‌گذارند و بعد گلازنه می‌کنند و مانند سایر جوزقندها آویزان می‌کنند تا خشک شود. بعد از خشک شدن در کیسه و در جای امنی می‌گذارند برای شبهای زمستان. البته این جوزقند امروزه هیچ رواج ندارد اما در زمان قدیم در اغلب خانه‌ها دیده می‌شد.

جوزقند قیسی Qeysi - قیسی را پوست می‌کنند، سه روز در آفتاب می‌گذارند تا آب بیفتد بعد از سه روز هسته آن را درمی‌آورند و به جای هسته آن مغزگردوی خشک شده می‌گذارند. بعد از سه روز مانند جوزقندهای دیگر گلازنه می‌کنند و آویزان می‌کنند و می‌گذارند برای شبهای زمستان.

طرز درست کردن ترشله زردآلو و قیسی Toršela - در نطنز دو نوع ترشله وجود دارد، ترشله زردآلو و ترشله قیسی. زردآلو را با پوست اله^۱ می‌کنند و بعد هسته آن را بیرون می‌آورند و اله و نصفه آن را روی سفال گندم یا پشت غربال می‌چینند تا خوب خشک شود. بعد از

خشک شدن آن را در کیسه‌ای می‌کنند و گل «برازمبر»^۱ روی کیسه می‌گذارند تا فاسد نشود یا به زبان محلی، مولنجله^۲ نیفتد. اگر این گل را نگذارند، خراب می‌شود.

طرز شیرین کردن هسته‌های تلخ - مغز بادام تلخ و هسته تلخ زردآلو و هسته هلو را در دیگ می‌ریزند، دیگ را روی اجاق می‌گذارند و زیر آن را با هیزم روشن می‌کنند و در دیگ کمی آب می‌ریزند تا مغز بادام و هسته‌ها خوب بجوشد. وقتی کف کرد معلوم است جوش آمده، بعد با کفگیر مغز بادام و هسته را برمی‌دارند و روی گونی که قبلاً پای دیگ پهن کرده‌اند می‌ریزند و با آجر روی مغز بادام و مغز هسته می‌کشند و با آجر آنها را مالش می‌دهند تا پوستشان برود، اینها را مقشر^۳ می‌گویند. بعد از آنکه پوسته آنها رفت و خوب سفید شد، زیر آب سرد می‌گذارند تا تمیز شود. بعد از تمیز شدن در یک کیسه آرددانی می‌ریزند و در کیسه را با نخ می‌بندند. اگر جوی آب باشد که آبش تمیز باشد، کنار جوی می‌گذارند و اگر آب رونده و جاری پاک و پاکیزه نباشد، آب پاک در طشت می‌ریزند و کیسه را تا سه روز در آن می‌گذارند. بعد از سه روز مزه یکی دو تا هسته را می‌چشند اگر شیرین شده باشد، بیرون می‌آورند اگر شیرین نشده باشد یک روز دیگر می‌گذارند. اگر زیاد توی آب بگذارند بدمزه می‌شود و باید در اینجا خیلی مواظب بود. بعد از آنکه شیرین شد آن را توی پلاشت^۴ می‌ریزند تا آبش برود. بعد آن را نمک می‌کنند و به قدری نمک می‌ریزند که زیاد شور نشود، بعد روی چادر تمیزی پهن می‌کنند تا در آفتاب خشک شود. مقداری از این هسته‌های شیرین را هم نمک‌زده آفتاب می‌کنند تا بتوانند بعداً از آن قاووت تهیه کنند. هسته نمک کرده را بعد از خشک شدن توی ظرفی مثلاً سینی یا ماهیتابه بو می‌دهند و بعد از بودادن در کیسه‌ای می‌ریزند و برای زمستان و ایام عید می‌گذارند.

تهیه مغز بادام - بادام شیرین را می‌شکنند، پوست آن را برای سوزاندن و روشن کردن

۱. Borāzembar بوته‌ای است خودرو و پا بلند با گل‌های بنفش که تابستانها درمی‌آید.

۲. mulenjela = فاسد شدن و کرم زدن.

۳. Moqaššer = مقشر کردن = پوست کندن و از پوست جدا کردن بادام.

۴. Pelâhešt = آبکش و چلو صافی که در منطقه اصفهان سماق پالا و در محاوره Somâq Pâlun و در شیراز ترش پاله در محاوره Toroš Bâle گویند.

تنور یا اجاق به کار می‌برند چون آتش خوبی دارد. بعد به اندازه‌ای که احتیاج دارند نگه می‌دارند و بقیه‌اش را می‌فروشند یا به دکانها می‌برند و با چیزهای دیگر مثلاً با قند یا پارچه عوض می‌کنند و تاخت می‌زنند. مغز بادامی را که نگه داشته‌اند، یک روز در آب نمک می‌ریزند تا خوب نمک خورد شود. بعد از یک روز بیرون می‌آورند و در آبکش یا پلاهشت می‌ریزند تا آبش برود. بعد از اینکه آبش رفت، در آفتاب می‌ریزند تا خشک شود. بعد از خشک شدن بو می‌دهند و در کیسه می‌ریزند و برای زمستان می‌گذارند. اگر بادام را نشکنند، می‌گذارند در زمستان می‌شکنند و بون داده هم می‌خورند. بیشتر بو می‌دهند تا کارشان آسان باشد.

تهیه مغز گردو - مانند بادام درست می‌شود. به این ترتیب که اول گردو را می‌شکنند و پوست آن را برای سوختن جمع می‌کنند. مغز آن را یک روز در آب نمک نگه می‌دارند تا خوب نمک خورد شود و نم آن در بیاید، بعد از یک روز بیرون می‌آورند و آن را در آبکش می‌ریزند تا آبش برود، بعد از اینکه آبش رفت، توی آفتاب می‌ریزند تا خشک شود. بعد از خشک شدن آن را بو می‌دهند و کیسه می‌کنند و برای زمستان و عید می‌گذارند و مانند بادام بی نمک آن را هم در شبهای زمستانی می‌خورند.

تهیه سنج - سنجد وقتی رسید، از درخت می‌ریزد، آن را به خانه می‌برند و در کیسه می‌کنند و برای زمستان می‌گذارند.

انجیر خشک - انجیر را با بندش می‌چینند که نگنجد و ترش و خراب نشود. چون چیدند، به بام می‌برند و روی سفال گندم آفتاب می‌کنند. بعد از سه روز که خشک شد آن را به نخ می‌کشند و گلازنه می‌کنند و باز در آفتاب می‌آویزند تا خوب خشک شود. نکته گفتنی آنکه این گلازنه‌ها را جلو مهتاب نمی‌گذارند چون معتقدند اگر انجیر را شب هنگام جلو مهتاب بگذارند، آرد می‌اندازد. چون خشک شد، کیسه می‌کنند و با کدبانویی در جایی خشک نگه می‌دارند.

کشمش و طرز تهیه آن - درختهای انگور نظیر معمولاً داربستی است. وقتی غوره‌ها شروع به رسیدن کرد مقداری از آنها را همان‌طور که به شاخه آویزان است توی کیسه می‌گذارند و بیخ آن را با نخ می‌بندند تا برای پاییز و نزدیک زمستان سالم بماند و زنبور

نخورد. بعد از آنکه به مقدار کافی کیسه کردند، زیادیها را برای کشمش بر آفتاب می‌ریزند. وقتی خوب خشک شد، برای زمستان کیسه می‌کنند. اگر انگورشان زیاد باشد از آن سرکه هم درست می‌کنند و سرکه معطر و خوش طعم و گوارایی به دست می‌آید. طرز تهیه توت خشک - زمانی که توت رسید، یک نفر مرد قوی که قدرت پا کوبیدن به درخت را دارد و می‌تواند روی درخت بایستد، بالای درخت می‌رود و بچه‌ها چادر می‌گیرند. چادر توت تکانی از کرباس است و پاکیزه و خیلی بزرگ که گوشه‌های آن را می‌گیرند و مرد فرمان می‌دهد که زیر کدام شاخه‌ها بگیرند. مقداری از توت‌هایی که با شادی و شادمانی تکانده‌اند، خشک می‌کنند و مقداری را شیر می‌پزند و آنهایی که روی زمین ریخته و خوردنی نیست آفتاب می‌کنند تا خشک شود و زمستان در آب بریزند و به گاو بدهند. توت‌هایی که بند سفت دارند و به درخت می‌مانند و قهوه‌ای می‌شوند «توت انجیری» نامیده می‌شود و توت انجیری بهترین توت خشک است و خیلی خوشمزه اما کفاف شب‌چره زمستان را نمی‌دهد. توت خشکه برگی و توت خشکه قزوینی هم از انواع خوب توت خشک است.

طرز تهیه قاووت - ماده اصلی قاووت، نخودچی یا نخود بوداده است که می‌کوبند و با شکر می‌آمیزند اما قاووت فقط همین یک نوع نیست بلکه انواع دارد:

- ۱- سیب را اله^۱ و خشک می‌کنند و سیب خشک‌کرده را که خیلی خوشمزه است با توت خشک می‌کوبند و قاووت درست می‌کنند. ۲- قاووت ترشله - ترشله یا برگه قیسی و زردآلو را با مغزگردو می‌کوبند و قاووت ترشله درست می‌کنند. ۳- قاووت خشخاش - خشخاش را می‌شویند و آفتاب می‌کنند تا خشک شود بعد با شکر یا خاکه قند می‌کوبند و قاووت خشخاش درست می‌کنند. ۴- نان خشک را با قند یا شکر می‌کوبند و قاووت نان خشک درست می‌کنند. ۵- گندم را بو می‌دهند و گندم برشته درست می‌کنند و این گندم برشته عجیب خوشمزه و خوش‌خوراک می‌شود چه به صورت قاووت گندم برشته و ترشله که کوبیده شده است، چه به صورت گندم و شاه‌دانه بوداده لب‌شور که آدمی از خوردنش سیر نمی‌شود! ۶- نخود را بو می‌دهند و چنانکه گفتیم با شکر و اندکی هل

می‌کوبند و قاووت نخودچی می‌کنند. ۷- قاووت تخم خرفه^۱ که در تداول عامه خلفه با لام تلفظ می‌شود - اول خرفه رسیده را با بوته می‌کنند و به خانه می‌آورند و روی چادر در آفتاب می‌ریزند تا تخم آن کاملاً خشک بشود، بعد پوسته‌هایی که خرفه درون آنهاست دست‌کش می‌کنند و کف دو دست می‌مالند تا خرفه‌ها خوب از پوسته جدا شود بعد پاک می‌کنند و می‌شویند و آفتاب می‌کنند تا خوب خشک شود. وقتی خشک شد و می‌پاشند یا در سینی می‌افشانند تا پوسته‌های ریز هم جدا شود بعد بو می‌دهند و بعد از بو دادن با نخودچی و هل و دارچین و شکر مخلوط می‌کنند و خوب می‌کوبند که این قاووت بهترین قاووت است و خیلی هم خوشمزه است. اگر در روزگار کودکی قاووت خورده باشید می‌دانید که علاوه بر قوت و نیرویی که می‌بخشد یکی از خوشمزه‌ترین خوردنیها است که مزه آن زیر دندان می‌ماند سالها و سالها!

تهیه انواع تخمه‌ها

۱- تخمه انجوجک یا آفتابگردان وقتی که رسید، سر آن را می‌کنند و به خانه می‌آورند و دانه می‌کنند و نمک می‌زنند، یا یک روز توی آب نمک می‌خوابانند بعد در آفتاب می‌ریزند تا خشک شود. بعد از خشک شدن در کیسه می‌کنند و برای زمستان نگه می‌دارند.

۲- بعد از خوردن خربزه، تخمه آن را می‌شویند و نمک می‌کنند و در آفتاب می‌گذارند تا خوب خشک بشود. بعد از خشک شدن برای زمستان توی کیسه می‌ریزند تا هرگاه خواستند بو بدهند، زیرا که به اندک حرارتی توی تابه بالا و پایین می‌پرد و جیریک پیریک می‌کند و سر و صدا راه می‌اندازد و آماده شکستن می‌شود. در نطنز خربزه را که می‌خورند اگر شیرین باشد تخمه آن را نگه می‌دارند که سال آینده بکارند. نکته گفتنی آنکه در نطنز تخمه تر و تخمه خام را نمی‌خورند و به بچه‌ها می‌گویند: «اگر تخمه تر بخوری مثل این است که دندان پیغمبر را شکسته‌ای.» و چنین می‌گویند تا بچه‌ها تخمه خام را نخورند چونکه معتقدند تخمه خام موجب کرم معده می‌شود.

۳- اگر هندوانه شیرین باشد تخمه آن را برای کاشتن می‌گذارند و زیر گلیم و فرش

می‌ریزند تا خشک شود و معتقد هستند اگر تخمه را برای تخم بگذاری شاد می‌شود. تخمه هندوانه را هم مثل تخمه خربزه و تخمه کدو را هم مثل تخم هندوانه بو می‌دهند. طرز تهیه تخم شاه‌دانه و مویز - شاه‌دانه را بغل پیاز می‌کارند وقتی که رسید آن را جدا و گندم را جدا بو می‌دهند و آنگاه مخلوط می‌کنند چون شاه‌دانه نازک است باید جدا بو داد و گندم را جدا. مویز را از انگور سیاه تهیه می‌کنند یعنی انگور سیاه را آفتاب می‌کنند تا مویز می‌شود.

در صالح آباد ورامین - رسم است شبهای زمستان همسایه‌ها خانه همسایه‌ها و قوم و خویشها خانه قوم و خویشها می‌روند و شب را به گفت‌وگو و خوشحالی می‌گذرانند. زیر کرسی می‌نشینند، چای می‌خورند، صاحبخانه شبچره می‌آورد که عبارت است از تخمه کدو و آفتابگردان و تخمه طالبی بومی که یا خودشان تهیه می‌کنند یا از دکان می‌خرند. یکی از مردها نی می‌زند و دیگران به نوبت شعرهای سرکوهی می‌خوانند:

درخت سبز بودم توی بیشه	تراشیدند مرا با ضرب تیشه
تراشیدند مرا قلیون بسازند	که آتیش بر سرم باشه همیشه

سرکوههای بلند منقل فروشم	صدای آق داداش آمد به گوشم
الهی آق داداش تو زنده باشی	غلام حضرت معصومه باشی

سرم درد می‌کنه تا مغز کله‌م	نمی‌تونم برم دنبال گله‌م
گله او خورد و تو خورد و ولو شد	دوتا میشم نمی‌دونم چه طو شد
الان ارباب میاد با چوب و رسمون	خجالت می‌کشه بیچاره چوپون

طبیعی از فرنگ اومد به ایران که درد عالمی را کرد درمان
به جز درد همین بیچاره من نمی دانم چه کردم من به دوران
بعد از آنکه پاسی از شب گذشت بلند می شوند و خداحافظی می کنند و به خانه های
خودشان می روند.

شب نشینی یا به قول خودشان شونشینی در الویر Alvir ساوه - از اول پاییز کم کم شروع می شود و تا عید نوروز که کارهای زراعتی آغاز می شود ادامه دارد. اصولاً باید گفت که هیچ شب نشینی با اطلاع قبلی نیست. یعنی رسم نیست به خانه ای که می خواهند بروند قبلاً خبر بدهند. بلکه پس از خوردن شام، اعضای یک خانواده یا مرد خانواده بتنهایی به شب نشینی می رود. بعد از نشستن و تعارفهای متداوله و احوالپرسی با یکایک اهل منزل صحبت از جریانهای روز و اتفاقهای تازه می شود. معمولاً اگر طرفین صاحب حرفه ای و هنری باشند بیکار نمی نشینند بلکه ضمن حرف زدن به کار خود مثل بافتن رویه گیوه، یا اگر کفاش باشند به دوختن کفش مشغول می شوند و زنهای هم ضمن گپ زدن و رشتن پنبه و پشم یا دوخت و دوزهای منزل، شب نشینی را به پایان می رسانند. و در بسیاری از مواقع به جای صحبت کردن درباره مسائل روز، مسائل دیگری که بیشتر جنبه مذهبی دارد مطرح می شود. مثلاً در باب شکایات نماز و مبطلات روزه و زکوة و وصیت و غیره از همدیگر سؤال می کنند یا روایات مذهبی را برای یکدیگر نقل می کنند و چنانچه افرادی باشند که به مسائل مذهبی واقف نباشند، داستانهای شاه عباس و حسین کرد شبستری و کور اسماعیل را نقل می کنند. چنانچه از حاضران مجلس کسی باسواد باشد، از کتابهای حسین کرد، مختارنامه و مسیب نامه می خواند. همان طور که گفته شد کسانی هم هستند که فقط به مسائل دینی و مذهبی توجه و علاقه دارند حتی ممکن است روحانی ده را به قصد یاد دادن مسائل دینی به خانه خود دعوت کنند تا از وی اشکالات خود را بپرسند اما اگر شب نشینی مختص جوانان باشد، به زدن نی و نقل قصه های عشقی می پردازند. مادرها هم در وقت خواب برای بچه ها قصه های کوتاه و داستان یا

به اصطلاح خودشان باریوته Bârbuta های گوناگون می‌گویند.

یکی از آبادیهای بزرگ و کوهستانی بخش قمصر از شهرستان کاشان، برزک Barzok است که چشمه‌سارهای خوب و قناتهای پرآب دارد و زمستان هم حسابی سرد می‌شود. اهالی برزک در شبهای دراز زمستان دوره دارند و هر شب برای شب‌نشینی به خانه یک نفر می‌روند. اول چای می‌آورند بعد شبچره که عبارت است از: جوزقند، ترشاله^۱ و توت خشک و سنجد و ارگاله^۲ و امروداله^۳ و تخمه گل آفتابگردان و گنجونی^۴ می‌آورند و می‌گذارند روی کرسی. و هرکدام یک سرگذشتی می‌گویند و شعر می‌خوانند و متلک می‌گویند. از شعرهایی که می‌خوانند:

گل برزک گل سرخست و خوشبو	از آن گل یافتم هم عطر و هم بو
خوشا برزک، خوشا آب و هوایش	خوشا آن دختران با وفایش
خوشا آن چایی و کتری و قوری	خوشا آن سیب‌زمینی پاتنوری
دلادل می‌کنم در پای کرسی	چرا دیر آمدی احوالپرسی

سرد لازم که سرسر اکره یار	مثال میش بربر اکره یار
مثال میش بربر یک رگاهی	دمادم یاد مادر اکره یار
Mesâl-e Miš Barbar Akere Yâr	Sared Nâzam Ke Sarsar Akere Yâr
Damâdam yâde mâdar Aker Yâr	Mesâl-e Miš Barbar Yak Regâhi

۱. ترشاله = Toršâle = برگه زراآلو.

۲. Argâle = هلوبی است ریز و کوچک و خوش طعم که از آن جوزقند درست می‌کنند.

۳. Amrudâle = گلابی کوچک و ریزی است که پاییز می‌رسد و سبزرنگ است.

۴. گنجونی Gonjuni یا گنجانی Gonjâni = نوعی گلابی گنده و ناهموار و دیررس است که شکل زشتی دارد و خوراک خوبی آخر همه میوه‌ها، در برگ‌ریزان پاییز می‌رسد و خوردنی می‌شود اما هنگامی که می‌رسد و دندان‌گیر می‌شود سبز است و به نظر کال و نرسیده می‌آید اما چون در دهان گذاری پرآب و خوشگوار است و دندان‌دان و زیر به طوری که دندان‌دان آن زیر دندان بسختی نرم می‌شود. این میوه‌ها را اله Ale یعنی نصف می‌کنند تا رطوبت آن جمع شود و برای شبچره خشک شود.

طیب از ملک اسکندر دواشه	سرم درد اکره صندل دواشه
کفن از بقچه دلبر دواشه	طیب از ملک اسکندر نباشه
Sarem Dard Akere Sendal Davâša	Tabib az Molk-e Eskandar Davâša
Tabib az Molk-e Eskandar Nabâša	Kafan Az Boqceye Delbar Davâša

انرها - یکی از نقاط خوش آب و هوای فیروزکوه که زمستان طولانی و پربرف دارد، انرها Anzehâ است. مردم این نقطه شبهای زمستان به خانه‌های همدیگر می‌روند و تا پاسی از شب می‌نشینند و قصه‌ها و سرگذشتهایی برای یکدیگر تعریف می‌کنند و در اواسط شب‌نشینی شبچره می‌آورند. شبچره عبارت است از مرکبات از قبیل پرتقال، سیب، انار و گلابی و از خشکبار مانند برگه، گردو و فندق که صاحبخانه در بشقابها می‌ریزد و در سینی بزرگی می‌گذارد و برای مهمانها می‌آورد و همگی درحالی‌که زیر کرسی داغ و گرم نشسته‌اند مشغول خوردن می‌شوند. بعد از خوردن شبچره از وضع زندگی برای یکدیگر صحبت می‌کنند و با سرگذشتها و افسانه‌های قدیمی مانند جنگ رستم با دیو سفید یا امیرارسلان نامدار خودشان را مشغول می‌کنند. البته شب‌نشینی این دسته جنبه تفریح دارد و به غیر از خندیدن و قصه گفتن کار دیگری نمی‌کنند و میزبان وظیفه دارد بعد از چند شب به خانه هریک از آنها که به منزلش آمده‌اند برود تا آنها بار دیگر بیایند که از قدیم گفته‌اند هر دیدی یک بازدیدی دارد و هرگاه کسی بازدید را پس نداد معلوم می‌شود مایل به آمد و رفت با طرف نیست.

در شبهای زمستان در غیاث‌آباد گرمسار مرسوم است که عده‌ای از همسایگان در یک جا جمع می‌شوند و دور کرسی می‌نشینند و صاحبخانه با چای و شبچره از آنان پذیرایی می‌کند. معمولاً این شب‌نشینیها بعد از شام انجام می‌گیرد. در این شب‌نشینیها برای وقت‌گذرانی سرگرمیهایی دارند که یکی از آنها شنیدن ساز و آواز محلی است زیرا روح مردم با همان نواها و آهنگهای محلی خودشان الفت بیشتری دارد از این‌رو بعضیها نی می‌نوازند و عده‌ای که صدایی دارند و خوانندگان محلی هستند آوازهای محلی می‌خوانند و در شبهای زمستان و شب‌نشینیها در هر مجلسی یکی دو تن از هنرمندان محلی حضور دارند. نوازنده آهنگهایی در دستگاه دشتی می‌نوازند و چون نفس در نی

هفت‌بند خود می‌دمد همه آرام و رام می‌شوند، خواننده هم شعرهایی از باباطاهر عریان و فایز دشتستانی می‌خواند. علاوه بر این ساز و آواز لطیف و ساده که طالب فراوان دارد، کسانی که نقل و قصه می‌دانند و به اصطلاح خودشان قصه یا سلچک Selcak می‌گویند به این بزمهای روستایی رونق فراوان می‌دهند و راستی هم در نقالی و قصه پردازی هنر به خرج می‌دهند. چون گوینده نقل و سلچک عزم سخنوری کند ابتدا برای جلب توجه حاضران و ساکت شدن آنان با لحن گرم و گیرا مقدمه‌ای می‌گوید:

شب که درآمد به درنگ‌دارنگ زهره فرو ریخت به یکباره چنگ
بعد لحظه‌ای چند خاموش می‌ماند و باز می‌گوید:

دو نیزه، دو بازو، دو مرد دلیر یکی ازدها و یکی نره شیر
کم‌کم هوش و گوش حاضران متوجه نقل‌گو می‌شود و او بار دیگر بیتی می‌خواند:
خدنگ مارکش، با مار شد جفت قضا هم خنده زد هم آفرین گفت
در اینجا آهنگ و لحن خود را عوض می‌کند و ادامه می‌دهد:
دزدی که نسیم را بدزدد، دزد است از کعبه گلیم را بدزدد، دزد است
و با این شگردها مستمعان خود را سر ذوق می‌آورد و شیرین‌زبانی دیگری می‌کند و به آهنگ مخصوص و موزون می‌خواند:

دیشب نبودیم خونه دزد رفته بالاخونه تک برده و توک برده
از سفره چورک برده از کوزه نمک برده یک جفت توله سگ برده
از گنجی الک برده!...

و اینها همه مقدمه است برای خاموشی و سکوت همگان، آنگاه می‌گوید حالا بشنوید از داستان «مهرت نسیم عیار» یا «جهان تیغ میرزا» و قصه‌ای را با قدرت بیان و گرمی دهانی که دارد می‌گوید و حاضران از خرد و کلان سراپا گوش می‌شوند. در پایان قصه هم صلواتی از جمع می‌طلبند و فاتحه‌ای برای اموات بخصوص برای درگذشتگان افراد حاضر در مجلس می‌خوانند و با خوشدلی به شب‌نشینی پایان می‌دهند.

در قریه جیتوی ورامین Jitu- در شب‌نشینیهای زمستان، جوانکها و بچه‌ها دور کرسی می‌نشینند و «استا بدوز Ostâ Beduz» بازی می‌کنند. یک نفر را به نام «استاد» انتخاب

می‌کنند و او هرچه بگوید به‌طوری‌که از دور بازی خارج نشوند، عمل می‌کنند. همه یک انگشتشان را در یک نقطه دور هم می‌گذارند و استا می‌گوید: «استا بدوز» آن وقت همه به علامت دوختن کفش دستشان را به موازات خودشان عقب می‌کشند. آن وقت استا می‌گوید: «زن استا بدوز» چون زن استا کفشدوز نیست، نباید دستشان را عقب بکشند. اگر کسی اشتباهی دستش را عقب بکشد سوخته و باخته است و استا جریمه‌اش می‌کند و بازی دنبال می‌شود. استا می‌گوید: «کبوتر پر» همه دستشان را به علامت پریدن کبوتر بالا می‌برند. بعد می‌گوید: «گنجشک پر» همه دستشان را بالا می‌برند بعد می‌گوید: «کلاغ پر» باز هم دستشان را بالا می‌برند و استا هم تند و تند، پر کشیدن کبوتر، کلاغ، مرغ، گنجشک را می‌گوید و همه دستشان را بالا می‌برند. اما استای زرنگ که گویی بچه‌ها را افسون کرده و همراه پرندگان آنان را به پرواز درآورده غفلتاً و یکباره مثلاً می‌گوید: «سماور پر، کوزه پر، لاک‌پشت پر، شترمرغ پر» و دو سه تا از بازیکنهای بازیگوش که به وجد و هیجان آمده‌اند و می‌کوشند در بالا بردن انگشت، از یاران عقب نمانند این یک دو بار هم بی‌اختیار دست بالا می‌برند و هوشیارترها و شیطان‌ترها داد می‌کشند که فلانی و فلانی سوختند. آن وقت فلانی و فلانی را یکی بعد از دیگری همان‌طور که نشسته به پشت می‌خوابانند و همه بچه‌ها با مشت‌های خود به پشت او می‌زنند و «تپ تپ خمیر شیشه پر پنیر» را چنانکه در جیتو دارند و با روایات دیگر جاها تفاوت دارد، همه با هم، و با نشاطی معصوم و کودکانه می‌خوانند: «تاپ تاپو ناقاره چینی، دستمال هل و دارچینی، یک گاو زرد میره هوا، نگفتی که دست کی بالا؟...» و اوستا به یکی از بچه‌ها اشاره می‌کند که دست خود بالا نگه دارد. فلانی که تاپ تاپو شده، و سجده مانند سر بر زمین نهاده، و چشم او جایی را نمی‌بیند، و استا نیز او را می‌پاید که حتی دزدیده‌نگاهی به جایی نیندازد، باید بگوید که دست کی بالا است. ناچار اسمی می‌برد و می‌گوید: «دست فلانی» و غالب اوقات خطا می‌کند و دوباره همه بچه‌ها به فرمان استا به پشت او مشت می‌نوازند و تاپ تاپش می‌کنند تا سرانجام گفته‌اش راست آید و «دست بالا» را درست تشخیص بدهد.

یزدان ابوحمزه - بیست و دو ساله - به روایت از روح‌الله ابوحمزه - هفتاد و شش ساله - کشاورز - انزها
Anzehâ.

نورالدین اسلامی - سی و دو ساله - شغل آزاد - الویر ساوه.

فاطمه حسنی بازوکی - بیست و سه ساله - خانه‌دار - جیتو - ورامین.

رضا روح‌اللهی - بیست و دو ساله - به روایت از بانو احمدی - پنجاه و هشت ساله - خانه‌دار - نطنز.

خدیده شیرکوند - بیست و سه ساله - خیاط - صالح‌آباد ورامین.

فاطمه عسلی - چهل و چهار ساله - خانه‌دار - به کمک عقیل مرادی - چهل و پنج ساله - کارگر - برزک کاشان.

محمدعلی یحیی‌زاده - سی و دو ساله - آموزگار - به روایت از ابوالقاسم طاهری - شصت ساله - کشاورز -

غیاث‌آباد گرمسار.

«تاریخ گردآوری از ششم تیرماه ۱۳۴۶ تا بیستم بهمن ۱۳۵۰ خورشیدی»

جشن شب اسفند در محلات و آبادیهای آن

در مناطق کوهستانی ایران، فصل زمستان زودتر شروع می‌شود و دیرتر پایان می‌پذیرد. به طوری که در بسیاری از این نقاط تا دو ماه بعد از بهار هنوز کرسی دارند و برف و باران تمام نشده است. از این رو هر قدر که از زمستان دور و به بهار نزدیک شوند خوشحالت‌ترند و چون فصل زمستان به اوایل اسفند می‌رسد، شادمانی‌شان از اینکه قسمت اعظم زمستان گذشته، فزونی می‌گیرد و شب اول اسفند جشنی دارند. در بیشتر این نقاط ماه را سی روز حساب می‌کنند. بنابراین شب اول اسفند در حقیقت مطابق است با روز بیست و پنجم بهمن و چون سال سیصد و شصت و پنج روز است، پنج روز به عید نوروز مانده را پنجه عید می‌نامند. در کاشان و آبادیهای آن نیز ماهها را سی روز حساب می‌کنند بدین سبب در محلات و آبادیهای آن این طریق محاسبه را به کاشی‌ها منسوب می‌دارند و برای گرفتن جشن شب اول اسفند با هم قرار می‌گذارند که مطابق همین حساب جشن بگیرند. مثلاً همسایه به همسایه و قوم و خویشها به یکدیگر می‌گویند امسال اسفند کاشی‌ها را اسفند بگیریم یا به حساب ماههای خورشیدی عمل کنیم؟ از یک ماه تا چهل روز پیش از اسفند با هم قرار می‌گذارند و همدیگر را خبر می‌کنند که در یک روز و یک

شب همه اهل آبادی شب اسفند بگیرند. در محلات و جاسب^۱ و آبادیهای آن یک ساعت به غروب مانده بچه‌ها و جوانها و جوانکها به کنار جویبارها و قناتها می‌روند و یک تکه مرغ^۲ یا کلیس^۳ می‌کنند و با خودشان می‌آورند و بالای در خانه‌شان می‌چسبانند و مقداری از آن را هم روی کرسی می‌گذارند. اگر کسی با این مراسم آشنا نباشد فکر می‌کند بالای در خانه‌ها چمن سبز شده است. این سبزه مخصوص اسب اسفندیار است که شبانگاه چون داخل خانه‌ها می‌شود، از آن بخورد. کسانی که می‌روند سبزه و علف بیاورند سعی می‌کنند یک دانه پونه هم از کنار نهر آب پیدا کنند و برای سبزی سر سفره بیاورند. شب که می‌شود و مرغها به لانه می‌روند، کمی جو دم در خانه و در کلون در و اطراف آن می‌ریزند. این جو مخصوص اسب اسفندیار است. می‌گویند در این شب، نیمه‌های شب که می‌شود اسفندیار مذروین تن، مسلح و سوار بر اسب سفید وارد آبادی می‌شود و به یکایک خانه‌ها سر می‌زند، اگر بالای سردر خانه‌ها علف سبز باشد، اسب او می‌خورد و اسفندیار خوشش می‌آید. وارد خانه هم که شد اسب او می‌بیند افراد خانه به یاد او بوده‌اند و برای او جو ریخته‌اند، شیهه‌کنان و شاد و راضی جوها را می‌خورد و اسفندیار هم شادمان و راضی می‌رود. در این شب بچه‌ها در کوچه‌ها به راه می‌افتند و این شعر را می‌خوانند:

اسفنده و اسفنده [است] زاییدن گوسفنده ماست گاو به از قنده
در محلات - در این شب رسم است که در هر خانه آتش‌ترش می‌پزند. ترکیب این آتش عبارت است از برنج و حبوبات و مغز قیسی، مغز گردو، گندم و کرفس و چیزهای دیگر که دارند. علاوه بر آتش‌ترش، حلوایی هم می‌پزند تا ترش و شیرین هر دو را داشته باشند. در شب اسفند سفره هفت سین می‌اندازند و معتقدند شگون دارد. در سر سفره هفت سین - چنانکه از نام آن پیدا است - سبزی، سیب، سرکه، سماق، سیر، سنجد و سوهان و مانند اینها می‌گذارند. کسانی که نامزد دارند برای او «اسفندی» می‌فرستند که عبارت است از: برنج و روغن و یک قواره پارچه و چند قسم میوه و ظرفی از آتش‌ترش و

۱. Jâsb = از محال محلات که چند دبه و قصبه را شامل می‌شود.

۲. Marq = چمن.

۳. keleys = کرفس خودرو که در کنار رودخانه‌ها و چشمه‌ها می‌روید.

یک ظرف هم هفت سین. خویشان داماد و عروس در شب اسفند در خانه عروس جمع می شوند و جشن می گیرند و تا چند ساعت از شب گذشته را به خوشی می گذرانند.

مردم جاسب محلات - از پاییز و حتی از تابستان به فکر شب اسفند هستند و چیزهایی که در شب اسفند لازم می شود از همان موقع تهیه و ذخیره می کنند. مثلاً گردو، بادام و فندق را در خانه به نام اسفندی در جایی که دست بچه ها نرسد پنهان می کنند. سیب زمینی و چغندر و هویج و کدو و کلم را در زیر خاک خشک یا جای دیگری که محفوظ باشد نگهداری می کنند. سیب درختی را پوست می کنند و از وسط نصف می کنند و تخمه آن را می گیرند و در آفتاب خشک می کنند که در اصطلاح محل به آن اله^۱ می گویند. زرد آلو و هلو و آلوزرد و آلبالو و سیر و موسیر و آلوچه که همان گوجه برقانی^۲ باشد هر کدام را جدا جدا تمیز می کنند و در آفتاب خشک می کنند و مقداری از آن را مخصوص شب اسفند نگهداری می کنند. در فصل بهار، شنگ^۳ را که در هرازجان^۴ شلنگ^۵ می گویند با سلمه^۶ و زرشک که در نخودزار سبز می شود با بیخ تیغ ون^۷ یا ونی^۸ که در تهران به آن قازیاقی می گویند و چند رقم سبزی صحرایی مخصوص آش، جمع و خشک می کنند و برای شب اسفند نگه می دارند تا به مصرف آش اسفند برسانند. از ده روز قبل از فرارسیدن اسفند به فکر خانه تکانی می افتند و تمام اثاثیه خانه مثل پرده ها و چادرهای روی کرسی و چادرشب رختخواب و رخت و لباسها و ظرفها را می شویند و تمیز می کنند و روزی که آفتابی است آنها را آفتاب می کنند و بعد اتاقها و طاقچه ها و دولابها و سقفها را کاملاً جارو می کنند و گرد و خاک آنها را می گیرند. پس از آن اثاثیه های پاکیزه شده را دوباره سر جاییشان می چینند. زنان در این کارها به یکدیگر کمک می کنند و زیر بال همدیگر را می گیرند. مردم از همان پاییز به فکر تهیه آش اسفندی هستند و این

۱. Ala = نصف.

2. Baraḡāni.

3. Šeng.

۴. Herāzjān = از آبادیهای جاسب.

5. Šeleng.

6. Salma.

۷. Ven و در گویش مردم واران Vena.

8. Veni.

آش را از واجبات شب اسفند می‌دانند و چهار روز به اول اسفند مانده آن را می‌پزند که شرح پختن آن خواهد آمد. به غیر از آش در این شب تمام مردم از دارا و ندار پلو می‌پزند و آنها که غنی‌تر هستند مرغ یا ماهی یا گوشت هم به آن اضافه می‌کنند و گرنه پلو را خالی می‌خورند. کسانی که دستشان به دهانشان می‌رسد صبح اول اسفند، گوسفند می‌کشند و از گوشت آن به مستحقان می‌دهند. دیگر از خوردنیهای این شب «چاشنی» است که عبارت است از شیرۀ کشمش و شکر که حلوايها در پختن آن مهارت دارند و طوری آن را می‌پزند که به سفیدی برف می‌شود و خیلی سبک و روان است.

در کروگان^۱ مقید هستند که شب اسفند پاک و پاکیزه باشند و به حمام رفته باشند و لباس پاکیزه به تن کنند. غذای شب اسفندشان عبارت است از پلو و خورش سبزی یا به قول تهرانی‌ها چلو و قرمه‌سبزی و ماست و پنیر. در این شب عقیده دارند که باید حتماً ماست و پنیر سر سفره‌شان باشد و آنان که دارند برای آنان که ندارند ماست و پنیر می‌فرستند، چونکه شگون دارد. از غذای اسفند خود برای حمای و سلمانی هم می‌فرستند و آنها که نامزد دارند برای نامزدشان «اسفندی» می‌فرستند. این اسفندی عبارت است از: برنج، روغن، پارچه، تخم‌مرغ، ماست، هندوانه و یکی دو میوه دیگر؛ سبزی، قند، چای، و آجیل که در یک مجمعه می‌چینند و به وسیله حمای ده به خانه عروس می‌فرستند چون حمای، مجمعه هدیه‌ها را به خانه عروس ببرد، رسم است که به او انعامی بدهند. خانواده عروس در مقابل آن هدایا روز اسفند ناهاری تهیه می‌کنند و داماد و بستگان او را دعوت می‌کنند و با هم ناهار را به شادی می‌خورند. در این شب هر خانواده‌ای گندم و جو و سبزه عید را به آب می‌ریزد. در روز اسفند هم دخترها به صحرا می‌روند و از زیر برفها شنگ که به آن اشلنگ می‌گویند پیدا می‌کنند. زن‌ها هم به پختن آش اسفندی مشغول می‌شوند. کسانی که دار قالیبافی دارند برای کارگر قالیباف، «شب اسفندی» می‌فرستند که عبارت است از: مقداری برنج و روغن و سبزی. در این آبادی، اگر در شب اسفند، زنی، پسر به دنیا بیاورد خوب نمی‌دانند اما اگر دختر بزاید آن را به فال نیک می‌گیرند چونکه اعتقاد دارند دختر روزی دار است.

۱. Karugân = از آبادیهای جاسب.

در واران^۱ جاسب - کسانی که نامزد دارند برای نامزدشان اسفندی می‌برند. خلعت اسفندی که از خانه داماد برای عروس می‌برند عبارت است از یک قواره پارچه سبز به‌خاطر سبزیخت شدن عروس و آجیل‌های محلی از قبیل تخمه کدو، تخمه هندوانه، بادام با پوست، مغز بادام، گردو، باسلق، فندق، برگه سیب و زردآلو، مغز قیسی بوداده و جوزقند و تنده و حلوا سونی^۲ که از گردو و شیرۀ انگور و آرد گندم شبیه به سوهان درست می‌کنند. مقداری از هرکدام را به اضافه پارچه سبز در طبقی می‌گذارند یعنی آجیل‌ها را در یک طرف طبق و مقداری برنج، یک عدد ماهی، یک کله قند، یک چارک روغن در طرف دیگر و مقداری حلوا ارده با یک ظرف آتش اسفندی در سمت دیگر قرار می‌دهند و به خانه عروس می‌فرستند. مردم از فردای آن شب، روزها را تا عید نوروز به خوشی و شادی و تفریح می‌گذرانند. زنها خصوصاً دخترهای دم بخت هر روز به محلی به‌نام کوچه ماروا^۳ می‌روند و در آنجا به انواع و اقسام بازی مشغول و سرگرم می‌شوند. تاب بازی می‌کنند. بازی گذرگذر^۴ می‌کنند و به رقص و پایکوبی می‌پردازند. ناگفته نماند که در این بازیها هیچ مردی شرکت ندارد و چنانچه در میان بازی صدای سرفه مردی

۱. Vârân = از دیه‌های خوش آب و هوای جاسب.

۲. Tande = هسته زردآلوی تلخ و بادام تلخ را که شیرین کنند تنده گویند و حلوا Soni یعنی حلوائی سوهانی.

۳. Mârevâ = مروا Morvâ = فال نیک و به فال نیک گرفتن. در واران این اسم زیبا را به کوچه‌ای داده‌اند.

۴. یک نوع بازی است که دخترها و زنها دست یکدیگر را می‌گیرند و دایره‌وار می‌ایستند و دو نفر استاد بازی می‌شوند و یک دست خود را از دست دیگران آزاد و رها می‌کنند و به این ترتیب دایره‌ای تشکیل می‌شود که یک قسمت کم از محیط آن شکسته است. در این وقت بازی شروع می‌شود. یکی از دو نفر استادی که انتخاب شده‌اند به استاد دیگر رو می‌کند و می‌گوید: «گذر گذر» او جواب می‌دهد: «جون گذر» اولی می‌پرسد: «عروسی کیه؟» دومی می‌گوید: «عروسی سکینه خانم» باز اولی می‌پرسد: «به صدای چی؟» و او جواب می‌دهد: «به صدای گریه». در این وقت همگی یکباره صدای گریه درمی‌آورند و گرد هم به‌طوری که نفر آخر به پشت یکی از استادها چسبیده است می‌گردند، باز هم بازی از سر گرفته می‌شود و انواع صداهای حیوانات را تقلید می‌کنند. خلاصه آن‌قدر بازی را تکرار می‌کنند و ادامه می‌دهند تا همه بازیکنان درحالی که دست در دست یکدیگر دارند پشت سر هم ردیف قرار بگیرند. در این حال استادی که پیشاپیش همه قرار گرفته به استادی که در عقب سر گروه ایستاده می‌گوید: «رسنه کوتاه بود یا بلند؟» استاد جواب می‌دهد: «کوتاه.» آن وقت همه با هم می‌گویند: «بکش تا بلند شه.» و آن‌قدر می‌کشند تا دستها از همدیگر جدا و سوا بشود.

بلند شود، زنان و دختران پا به فرار می‌گذارند. این بازیها به استثنای روزهای بارانی تا عید ادامه دارد. چون در روزهای بارانی دخترها از خانه بیرون نمی‌آیند. اما مردها و جوانها در این مدت بیکار نمی‌نشینند. وزنه‌برداری می‌کنند، کشتی می‌گیرند، شرط‌بندی می‌کنند، جفتک چارکش بازی می‌کنند. پسرکها هم الک دولک و موش موشک بازی می‌کنند. با دست سنگ پرتاب می‌کنند و این بازیها تا سیزده نوروز ادامه دارد.

در قریه هرازجان - همین‌که هوا تاریک شد و چراغها را روشن کردند برای خوردن شام آماده می‌شوند. اول پلو می‌خورند و بعد هم آش. اگر به علت سردی هوا پونه‌ها سر از خاک بیرون نکرده باشند و در این شب، سر سفره پونه نباشد، بچه‌ها با افسوس و پوزش می‌گویند: «حیف که امسال پیدونه^۱ ها از ترس اهومن و بهمن بیرون نیامده بودند.» مادرها و بزرگترها در جواب می‌گویند: «غصه نخورید، اسفندیار آمده؛ پدرشان را درمی‌آورد.» بعد از خوردن غذا، انگور آونگی^۲ و سیب و تخمه می‌آورند و مشغول خوردن و گفت و شنید می‌شوند. آن وقت بچه‌ها با خواهش و تمنا، بزرگ خانواده را وادار به گفتن قصه اسفندیار می‌کنند:

«یکی بود یکی نبود غیر از خدا هیچی نبود. مردی بود سفید و سیاه. دوازده تا پسر شجاع داشت. سه پسر او که از همه کوچکتر و ضعیف‌تر بودند به مکر و حيله به کار جنگ مشغول شدند. اسم این سه پسر اهومن و بهمن و اسفندیار بود. اول اهومن مشغول جنگ شد و چون چهار روز از عمر او باقی ماند، بهمن به کمک برادر شتافت و معروف شد به چارچار. وقتی بهمن تنها شد، شروع کرد به ریختن و باریدن یخ به زمین و آسمان و مسخر کردن در و دشت. اسفندیار که لجاجت و بدخوبی برادرها را دید، خوبی پیشه کرد و گفت: «سرسختی و بدی چه فایده دارد؟ باید خوب بود و خوبی کرد.» بهمن که خوشرویی و خوشخوبی برادر را دید گفت: «حیف و صد حیف که اسفندیار پشت سر من آمد و گرنه کاری می‌کردم که بچه در شکم مادر خشک شود و کسی جرئت نکند از در خانه بیرون بیاید.» بهمن که کشته شد اسفندیار گفت: «من بدی نمی‌کنم و خوبی را بهتر

۱. پونه = Piduna.

۲. آونگی = Âvangi = انگورهایی که از پاییز در کیسه می‌کنند و برای زمستان از سقف می‌آویزند.

می‌دانم.» اما دالو که پیرزنی بود و شتر زیاد داشت وقتی دید اسفندیار بخوبی و مهربانی پیش آمده و سردی هوا تمام شده است، خدمت پیغمبر رفت و گفت: «ای رسول خدا امسال هوا خوب شد و شترهای من آبستن نشدند.» پیغمبر هم دعا کرد و دوباره هوا سرد شد و شترهای دالو آبستن شدند و این ایام به ششۀ دالو یا سرمای پیرزن معروف شد. ششۀ دالو از هیجده روز به عید مانده شروع و دوازده روز به عید مانده تمام می‌شود و شش روز بعد از آن دیگر پشگل پناه می‌شود. یعنی شب‌هنگام و توی بیابان در پای آتش، حتی با گرمی یک پشگل گوسفند هم می‌توان شب را به صبح رساند. در این وقت سبزه‌ها و گلها سر از خاک برمی‌کنند و می‌گویند: «شادی کنید که آمدن عمو نوروز نزدیک است و با آمدن بهار دوباره جوان می‌شوید، بچه‌های عزیزم، امیدوارم تا سال دیگر شاد و سالم باشید. هر خوب و بدی که در کتابست بر هم بزنید، وقت خوابست.» آن وقت همه می‌خوابند. صبح زود بچه‌ها می‌روند سراغ جوهایی که شبانگاه در کلون حیاط برای اسب اسفندیار ریخته‌اند. محتمل است که مرغ و خروس و گنجشک جوها را خورده باشند. بچه‌ها که اثری از آن نمی‌بینند شادیکنان می‌گویند: «اسفندیار دیشب آمده و اسبش جوها را خورده است.» اگر جوها را ورنچیده باشند می‌گویند: «اسفندیار دیشب نیامده امشب خواهد آمد.» و آن روز را با شادی برگزار می‌کنند. در واران جاسب اگر صاحبخانه آتش اسفندی پخته باشد اسفندیار خوشحال می‌شود و دعایش می‌کند و برای اهل خانه خیر و برکت می‌طلبد و از آن آتش می‌خورد و بقیه‌اش را برای اهل خانه می‌گذارد که فردای آن شب یعنی روز اول اسفند بخورند. ولی اگر صاحبخانه آتش اسفندی نپخته باشد، در تنور خانه ادرار می‌کند یا آب می‌ریزد و تنور را خراب می‌کند و باعث سردی آن می‌شود به طوری که بعد از این کار اسفندیار، دیگر هرچه تنورش را آتش کنند و بتابانند گرم نخواهد شد. اهالی واران معتقدند که این مرغ را بدین منظور به سردر خانه‌ها می‌چسبانند که اسب اسفندیار وارد خانه نشود و همان دم در خانه سبزه‌ها را بخورد و بگذرد. همچنین اعتقاد دارند که این آمدن اسب برای آنان شگون دارد. اما اگر بر سردر خانه‌ها علف نباشد که اسب اسفندیار بخورد، اسب بر در خانه کثافت می‌کند. اگر خانواده‌ای بتازگی عزادار شده باشد، آتش اسفندی نمی‌پزند و حلیم می‌پزند

و آتش اسفندی را از خانهٔ دوستان و همسایگان و اقوامشان برایشان می‌آورند که در این شب، بی‌آتش اسفندی نمانند. همچنین یک روز بعد از اسفند را برادر اسفند می‌گویند. زن‌ها و دخترهایی که برادر دارند، در این روز به خانهٔ برادرشان به مهمانی می‌روند و تا روز بعد آنجا می‌مانند چونکه معتقدند هرکه برادر دارد نباید روز اول اسفند کار بکند. اگر کار کرد برادرش بیمار می‌شود. در این شب، در تمام خانه‌ها شیجره خصوصاً انار، به، سیب، آجیل و چای می‌خورند و بچه‌ها این شعر را می‌خوانند:

باد اسفندی میاد و سنبل و بوی بهار رو تو بابا را بگو کفشای عیدم را بیار
در کروگان جاسب - معتقدند روز اسفند نباید جاروب و رفت و روب کنند و موعد
خانه‌تکانی و جارو کردن و پاک و پاکیزه کردن سرای، پیش از شب و روز اسفند است. اگر
روز اسفند جارو کنند مورچه زیاد می‌شود و مورچه خانه را برمی‌دارد و فرامی‌گیرد.
کرود^۱ از دیه‌های کوهستانی بالاتالقان است که غالب اهالی آن به زراعت و گله‌داری
اشتغال دارند. دیهی است سردسیر اما خوش‌منظر و خوش آب و هوا که مردم به زبان
تاتی و فارسی هر دو تکلم می‌کنند. اهالی کرود طالقان اسفند ماه را که برابر است با برج
حوت عربی آفتاب به حوت می‌نامند و آفتاب به حوت را جزو بهار می‌دانند و می‌گویند
در این ماه هرچه هوا سرد بشود و برف و باران بیارد دیگر دوام و بقایی ندارد و جای
نگرانی نیست. روز اول این برج را اول آفتاب به حوت می‌گویند. اول آفتاب به حوت در
نظر آنان ارزش خاصی دارد و آن را روز جشن و شادی می‌دانند. شب اول آفتاب به حوت
در دو طرف بالای در ورودی خانه شمع روشن می‌کنند و اگر شمع نباشد کهنه‌ای را
سرچوبی می‌پیچند و به نفت آغشته می‌کنند و در دو طرف در ورودی خانه نصب
می‌کنند و آتش می‌زنند. ضمناً همه معتقدند که بامداد روز اول اسفند باید کسی قدم به
خانه بگذارد که آدم خوش‌نیت و خوش‌بین و متدین بوده و قدمش خیر باشد. روی این
اصل افراد خانوادهٔ خود یا اشخاص دیگر را از سالهای قبل آزمایش کرده‌اند و می‌گویند
اگر فلان‌کس صبح آفتاب به حوت قدم به خانهٔ ما بگذارد قدمش خوب است و در طول
سال سلامت و خوشی و خیر و برکت شامل حال افراد این خانواده می‌شود. این قدم

گذاشتن به خانه را در زبان محلی «خانه دمجی»^۱ یا «خانه دمتن»^۲ می‌گویند و آن به این ترتیب است که اگر کسی که اول بار باید قدم به خانه بگذارد، یکی از افراد خانه باشد که در نظر گرفته‌اند، او صبح خیلی زود قبل از همه از خانه خارج می‌شود و وضو می‌گیرد و به دست راست قرآن مجید و به دست چپ یک کاسه آب صاف می‌گیرد و سوره انا انزلنا را می‌خواند و صلوات می‌فرستد و وارد خانه می‌شود، چون او قدم به خانه گذاشت، آمد و رفت آزاد می‌شود. برای این کار بیشتر بچه‌های نابالغ را در نظر می‌گیرند و می‌گویند چون کودک تا هفت سالگی گناهی نکرده و معصوم است، قدمش خیر است و کودکی را که در نظر می‌گیرند صبح زود اول وقت از خواب بیدار می‌کنند و از خانه بیرون می‌فرستند بعد می‌گویند دست و رو را بشوید و داخل خانه شود. بعضیها هم قدم اشخاص غیر از خانواده خود را خوب می‌دانند و می‌گویند فلان‌کس سال گذشته و سالهای پیشتر قدم به خانه ما گذاشته برای ما بسیار خوب بوده و آمد داشته است. صبح زود یکی از افراد خانه را به دنبال آن شخص می‌فرستند و او را برای قدم گذاشتن به خانه خود دعوت می‌کنند. یا از شب پیش موضوع را به او می‌گویند، آن شخص هم کلام الله مجید و کاسه آب به دست می‌گیرد و با سلام و صلوات وارد خانه می‌شود. بعضیها هم قدم حیوانات را خوب می‌دانند و می‌گویند آنها بی‌گناهند و قدمشان خوب است، مخصوصاً بره سفید یک تیغ و خروس سفید یا قرمز را از همه بهتر می‌دانند و می‌گویند بره مظهر مهربانی و بی‌گناهی و برکت و خروس مظهر شجاعت و صفا و ابهت است. البته باید رنگ بره، سفید خالص و رنگ خروس، سفید یا قرمز باشد. صبح زود یکی از افراد خانواده از خانه خارج می‌شود، یک بره سفید یا یک خروس سفید را بغل می‌کند و وارد خانه می‌شود. اگر احياناً شخصی صبح روز اول آفتاب به حوت به تصادف یا از روی اجبار وارد خانه کسی شود اهل آن خانه خوششان نمی‌آید و تا آخر سال هر پیشامد بدی برایشان رخ دهد از نحوست قدم آن شخص می‌دانند. صبح روز اول اسفند اگر کسی بخواهد به خانه دیگری برود صبر می‌کند تا مقداری از روز بالا بیاید و یک نفر داخل خانه طرف بشود و سپس او برود، یا تحقیق می‌کند که آیا کسی به خانه آنان قدم گذاشته

یا نه، موقعی که اطمینان پیدا کرد کسی وارد خانه شده است، او به آنجا می‌رود. در این روز مردم بسیار خوشحال و بشاش هستند و گویی گرفتاری و مشکلی را پشت سر گذاشته یا از زندان خلاصی یافته‌اند. به طوری که ریش سفیدان کرود طالقان می‌گویند شب و روز اول اسفند در ایام گذشته خیلی اهمیت و تشریفات داشته است که اینک اندکی از آن باقی مانده است.

حبیب‌الله برنگی - چهل و یک‌ساله - انباردار - کرود - طالقان.

بانو سعادت جمالی - قالیباف و خانه‌دار - کروگان - جاسب.

حسن حدادی - کتابفروش - هرازجان - جاسب.

سیدحسن حسینی - کشاورز به کمک محمود پراتعلی - نیمه‌ور - محلات.

ابوالفضل داوری - به روایت از قاسم و عبدالله - کشاورزان - نیمه‌ور - محلات.

فاطمه رضائی - خانه‌دار - واران - جاسب.

سیدجواد سیدی - شغل آزاد - واران - جاسب.

مهدی شکوهی - هفتاد و پنج‌ساله - کشاورز - واران - جاسب.

محمدعلی قربانی - فلاح - واران - جاسب.

حمید نیمه‌وری - کشاورز - نیمه‌ور - محلات.

علی وحیدی - درودگر - واران - جاسب.

سهیل یزدانی - نوزده‌ساله - زارع - کروگان - جاسب.

یادداشت ضمیمه - بنا به نوشته یکی از همکاران و دوستان در واران جاسب روز اسفند برای عروسی که تازه به خانه بخت رفته است مراسمی به جا می‌آورند که از این قرار است: سرینه حمام تختی می‌بندند و مادرشوهر به اتفاق عده زیادی از زنان خانواده، عروس خود را به سرینه می‌برند و در آنجا عروس را به تخت می‌نشانند و شیرینی و آجیل جلو مهمانها می‌گذارند و بزن و بکوب و شادی راه می‌اندازند. مادرشوهر، مقداری آجیل و نقل و حلوا سوونی و جوزقند و باسلق توی یک سینی می‌گذارد و به

عروس خودش می دهد و روی او را می بوسد و عروس هم برمی گردد و دست و روی مادرشوهر را می بوسد. اما پختن آتش اسفندی از این قرار است که: آتش اسفندی را در دیزی گلی بزرگی می پزند که در چهار طرف آن چهار دسته دارد و آن را از کمره Kamarê که در پنج فرسخی جاسب واقع است می خرنند و مرسوم است که هر تازه عروسی یکی از این دیزها را جزو جهیز خود به خانه شوهر ببرد. در آتش اسفندی هرگونه خوردنی و خوراکی که داشته باشند و سراغ کنند می ریزند ولی پختن آن ترتیب خاص دارد و از سه چهار روز به شب اسفند شروع به کار می کنند.

روز اول نخود، لپه نخود، عدس سبز، عدس قرمز، لوبیا سفید، لوبیا قرمز، لوبیاجیتی، لوبیا چشم بلبلی، لوبیای زرد، باقلا، ماش که همه را قبلاً پاک کرده و شسته اند می ریزند و دیزی را به جوش می آورند بعد از آنکه به جوش آمد آن را میان آتش تنور قرار می دهند. صبح روز دوم با آنکه تنور آتش دارد، دوباره آن را روشن می کنند و دیزی را بر روی سه پایه بلندی سر تنور می گذارند و در آن بلغور گندم، بلغور جو، ارزن و برنج می ریزند و تنور را می تابانند و به قرار روز اول دیزی را در میان آتش تنور می گذارند و تا غروب چند بار به آن سرکشی می کنند که بی آب نماند و آبش تمام نشده باشد. روز سوم هم پس از روشن کردن تنور و نهادن سه پایه و مستقر ساختن دیزی، در آن سیب درختی خشک یا اله و نصفه، ترشاله یا برگه زرد آلو، آلبالو خشکه بی هسته، آلو زرد و لواشک آن - آلوچه آشی یا گوجه برقانی، سیر، موسیر، چغندر، هویج، کدو، سیب زمینی، پیاز و سبزیهای آتش یعنی جعفری، تره، ترخون و نعناع و سبزیهای خشک کرده صحرایی یعنی زرشک، ون و ونی، شنگ، بیخ تیغ و سلمه و برگ اسفناج، گوشت قرمه و گوشت مرغ - اگر باشد - در آتش ریخته باز در تنور می گذارند. در این روز دیزی سرکشی بیشتری لازم دارد که نسوزد و خراب نشود. صبح روز چهارم که غروب آن شب اسفند است زودتر از روزهای دیگر از خواب برمی خیزند و ظرف آتش را از تنور بیرون می آورند و در آن خرما، بی هسته یا هسته کشیده، زرشک کوهی، انجیر، ادویه یعنی زردچوبه، فلفل، دارچین و هل و نیز نمک به قدر کافی می ریزند. سوختن تنور که تمام شد آتش را میان آتش تنور می گذارند و ساعتی یک بار به آن سرکشی می کنند که آبش کم نشود و نسوزد و

گاهی هم آش را با ملاقهٔ بزرگی به هم می‌زنند که ته نگیرد - سبب اینکه نمک را دیرتر می‌ریزند این است که اگر نمک را زودتر بریزند آش ته می‌گیرد - یک ساعت به غروب مانده که وقت خوردن آش نزدیک شده است درحالی که دیگ آرام‌آرام می‌جوشد، پیازداغ و نعناداغ مفصل، کشمش سبز و کشمش قرمز، در آن می‌ریزند چونکه می‌گویند کشمش نباید در غذا جوش بیاید. مغز گردو، مغز بادام، فندق و مغز قیسی را هم کوبیده به آن اضافه می‌کنند. رب انار و این سالها که گوجه‌فرنگی شناخته شده، رب گوجه‌فرنگی و آبغوره چاشنی آن می‌کنند و اگر آبغوره نباشد، غورهٔ خشک کرده می‌ریزند. بعضیها هم برای چاشنی، سرکه و سرکهٔ شیر به آش می‌افزایند و هر خانواده‌ای هر نوع چاشنی دوست داشته باشد همان را به آش می‌زنند. شب اسفند دیزی آش اسفندی را از روی آتش تنور برنمی‌دارند و باید آش اسفندی برای میمنت و شگون بار باشد. بعضیها به قدری به این نکته معتقدند که گاهی تا یک هفته دیزی آش را روی اجاق نگه می‌دارند. این آش برای ناهار روز اول اسفند است. روز اول اسفند دیزی را به کمک چند نفر از تنور بیرون می‌آورند و آش اسفندی را در ظرف می‌کشند و روی هر ظرفی را با خرما و انجیر و قیمة (گوشت و لپهٔ نخود) و خلال بادام و خلال فندق و مغز گردو تزیین می‌کنند و همان‌طور که با گرد دارچین و قند یا دارچین کوبیده بر روی شله‌زرد نقش و نگار می‌کشند، با این خلالها هم شکل ماه و ستاره و دایره روی آش اسفندی می‌کشند به‌طوری که دیگر خود آش دیده نمی‌شود. آن وقت پیازداغ و نعناداغ روی آن می‌دهند. به‌طوری که به اندازهٔ یک انگشت یا بیشتر روی آش را بگیرد. راویان عزیز ما از طعم و گوارایی این آش به قدری تعریف کرده‌اند که ما را به هوس انداخته‌اند. خداوند نصیب ما هم بکند و نوش جان آنان باد که سعادت گرفتن جشن شب اسفند و پختن آش اسفندی را دارا هستند.

«تاریخ گردآوری از نیمهٔ بهمن ۱۳۴۶ تا نیمهٔ شهریور ماه ۱۳۵۱ خورشیدی»

استدراک و توضیح - آداب این جشن شب اسفند که هنوز هم خوشبختانه در بسیاری از مناطق ایران موسوم است خیلی شباهت دارد به جشن بهمنجنهٔ قدیم. مثل اینکه «شب اسفند» نام جدیدی باشد که در زمانی نامعلوم مردم بر روی جشن بهمنجنهٔ سابق

نهاده‌اند زیرا که زمان و وقت برگزاری این جشن در بیست و پنجم بهمن ماه هر سال است و آتش اسفندی نیز بسیار شبیه است به «دیگ بهمنجنه» و همچنان که در آتش اسفندی از همه خوردنیها می‌ریزند و برای خویشان و دوستان مانند تحفه‌ای می‌فرستند، در بهمنجنه هم بنا به روایت ابوریحان در کتاب التفهیم «به خراسان مهمانی کنند بر دیگی که اندر او از هر دانه خوردنی کنند و گوشت هر جانوری و حیوانی که حلالند و آنچه اندر آن وقت اندر آن بقعه یافته شود از تره و نبات».

دیگر آنکه نزد زرتشتیان «بهمن» نام روز دوم هر ماه سی روزه است - همچنان که هنوز در محلات و آبادیهای آن و در کاشان و آباده و خیلی جاها ماهها را سی روز حساب می‌کنند و شب اول اسفندشان به روز بیست و پنجم بهمن ماه جلالی می‌افتد - لیکن زمان واقعی جشن بهمنجنه - به خاطر تفاوت و اختلافی که در روزشماری تقویم جلالی با محاسبه کشاورزان ایران و هموطنان بهدین ما روی می‌دهد - به اواخر بهمن ماه می‌افتد کما اینکه در همین سال ۱۳۵۲ خورشیدی «وهمن روز» ماه مرداد با بیست و هشتم مرداد جلالی و «وهمن روز» ماه شهریور به بیست و هفتم شهریور جلالی و «وهمن روز» ماه بهمن با بیست و ششم بهمن ماه جلالی مطابق است.

بانو دولت شهریاری - شصت ساله - خانه‌دار - کرمانی، همکار گرامی ما در پاسخ من درباره جشن بهمنجنه بعد از افسوس خوردن از اینکه جشن بهمنگان سالهاست که ترتیبی و مفهومی ندارد، از خاطرات خود و تعریفهایی که بانو مروارید مادر گرامی‌شان می‌کرده، کمک گرفته‌اند و نوشته‌اند: «جشن بهمنگان می‌افتد آخر ماه بهمن در صورتی که پیشینیان روز دوم ماه بهمن را جشن می‌گرفتند و این جشن از بزرگترین جشنها بوده چون ماه بهمن، ماه یک و ده است، یعنی هر کار، چه خوب و چه بد، انجام بدهیم پیش خدا ده تا حساب می‌شود و در این ماه بهمن و مخصوصاً روز بهمن ماه، گوسفند و گاو، حتی مرغ و طیور [سر] نمی‌بریدند و در این ماه همه لبنیات می‌خوردند و روز جشن بلغور می‌پختند یا دسته‌جمعی یا هر خانواده برای خود و از هر محله‌ای برای هم محلیهای خود می‌فرستادند و پختن بلغور از این قرار بود که از همه حبوبات و غلات و گندم خرد شده و سبزیها و میوه‌های خشک کرده و نمک و فلفل و دارچین و زیره و... اول حبوبات را پخته

کنار می گذاشتند. بعد، بلغورها و دانه های دیگر را همراه اما بدون نمک می پختند، چون اگر نمک بریزند ته می گیرد. وقتی بلغور پخته می شد، سبزی، ترخون، گشنیز، اسفناج، تره، کلم، سیب و چیزهای دیگر را... نمک را هم در این موقع می ریختند و حبوبات پخته را داخل دیگ بلغور می ریختند و خیلی به هم می زدند که خوب درهم شود. هرکه در آن خانه بود از زن و مرد و همه و همه می گفتند ثواب است، باید داخل خیر شویم و بلغور را به هم می زدند و شب آن را دم می کردند که تا صبح، خوب جا بیفتد و صبح زود با روغن معطر و خوب حیوانی پیازداغ درست می کردند و رویش می ریختند.»

بانو شهریاری به دنبال این مطلب به یاد دوران نوجوانی خود افتاده و مطالبی نوشته اند که آگاهی از آنها نیز مفید تواند بود «در انتهای خیابان زیرسف^۱ فعلی [شهر کرمان] آنجا که روی کوه نوشته شده «یا علی» طاق ماندی است که معروف شده به «طاق علی» و کت^۲ گفتار و غار قبر آنجاست. مادرم ما را به غار قبر برد که آغل گوسفندان بود. در وسط، صفه ای بود سنگ فرش و از پله ها که بالا می رفتی، دست راست یک آغل بود و دست چپ یکی دیگر. اول، ما را برد آغل دست راستی و گفت اینجا آغل بوده و هنوز هم هست. در روز «وهمن» بهمن ماه که چله است، صاحب حشمها و گوسفندداران می آمدند و گوسفندانشان را آغل به آغل می کردند و آغل اولی را آتش می زدند و در آن آتش زیاد روشن می کردند که برای سال آینده خوب باشد و باز همان روز گوسفندانشان را شماره می کردند تا ببینند چند تا از گوسفندها زاییده اند و چه قدر به تعداد آنها اضافه شده و به این مناسبت جشن می گرفتند و به مناسبت رسیدن چنین روزی پایکوبی می کردند و چون روز اسفند بود، شیر با اسفند می خوردند. حالا می گویم اسفند ولی ما خودمان می گویم سون^۳ آن را دو قسمت می دانستیم «سون مس»^۴ و «سون کسگ»^۵ و آخر ماه بهمن را که سوز سرمای آخر است می گفتیم امن و بهمن^۶ و مثلی هم داریم که

۱. Zerisf = از محلات قدیمی کرمان که بیشتر خانه های زرتشتیان در آن بوده است.

۲. Kot = سوراخ.

3. Seven.

۵. Seven-e Kasog = اسفند کوچک.

۴. Seven-e Mass = اسفند بزرگ.

6. Āmen-o Bāmen.

می‌گوید: «امن بهمن لک کلیدین را سوژنه شوت»^۱ یعنی اهن و بهمن سوراخ کلید را می‌سوزاند و می‌رود.

«تاریخ گردآوری بهمن ماه ۱۳۴۷ خورشیدی»

1. Āmen-o Bāmen Lok-e Kelidin Ro Sužna Šut.

آتش افروزی و جِلْ جِلانی

JELJELÂNI

در نطنز و آبادیهای آن رسم است که در شبهای هفدهم و هیجدهم و نوزدهم دی ماه بچه‌های آبادی به چند دسته می‌شوند و هر دسته به طرف یکی از تپه‌ها و بلندیهای^۱ اطراف آبادی می‌روند و بوته و خار و هیزمی را که از پیش جمع کرده‌اند آتش می‌زنند به طوری که شعله‌های آتش سراسر آبادی را روشن کند زیرا معتقدند این آتش افروزی شگون دارد و روشنایی هرچه بیشتر به سر درختها برسد و بتابد آن سال میوه و سر درختی بیشتر می‌شود و آفت درختان را از بین می‌برد. بعضیها به نیت اینکه درختان میوه ثمر بیشتری دهند به قبرستان می‌روند و مقداری سنگهای کوچک و بزرگ از محوطه گورستان جمع می‌کنند و به شاخه‌های درخت می‌آویزند بر هر شاخه‌ای سنگی و معتقدند درخت، بار بیشتر و بهتری می‌دهد. اما در افروختن آتش اثر فراوانی است. از این رو از چند روز پیش، بوته و هیزم و خار جمع می‌کنند تا شعله‌های آتش سر به

۱. نام کوهها و تپه‌های نطنز از این قرار است: کرکس، لادوئیّه Lādu'iyye گلتئین Gelte'in و تله کوله Tele Kote.

آسمان بکشد.

چون آتشها خاموش شد و هوا را دوباره تاریکی گرفت، به ده برمی‌گردند و به یک نفر از میان خودشان که از دیگران زرنکتر است یک توبره^۱ بزرگ می‌دهند و به حالت اجتماع به در خانه‌ها می‌روند. این دسته‌ها گاهی ممکن است در راه به هم بر بخورند. اگر دو دسته یا چند دسته با هم روبه‌رو شدند، مانند خروس جنگی به هم می‌پزند و مرافعه می‌کنند تا برتری و زورمندی خود را نشان داده باشند.

هنگامی که خواستند راه بیفتند از میان بچه‌ها یکی‌شان که صدایی خوش و رسا داشته باشد و اشعار جل‌جلانی را خوب بداند این اشعار را می‌خواند و بقیه در جواب او «هوی» می‌کشند.

خواننده	جمعیت	خواننده	جمعیت
اهوی جل‌جلانی ^۱	هوی ^۲	حلوای تن‌تنانی	هوی
حلوای چرب و شیرین	هوی	بذار ^۳ تو ظرف چینی	هوی
بیر خدمت بی‌بی	هوی	بی‌بی و بی‌بی زاده	هوی
اسبب نره ^۴ یا ماده؟	هوی	حاجی بشو ^۵ به مکه	هوی
با چل ^۶ و چاراشتر	هوی	هر اشتری به حلقه	هوی
هر حلقه‌ای به دینار	هوی	هر دیناری صد دینار	هوی
خواننده که می‌بیند سری از دری بیرون نیامد کمی تأمل می‌کند و دوباره می‌خواند:			
خواننده	جمعیت	خواننده	جمعیت
باز اومد ^۷ بازی کنیم	هوی	دل خود راضی کنیم	هوی

۱. Ohoy Jel Jelâni = اهوی جل‌جلانی. چون بخواهند کسی را از راه دور صدا کنند و بخوانند، گویند:

«اهوی» اما «جل‌جل» اسم صوت است مانند شرشر Šoršor که صدای باریدن باران است اما بتندی و سرعت، چنانکه گویند: «بارون داره جل‌جل میاد.» یعنی باران دارد سریع و تند می‌آید.

۲. Hoy = صدای فریاد است و جواب شنونده مثلاً صدا کنند: اهوی صادق! و صادق، از دور جواب دهد:

هوی. Bezâr = بگذار. ۳.

۴. نر است. Bošu = رفت. ۵.

۶. در گویش محل Cal.

۷. Bâz Umad = وقت آن شد، وقتش رسید، وقتش شد.

هوی	دیدم دوتا چادرزری	هوی	رفتم دکان زرگری
هوی	گیسها ^۱ تا بند پا	هوی	یکی حور و یکی پری
هوی	شونه فیروزه می خواد	هوی	گیسها شونه می خواد ^۲
هوی	خری دارم دیزه ^۳	هوی	حموم ^۳ سی روزه می خواد هوی
هوی	بارش هه ده کندوله ^۴	هوی	چوبی دارم دو صد من
هوی	تنباکو را گل نم کن	هوی	هرچی بزنم نمیره ^۵
هوی	تا ما بکشیم دودی	هوی	آتش به سرش کم کن
		هوی...	آواره بشیم ^۶ زودی

بچه ها چون می بینند خبری نشد و صاحبخانه چیزی نیاورد از خواننده می خواهند تا بخواند.

جلدی باره پیم رکوم^۷

Mevj-e Siyâh-o Gerde Kon

موج سیاه و گرده کن

Jaldi Bâre Peyam Rekom.

اگر باز هم صاحبخانه چیزی نیاورد، او را به اسم صدا می زنند مثلاً می گویند:
ممد^۸ آقا شمایی؟ از باغ گل درآیی^۹ ارخالق ختایی، بیوش بیوش نجایی
اگر صاحبخانه باز هم خست نشان داد و چیزی نیاورد آن وقت دیگر او را هجو
می کنند:

۱. Gise = در خواندن سین گیس کسره دارد.... ۲. شانه می خواهد.

۳. Hamum = حمام.

۴. Dize = خر دیزه خری است که از زیادی کتک خوردن و زیادی باردادن و رنج کشیدن به ستوه می آید و از عجز در آب می خوابد یعنی با همان خری خود، کاری می کند که بارکشیدن از او دشوار باشد از این رو گویند: خر دیزه برای ضرر زدن به صاحبش به مرگ خود راضی می شود. این مثل را در مورد اشخاص نیز به کار می برند، افرادی که برای زیان رساندن به دیگری؛ به زیان و ضرر خود راضی باشند.

۵. Bâreš He Dah Kandule = بارش ده کندوله است و کندوله کوزه کهنه و شکسته یا کوزه نو اما لب شکسته. در نقاط دیگر به معنی تاپو هم هست.

۶. Bešim = بشویم.

۷. نمی رود.

۸. مویز سیاه را جمع کن و بیاور - جلدی بیار، زودی بیار، می خواهیم راه بیفتیم.

۹. Mammad = محمد.

هرچی بزینی کوتره سیاه^۱

Pol Siyâh Poltan Siyâh

پل سیاه، پلتن سیاه

Har Ci Bozeyni Koter-e Siyâh

گاهی هم می‌گویند:

منقل پر از زغالہ صاحبخونه شغالہ قدح پر از خمیره صاحبخونه بمیره^۲
ولی اگر صاحبخانه بهشان چیزهایی از قبیل، توت خشک، گردو، کشمش، برگه هلو،
مویز و نقل و شیرینی و دیگر تنقلات داد، برایش می‌خوانند و به اسم صدا می‌زنند مثلاً:
آقا رضاخان شمایی؟ ارخالق ختایی بیوش و برو نچایی نارنج دست شاهی
از باغ گل درآیی

وقتی صاحبخانه خوراکیها را به آنان داد باید یک مقدار کمی از خوراکی را به عنوان
«چشم‌چیده»^۳ از بچه‌ها بگیرد چونکه معتقدند اگر نگیرد شگون ندارد و بدی می‌آورد.
پس از اینکه به در تمام خانه‌ها رفتند و توبره‌شان پر شد می‌روند در حمام یا مسجد
آبادی و هرچه گرفته‌اند قسمت می‌کنند و می‌خورند و خوردن چنین هدایایی را شگون
می‌دانند.

اهالی قریهٔ چیمهٔ Cime نطنز - شب هیجدهم زمستان را شب «اهویی» می‌گویند.
حمامیهای آبادی، غروب آفتاب بالای کوههای اطراف ده می‌روند و بوته‌ها و هیزمهایی
را که از چند روز قبل در آنجا گرد آورده‌اند آتش می‌زنند و اهالی هم از دور تماشا
می‌کنند و یادشان می‌آید که امشب شب هیجدهم زمستان است و آن وقت همه با هم
(هوی هوی) می‌کنند. بالای بام می‌روند و آنان هم بوته آتش می‌زنند. هوا که تاریک شد
حمامیها از کوه پایین می‌آیند و برمی‌گردند به آبادی و به در خانه‌ها می‌روند. مثلاً اگر
اسم پسر کوچک صاحبخانه «علی» باشد چنین می‌خوانند:

۱. پل سیاه و پل کوچک سیاه هرچه بزایی توله سگ سیاه [باشد]. در اراضی شیب‌دار، نهر را فاصله به
فاصله سنگچین می‌کنند و از این رهگذر آبشار گونه‌های کوچکی درست میشود حال اگر ارتفاع آن زیاد
باشد «پل» است اگر کوچک باشد «پلتن» است.

۲. کلمات شکسته به ترتیب: زغال است، شغال است، خمیر است، بمیرد اما قدح را در تلفظ محل
Qadeh به کسر دال خوانند.

۳. در عموم شهرها و آبادیهای ایران به چشم شور و چشم زدن و نظر زدن معتقدند از این رو مقداری از
خوردها که دهند، مقداری کم را پس می‌گیرند و باز می‌ستانند که چشم نخورند.

خواننده	جمعیت	خواننده	جمعیت
علی آقا دولت سر تو	هوی	صد و سی گله به گرد سر تو	هوی
تو که می پیچی شال عسلی هوی		توبره ها بر دوش مانند پری	هوی
شانه به شانه	هوی	عروس تو بالاخانه	هوی
سینی را پر کن بیا در خانه هوی		اگر سنجت ^۱ باشد می ریزیم	هوی
تورودخانه			

وقتی به در خانه بزرگان ده می رسند چنین می خوانند:

ارباب ارباب شما یید؟!	هوی	از باغ شاه می آید؟	هوی
تباکو را گل نم کن	هوی	آتش سرش کم کن	هوی
تا ما بکشیم دودی	هوی	آواره شویم زودی	هوی

آن وقت هر خانواده ای به فراخور حال خود آجیل و قند و پول برایشان می آورد.

در بیدهند نطنز - به این بازی جی جی لونه^۲ می گویند که آن را بچه ها روز اول و دوم و سوم چله کوچک بازی می کنند و به در خانه ها می روند و دسته جمعی می گویند: «کربلا بروی، مشهد بروی، آمین آمین آمین.» اگر صاحبخانه برایشان خوراکی بیاورد آنان هم دعایش می کنند و می گویند:

طاق کید سیر بو	هرچی بزینی پیر بو ^۳
Har Ci Bozeyni Poyar Bu	Tâq-e Keyad Soyor Bu

اما اگر صاحبخانه به آنان چیزی ندهد می گویند:

طاق کید خال مه خالی بو	هرچی بزینی مارمالی ^۴ بو
Har Ci Bozeyni Mârmâli Bu	Tâq-e Keyad Xâlme Xâli Bu

منوچهر طباطبائی - کشاورز - چیمه نطنز.

محمود غلامزاده - زارع - طامه نطنز.

۱. Senjet = سنجد.

2. Ji Ji Lune.

۳. طاق و سقف خانهات سرخ و پر نور و روشن باشد، هرچه بزایی پسر باشد.

۴. طاق خانهات خال، خالی و لک لک باشد هرچه بزایی مارمولک باشد.

دوشیزه فاطمه میرطامه - نوزده ساله - محصل - به روایت از ابراهیم یوسفیان - هفتاد و دو ساله - کارمند
بازنشسته - طامه نطنز.

ابراهیم فاضلی نژاد - بیست و یک ساله - به روایت از احمد باقریان - شصت و هفت ساله - کشاورز - بیدهند
نطنز.

«تاریخ گردآوری از شهریور ۱۳۴۶ تا بهمن ماه ۱۳۵۱ خورشیدی»

برفی کردن

در ایام قدیم، زمستان با برفهای سنگین و بارانهای دم‌ریز و بسته شدن راهها برای آنان که در شهرک و روستا بودند فصلی بود آسایش‌بخش و آرامی‌ده و فرصتی بود مساعد و مناسب تا در خانه بمانند و با خاطری مجموع در زیر کرسی و کنار آتش، آسوده بزیند و چه آسوده زیستنی؟!... خاصه آنکه سرگرمیهای احياناً شوم مفسدت خیز و زیانبار امروزی با ظاهرهای آراسته و باطنهای دوزخی و زهرناکشان وجود نداشت، چونکه غربی جماعت هنوز به این سرزمین نیامده بود و بساط مردم فریش را نگسترده بود اما تفننهای بی‌ضرر و تفریحات براستی سالم هم فراوان می‌بود و مردم یکنواختی این فصل طولانی و خاموش را با چنان سرگرمیهای نجیب و انسانی درهم می‌شکستند و خویشتن و خانواده‌ خویش، حتی همسایگان و بستگان و ساکنان کوی و محله خود را سرگرم و طربناک می‌داشتند. وانگهی به هریک از این مشغولیتها که بنگری، در آن نکته‌ای آموزنده، دقیقه‌ای تربیتی و لطیفه‌ای انسانی می‌بینی؛ فی‌المثل اگر کودکی دست‌اندرکار آن باشد، جلدی و چابکی یا رازداری و اتکای به نفس می‌آموزد و اگر بزرگی در آن شرکت داشته باشد، آیین بزرگی و لوازم آن را به کار می‌بندد و با آنکه عنوانش سرگرمی و مزاح است، متضمن فایده‌تی معنوی و انسانی و اخلاقی هم هست که همین رسم برفی

کردن یکی از آن جمله است و در بسیاری از جاها هنوز رواج دارد که با آمدن اولین برف برگزار می شود.

برفی کردن در استان مرکزی - یکی از دیه های دهستان جاسب Jâsb شهرستان محلات، واران جاسب است که نقطه ای است خوش آب و هوا و کوهستانی با جمعیتی قریب سه هزار نفر. مردم واران عقیده دارند اولین برف، نشاط آور و با شگون و مایه برکت و بشارت دهنده رحمت خداست. همین که برف اول بر روی زمین نشست، زنان آبادی - اعم از پیر یا جوان که همگی زنده دل و با نشاط هستند - کمی برف را در دستمالی یا پارچه ای محکم می بندند و گره می زنند و به پسرکهای هفت هشت ساله تا چهارده ساله می دهند و سفارشهای لازم را به آنان می کنند تا بیدار کار باشند و به تله نیفتند. پسرک باید بسته را به منزل آشنا یا خویشی که گفته اند ببرد و به کدبانوی خانه بدهد و در موقع باز کردن گره آن، فوری فرار کند و بکوشد که دستگیر نشود. پسرک زرنگ و هوشیار هم به خانه ای که دستور داده اند می رود و برف را می دهد. بازکننده بسته تا گره بسته را باز نکرده حق تعرض به طفل را ندارد اما به مجرد اینکه گره باز شد و دید که توی گره بسته برف است فوری پسرک را دنبال می کند. اگر او را گرفت، با کمال مهربانی اما با سرزنش و نیش زبان او را به خانه می برد و صورت او را با ته دیگ یا سرمه که معمولاً در تمام خانه ها هست سیاه می کند. آن وقت قدری نخودچی و کشمش در جیب و کیسه طفل می ریزد و می گوید: «برو! به مادرت بگو مبارک است خیلی زحمت کشیدی.» اما اگر پسرک توانست بگریزد و موفق به فرار شد، گیرنده برف باخته است. آن وقت چنانچه طرف صبح باشد فوری تهیه آش رشته را می بیند. نخود و لوبیا و عدس و بنشن آش را بار می گذارد و به بریدن رشته مشغول می شود و یک ساعت به ظهر مانده به خانه فرستنده برف رفته پس از اظهار تشکر می گوید: «کارهایتان را که کردید بیایید خانه ما آش بخورید!» طرف هم با شوخی و خنده و شادی ورد و بدل کردن تعارفات معموله دعوت را می پذیرد و نزدیک ظهر، تمام اهل خانه برای خوردن آش رشته می روند و آن روز را به خوشی و شادی به پایان می رسانند. البته از این آش رشته برای همسایه ها هم می فرستند. نزدیک غروب خدا حافظی می کنند و به منزل خود برمی گردند. اما اگر پسرک گیر افتاد و

صورتش را سیاه کردند، با صورت سیاه به خانه برمی‌گردد و می‌گوید: «صورت من را سیاه کردند.»^۱ آن وقت کسی که برف را فرستاده، فوری تهیه و تدارک آشرشته را می‌بیند و از گیرنده برف عذرخواهی می‌کند و او را به خانه خود می‌خواند. اگر بعد از ظهر باشد این تشریفات به روز بعد موکول می‌شود. در خمین - فرستادن برف بدین ترتیب است که برف را در بسته‌ای می‌پیچند و در قابلمه‌ای قرار می‌دهند و به پسری که برنده آن است رموز اغفال طرف و گریختن بموقع را گوشزد می‌کنند. پسر اگر زرنگ باشد با چهره‌ای بس ساده و بی‌خبر از همه‌جا سلام می‌کند و می‌گوید: «مادرم گفت آتش پخته بودیم یاد شما بودیم.» آنگاه ظرف را می‌دهد و می‌گوید: «بی‌زحمت ظرفش را خالی کنید.» اگر طرف آن ظرف را گرفت، پسر پا به فرار می‌گذارد و فریاد می‌کند: «آی باختی.» و صاحبخانه متقابلاً فریاد می‌کند که «بگیریدش» اگر پسر را گرفتند، روی او را با دوده یا زغال سیاه می‌کنند. اگر هیچ‌یک از این دو نبود، از بازوی او یک نیشگون خیلی سخت، از آن نیشگونهای زن بابایی می‌گیرند و او را رها می‌کنند. در هر صورت بازنده باید یک آشرشته بدهد. در گلپایگان و دستگرده گلپایگان نیز این سرگرمی مرسوم است و بهانه‌ها و حیل‌ها مختلف. مثلاً اگر خانواده‌ای مسافری داشته باشد به بهانه رسیدن نامه او آن خانواده را اغفال می‌کنند، اگر برنده برف در کار خود موفق شد، بازنده باید آتش بلگ Balg که همان آشرشته است بدهد.

در مازندران و گرگان - در بعضی از شهرها و آبادیهای مازندران و گرگان مانند ساری و آق‌مشهد ساری و کاورد Kâvard و دودانگه و رامیان و میان‌آباد نیز برفی کردن مرسوم است لیکن مردم این ناحیه خود را به برف اول مقید نساخته‌اند بلکه هرگاه برف بیارد «برف‌نامه» برای همدیگر می‌فرستند مثلاً این چند بیت را:

برف می‌بارد چو جیحون از هوا قاصد ما آمده سوی شما

قاصد ما را اگر کردی سیا شیرینی دارد تعلق بر شما

گر نکردی روی قاصد را سیا شیرینی حاضر نما از بهر ما

بر کاغذی می‌نویسند و لای بقیچه‌ای می‌گذارند و به برنده می‌آموزند که چنین گوید:

۱. به گویش راجی که گویش مردم و ازان است: دومم سیاه کرن Dumom Siyâhkeran.

«مادرم گفت ببینید این پارچه‌ای را که خریده‌ام جنس آن خوب هست یا نه؟» اگر این حيله گرفت که طرف برفی شده است و بازی را باخته است ولی اگر بموقع ملتفت قضیه شد، پسرک را می‌گیرد و رویش را سیاه می‌کند و بازی را می‌برد. در کاورد این رسم به نام فرستادن «یخ‌نامه» معروف است و بازنده باید علاوه بر شام به برنده‌ها شبچره هم بدهد. در میان آباد گرگان اگر قاصدی دستگیر بشود و نتواند فرار کند صدا می‌زنند دیگ بیاورید. دیگ را می‌آورند و به سر و صورت او می‌مالند، آن وقت فریاد می‌کشد که مهمانی را من می‌دهم، مهمانی را من می‌دهم. این جمله را چند بار تکرار می‌کند بعد رهایش می‌کنند و به خانه‌اش برمی‌گردد و تهیه ناهار و شام می‌بیند و از کسانی که می‌خواستند روی او را سیاه کنند پذیرایی می‌کند.

در ایالت فارس - در شهرستان آباده و آبادیهای اطراف آن مانند اقلید، درغوک Derquk، دشت بیضاء و صغاد این رسم متداول است و با آمدن اولین برف، مردم این نقاط همدیگر را برفی می‌کنند. در آباده آن کسی که بسته محتوی برف را می‌برد همین‌که بسته را داد می‌گوید: «برف ما خانه شما، کاجی شما خانه ما» و بازنده باید کاجی^۱ بپزد و مهمانی بدهد. اما اگر برنده برف، گیر افتاد، سه پایه آهنی سنگین مطبخ را به گردنش می‌آویزند و به همان حال او را گروهی می‌دارند تا والدین او خبردار شوند و باخت خود را قبول کنند و پسرشان را آزاد سازند. در دشت بیضاء اگر آورنده برف دستگیر بشود، رویش را سیاه می‌کنند و یک الک روی صورتش می‌گیرند و او را در کوچه‌های آبادی می‌گردانند. در درغوک پسری که مأمور «برف‌وکی» کردن است اگر دستگیر شود، شوخی شوخی به او کتکی جانانه می‌زنند و سه پایه آهنی را به گردنش می‌آویزند. در صغاد از آمدن برف اول خیلی شاد و خوشحال می‌شوند و از اینکه رحمت الهی نازل شده است شاکرند. اما اگر آورنده برف را گرفتند مقداری آب بر سر و رویش می‌ریزند و سه پایه را به گردنش می‌آویزند و نگهش می‌دارند تا خانواده او جریمه‌ای بپردازند. آنان هم مقداری کشمش و برگه زردآلو و سنجد و بادام می‌دهند و پسر خود را آزاد می‌کنند. در اقلید به بهانه فرستادن «لقمه محبت» و آب دعا که دافع ترس و وحشت است یا «کاسه

۱. کاجی را با آرد و روغن و شیر و زردچوبه یا آلت Âlat می‌پزند.

همسایه‌گری» یعنی تحفه همسایه، طرف را اغفال می‌کنند و برنده برف می‌گوید: «برفوک ما خونه شما، امشو می‌شم Emsô Mišem مهمون شما» و فرار می‌کند. اما اگر طرف اغفال نشد و پسرک شیطان را گرفت، علاوه بر اینکه سه‌پایه بزرگی به گردنش می‌آویزد جارویی هم به دمش می‌بندد و سه‌پایه به گردن و دم‌دار او را از خانه بیرون می‌کند. اما پسرک شیطان هم به این آسانی گرفتار نمی‌شود. مثلاً اگر او را دنبال کردند، می‌کوشد تا خود را به حوض آب برساند و دستش را در آب بزند زیرا که اگر دست خود را به آب زد، از مجازات معاف است.

در خراسان - مطابق اسنادی که در پرونده برفی کردن داریم این رسم در شهرها و آبادیهای خراسان نیز مرسوم است. در تربت حیدریه و آبادیهای آن مانند محولات Mahvelât و فیض آباد صبح روزی که شب قبلش اولین برف سال به زمین نشسته است، هر خانواده‌ای به فکر می‌افتد که خانواده دیگری را از خویشاوندان و منسوبان یا دوستان و آشنایان خود برفی کند و برنده مهمانی شود. آن وقت مقدار کمی برف داخل پاکتی می‌گذارند یا در میان بقچه و بسته‌ای که چیزی در آن پیچیده‌اند قرار می‌دهند و به وسیله آدمی که باید زیر و زرننگ و چابک و چالاک باشد برای خانواده‌ای که منظور نظر است می‌فرستند. غالباً شخصی که به وسیله او برف فرستاده می‌شود، از میان زنها و خدمتکارهای خانه انتخاب می‌شود که بتواند ظرف یا بسته محتوی برف را به منزل اندرونی و نزد کدبانوها ببرد و گاهی هم به وسیله نوکر یا مرد دیگری برای مرد خانه می‌فرستند. اگر قاصد مرد باشد، در خانه را می‌زند و به هرکس که دم در آمد آن ظرف یا بسته را می‌دهد و خودش پس از اینکه مطمئن شد بسته یا ظرف به دست خانم خانه رسیده فریاد می‌زند: «برفی ما از شما» و فرار می‌کند که گرفتار و سیه‌روی نشود. چونکه اگر او را بگیرند، رویش را با دوده پشت دیگ یا بخاری سیاه می‌کنند و آن وقت فرستنده برف باخته است و باید خودش سور و مهمانی بدهد. به همین جهت است که معمولاً در روز برف اول سال، خانواده‌هایی که احتمال می‌دهند برای آنها از خانه دوستان و خویشاوندان برف بفرستند و قصد برفی کردن آنها را داشته باشند، قبلاً دیگ یا ظرف دود زده‌ای را دم دست می‌گذارند و به محض اینکه کسی از خانه‌ای چیزی برای آنها

آورد، آورنده را نگه می دارند و ظرف یا بسته ای را که آورده است بدقت واری می کنند و اگر برف در آن بود روی آورنده را سیاه می کنند و روانه اش می سازند. به هر حال اگر خانواده ای برفی شود و نتواند روی آورنده برف را سیاه کند، باید به فرستنده برف سور و مهمانی بدهد. اما اگر آورنده برف را گرفت و روی او را سیاه کرد، فرستنده برف باخته است و باید مهمانی بدهد. در زابل نیز اگر برف بیارد، برفی کردن و برد و باخت مهمانی مرسوم است و متداول. در کاشمر و آبادیهای آن مانند شفیع آباد و کندر Kondor و همچنین در گناباد و مند Mend گناباد هم برفی کردن رواج دارد و یکی از سرگرمیهای فصل زمستان است که با فروریختن اولین برف ارتباط دارد. مثلاً به شب نشینی یا به قول خودشان به چراغو Cerâqu رفته اند و صحبت از این است که از غروب، برف شروع به باریدن کرده است و باید فلانی را برفی کرد. جوانان مجلس دست به کار تهیه کردن کف می شوند و از مقداری اشنان یا چوبک، کف درست می کنند که طرز تهیه آن خواهد آمد. آنگاه قدری از آن کف را در ظرفی می گذارند و به دست پسری چابک می دهند تا به عنوان تحفه به خانه فلانی ببرد. گیرنده کف هرچه واری می کند اثری از برف نمی بیند و با خاطری جمع ظرف را می ستاند غافل از اینکه در زیر ظرف کاغذی چسبانده اند و این جمله را بر روی آن نوشته اند:

قاصدی آمد ز ما سوی شما ظرف کف آورد از بهر شما
برفی ما از شما مهمانی شما از ما.

و گیرنده اگر باخت به همه افراد حاضر در آن مجلس باید سور و مهمانی دهد. بعضی اوقات زیرکی و هوش به خرج می دهند تا یک نفر را برفی کنند. مثلاً ظرفی آتش یا پلو به دست پسر خانواده می دهند و او را نزد فرد مورد نظر می فرستند. کدبانوی خانه که هوشیار و بیدار است، می بیند اثری از برف نیست بلکه ظرفی خوردنی و مطبوع است که در سینی نهاده شده و سرپوش بر روی آن انداخته اند. ناچار ظرف را می گیرد و با تشکر و سپاس از آورنده آن خداحافظی می کند اما هنوز چند قدمی نرفته است که پسرک آورنده آن خوراکی فریاد می کند: «برفی ما از شما، مهمانی شما از ما.» و کدبانو متحیر به خانه می آید و شروع می کند به واری کردن ظرفها و می بیند که در زیر ظرف آتش یا پلو کاغذ

کوچکی چسبانده‌اند که بر روی آن چنین نوشته است:

برف و بارانست و توفان در هوا	قاصدی آمد که برفی از شما
گرگرفتی روی او را کن سیاه	ور بماند روی او مانند ماه
شرط باشد جمله را مهمان کنی	جوجه را زیر پلو پنهان کنی

در شاهرود - با نزول اولین برف، خانواده‌ها برای یکدیگر و خویشاوندان خود نامه‌های کوچکی می‌نویسند و با این دو بیت:

اول برف است برفو بر شما	قاصدی آمد ز ما نزد شما
یا بگیر و روی قاصد کن سیاه	یا که ما هستیم مهمان شما

و با حیل‌های مختلف همدیگر را برفی می‌کنند.

یادداشت ضمیمه - کف Kaf را از اشنان Ošnân و چوبک گیرند و این گیاه نامهای محلی مختلف دارد. مثلاً ترکها آق‌چوقان ÂqCuqân و مردم نامق Nâmaq کاشمر «فریاس Faryâs» و در غالب شهرهای خراسان بیخ Bix گویند. ریشه نوعی گیاه بیابانی است که مزه‌ای تند دارد به این سبب چند بار آن را می‌شویند و در آب می‌گذارند تا تندی آن کم شود. آنگاه مختصری آب روی آن می‌ریزند و می‌جوشانند و چون آب سرد شد با دست یا وسیله دیگری به هم می‌زنند. ظرفی که در آن کف می‌زنند باید پاکیزه باشد و کسی که به هم می‌زند باید حوصله داشته باشد. شاید به سبب طولانی شدن کار است که مردم معتقدند کسی یا کسانی باید کف را بزنند که دستشان سبک باشد و آن قدر بایست محکم بزنند که تا صبح هم باز نشود. چون کف آماده شد، شیرۀ انگور بر آن می‌افزایند و باز می‌زنند تا شیرۀ خوب به خورد کف برود. برای شیرین کردن کف ممکن است شیرۀ هندوانه هم بریزند. در موضوع زمستان و شب‌نشینی خراسان، تفصیل کف‌زدن خواهد آمد.

سیف‌الله احمدی - چهل ساله - کشاورز - دستگرده - گلپایگان.

محمدعلی امیدوار - آموزگار سپاهی - اقلید - فارس.

بدرالملوک ذاکری - خانه‌دار - خمین.

شیرمحمد رجب‌لو - رامیان - گرگان.

احمد رزازان - شغل آزاد - شاهرود.

علی زمانی - آموزگار سپاهی - خضربیگ - کوه سرخ کاشمر.

سیدقاسم سجادی - بیست و یک ساله - اقلید - فارس.

داوود شادمانی - گلپایگان.

مهدی شکوهی - هفتاد و پنج ساله - کشاورز - واران جاسب.

احمد شهریاری - پیشه‌ور - گلپایگان.

داریوش صادقی - سی و نه ساله - نانوا - درغوک آباد - فارس.

محمد صادقی - چهل و هشت ساله - خومه‌فروش - صفاد آباد - فارس.

امیرعباس صاف و ساده - پیشه‌ور - شاهرود.

سیدحسن عظیمی - کشاورز - دشت بیضا - آباد - فارس.

محمدعلی علی‌زاده - بیست و دو ساله - اقلید - فارس.

عباسعلی عمادی - چهل و سه ساله - متصدی دفتر - به روایت از بخشعلی زاوی - چهل و نه ساله - کشاورز -

دودانگه ساری.

سید مرتضی قریشی - بیست و هشت ساله - پیشه‌ور - کاورد دودانگه - ساری.

غضنفر قلی‌زاده نامقی - سی و هفت ساله - آموزگار - نامق - کاشمر.

مسلم محمدی - آموزگار - آق مشهد - ساری.

محمد رضا مختاری - پیشه‌ور به کمک حاج نظر خمیری - زابل.

نصرالله مداحی - آموزگار سپاهی - شفیع آباد - کاشمر.

ابراهیم میرآخوری - با همکاری ناهید کاظمی - مند Mend - گناباد.

حسین نسیمی - زارع - میان آباد - گرگان.

حبیب‌الله نقی‌پور - کشاورز - آباد - فارس.

حسین نوروزی قلعه‌نوی - کشاورز - شاهرود.

آراد نیلی آرام - بیست و چهار ساله - شغل آزاد - دودانگه - ساری.

«تاریخ گردآوری از خرداد ۱۳۴۶ تا دی ماه ۱۳۵۱ خورشیدی»

خرک انداختن

چشمه علی و کهک Kahak هر دو از آبادیهای معروف شهرستان قم است و این شهرستان از قدیم الایام شیعی نشین و بدین شهرت مشهور بوده است.

چشمه علی در هفت فرسخی جنوب غربی قم واقع شده و هوایی معتدل دارد با چند صد نفر جمعیت که زراعت پیشه و کشاورزند. محصولات عمده آن پنبه و انار و انجیر و قیسی و غلات است و کرباس بافی، این صنعت دستی و قدیمی خوشبختانه هنوز رایج. زیارتگاه این محل امامزاده علی (ع) است با بنایی قدیمی که شاید نام قریه را از نام شریف وی گرفته باشند و این رسم و بازی که نام آن «خرک انداختن» است و بی شباهت به «برفی کردن» در نقاط دیگر نیست، با زراعت پنبه این آبادی و کهک ارتباط دارد و گویا در آبادیهای دیگر این شهرستان هم مرسوم باشد. در فصل زمستان، هنگامی که جماعتی مشغول وش کردن^۱ هستند، گاه اتفاق می افتد که یک نفر وش^۲ یا غوزه ای دو پره پیدا می کند و این امر خیلی نادر است زیرا که جوزق پنبه همیشه چهار پره است. در چشمه علی به این غوزه دوپره «چتل»^۳ می گویند. جوان کشاورزی که چتل پیدا می کند

۱ و ۲. وش = Vaš = پنبه ای که در پوسته است و به پنبه دانه چسبیده، وش کردن یعنی جدا کردن پنبه از پوسته و مرادف گندل کشیدن.
۳. چتل = Catal = غوزه و جوزقه ای که دو پره دارد.

خیلی خوشحال و شادمان، آن را به گوشهٔ یک دستمال بزرگ می‌بندد و به طرف خانهٔ کدخدا یا یکی از بزرگان آبادی می‌رود و به طوری که اهل خانه و صاحبخانه متوجه نشوند به بام خانه می‌رود و دستمال را از روزنه^۱ وسط گنبد به داخل اتاق و محل نشیمن آنان پرت می‌کند و مثلاً با صدای بلند فریاد می‌کند: «مشهدی حسین! خرک مرا بار کن! دمی‌ش را افسار کن» بعد از آن هم نام خود را می‌گوید و خود را می‌شناساند تا بدانند کیست و با نهایت چابکی پا به فرار می‌گذارد. صاحبخانه که از کیفیت و شرایط این رسم قدیمی آگاه است به بر و بچه‌ها فرمان می‌دهد تا به دنبالش بروند و بشتابند بلکه او را بگیرند و کوچک و بزرگ در صدد گرفتن آن شخص برمی‌آیند و می‌کوشند تا او را دستگیر کنند زیرا که معتقدند اگر رفت و نتوانستند وی را بگیرند، خیر و برکت خانه را با خود می‌برد. به این سبب برای گرفتن او خیلی تلاش می‌کنند. اگر او را گرفتند صورت وی را سیاه می‌کنند و سه پایهٔ آشپزخانه را به گردنش می‌آویزند و با همین هیئت دور کوچه‌های آبادی می‌گردانند. کودکان کوی و برزن که تشنهٔ وقوع چنین حوادثی هستند به دنبال او راه می‌افتند و او را هو می‌کنند و جنجال و فضااحتی راه می‌اندازند که نگو و نپرس و چون وی را در تمام کوچه و محله گردانند، رها می‌کنند اما اگر نتوانستند او را بگیرند، برای باز گرداندن خیر و برکت خانه همان دستمال را که خرک به گوشهٔ آن بسته بود، از انجیر خشک و کشمش و پسته و جوزقند و امثال این چیزها پر می‌کنند و به خانهٔ آن شخص می‌برند تا از آن خانه و خانواده قضا و بلا بگردد. اینک ملتفت شدید که فلسفهٔ انتخاب آن دستمال بزرگ برای پرتاب کردن خرک به آن خردی چه بود؟

کَهک Kahak در پنج فرسنگی جنوب قم قرار گرفته است، با انار و انجیر و کشمش و قیسی خوش طعم و خوشب و محصولات دیگر مانند پنبه و غلات و هوایی سردسیری و محلی کوهستانی و وسعت و جمعیت بیشتر از چشمه علی. شغل جمعیت چند هزار نفری آن زراعت و دامداری است و دو امامزاده دارد که یکی به امامزاده معصومه، زینب خاتون و دیگری به «چارامامزاده» معروف است. این قریه آب‌انباری خوب و مسجدی

۱. در بیشتر خانه‌های روستایی ایران سقف اتاق، گنبدی است و در وسط گنبد یک هواکش و روزنه تعبیه کرده‌اند.

بزرگ دارد. در زمستان اهالی کهک شبها که شب نشینی دارند یا روزها که دور هم جمع می شوند به خاطر اینکه سرشان گرم باشد و پریکار نمانند، کیسه‌ای غوزه می آورند تا به وش کردن گندل^۱ پردازند و پنبه را از سوله^۲ جدا کنند. سوله یا پوست غوزه همیشه چهار پره دارد. گاهی طبیعت، سوله‌ای را دوپره‌ای می کند و زمینه‌ای برای سرگرمی و خوش بودن مردم کهک فراهم می سازد. یعنی اگر کسی یک غوزه یا سوله دو پره پیدا کرد با شادی تمام به حاضران خبر می دهد که «خرک»^۳ پیدا کرده و زمان خرک انداختن فرارسیده است و آن خرک را در گوشه دستمالی می بندد و به منزل یکی از مالکان یا آشنایان ثروتمند می رود. همین که با آن شخص روبه رو شد، خیلی تند و سریع می گوید: «ارباب سلام! خرما را سنگین و رنگین بار کن و بده بیاورند.» و آن دستمال را به داخل خانه می اندازد و با چابکی و فرزی تمام پا به فرار می گذارد زیرا که اگر او را بگیرند سر و کارش با سه پایه سنگین است و به گردنش سه پایه می آویزند اما اگر نتوانستند او را بگیرند، باید دستمال وی را از آجیل^۴ پر کنند و به منزل او ببرند.

مرتضی رسولی - کشاورز - به روایت پدر خود ذبیح الله رسولی - کهک قم.

عبدالحسین عبدالحسینی - بیست و سه ساله - شغل آزاد - چشمه علی قم.

«تاریخ گردآوری از تیرماه ۱۳۴۷ تا بهمن ماه ۱۳۴۸ خورشیدی»

۱. گندل Gandol = غوزه پنبه و گندل کشیدن یعنی پنبه را از پوسته جدا کردن و مرادف وش کردن.

۲. سوله Sula = پوسته غوزه و پنبه که چهار پره دارد.

۳. خرک Xarak = غوزه و جوزقه‌ای که دو پره داشته باشد.

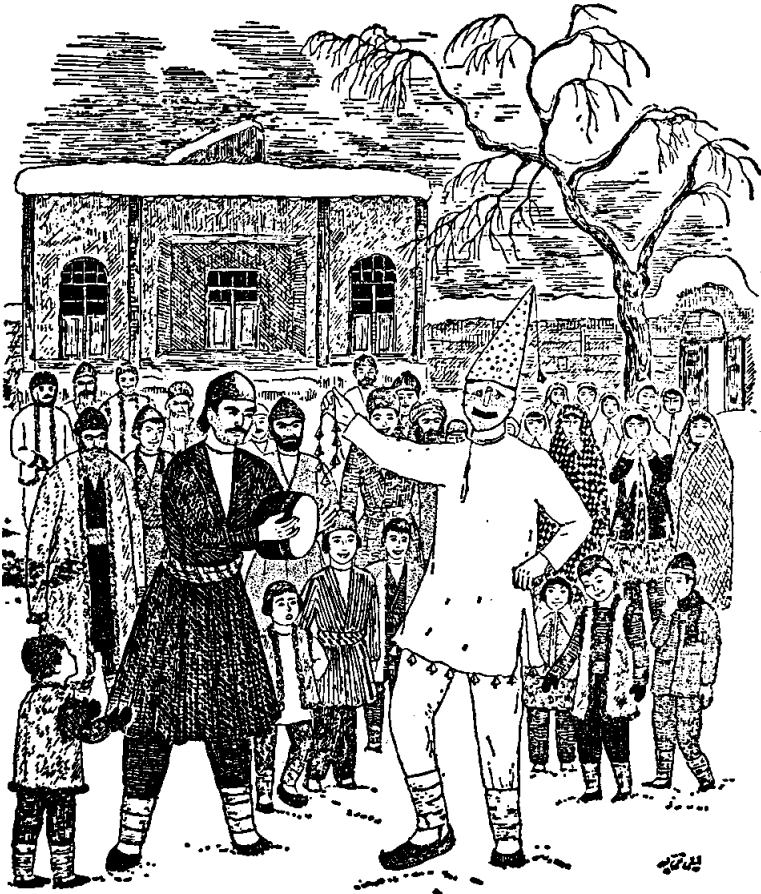
۴. آجیل در اصطلاح مردم روستاها: انجیر خشک، پسته، برگه هلو، مغز بادام، توت خشک، جوزقند و سنجد و امثال اینهاست.

رِشکی و ماسی

REŠKI-O MÂSSI

در شهرستان اراک و بعضی از روستاهای آن از دهم بهمن ماه یعنی پنجاه روز مانده به عید نوروز عده‌ای که خود را «رِشکی و ماسی» می‌نامند راه می‌افتند و تک تک به خانه‌های مردم می‌روند و مژده کوتاه شدن عمر زمستان و نزدیک شدن بهار را می‌دهند و آمدن آنان تا آخر بهمن ماه، کمتر یا بیشترک ادامه دارد. مردم این منطقه رِشکی و ماسی‌ها را خوش‌قدم می‌دانند و معتقدند آمدن آنان باعث گشایش و فرج است. رِشکی و ماسی‌ها پیراهن و شلواری قرمز رنگ می‌پوشند و دور تا دور دامن پیراهن خود طشتک، در بطری یا زنگوله می‌دوزند و یک کلاه مقوایی بوقی شکل که پولک‌دوزی شده و زنگوله‌هایی از آن آویزان است به سر می‌گذارند. یک صورتک مضحک مقوایی هم به صورت می‌زنند. چند تا زنگوله را به نخ می‌کشند و به دست می‌گیرند تا در موقع لازم تکان دهند و زنگوله‌ها را به صدا درآورند. عده‌ای به‌جای این نخ زنگوله‌دار یک داریه‌زنگی برمی‌دارند و خانه به خانه می‌روند. گاهی هم یک نفر ضرب می‌گیرد و یک نفر رِشکی و ماسی می‌شود. رِشکی و ماسی‌ها در شباهت تا حدودی شبیه حاجی

فیروزهای تهرانند که شب عید نوروز راه می افتند و مزدهٔ آمدن نوروز را می دهند. رشکی و ماسی وقتی وارد حیاط خانه‌ای شد زنگوله‌هایی را که در دستش هست به صدا درمی آورد یا با داریه زنگی می زند و می خواند. از چند روز پیش بچه‌ها خوشحالند که رشکی و ماسی‌ها خواهند آمد و چون ظاهر شدند، گروه گروه به دنبال آنان راه می افتند و به هر خانه‌ای که می روند آنان را همراهی می کنند و از این ماجرا بسیار راضی و شادمان



اونی که می خواستی اومده

رشکی و ماسی اومده^۱

هستند. بزرگترها هم دست‌کمی از این کودکان نازنین ندارند زیرا اشارات و کنایات و حرکات رشکی و ماسی آنان را به نشاط می‌آورد. رشکی و ماسی وارد حیاط شده شروع می‌کند به زدن و رقصیدن و خواندن:

هرچی که بوده اومده	روده و پسوده اومده
علی دورنگی اومده	خال خال زنگی اومده
بچه فرنگی اومده	ببزب قندی اومده

از همه رنگی اومده

رشکی و ماسی اومده
اونی که می‌خواستی اومده!
بعد از آنکه مدتی خواند و رقصید و جماعت را مشغول کرد، ضرب و آهنگ تغییر می‌کند و رشکی و ماسی این جور می‌خواند:

دعاگوی شما ^۲ یه	سالی یه بار می‌آیه ^۱
آقاش سگ سیاه ^۴	هرکه دبه بیاه ^۳
از خونه ^۵ در نیایی!	خانم بالا شمایی؟

عرق داری می‌چایی!

قالی را بکش تو ایوون ^۷	سلیمون ^۶ آی سلیمون
اسم عاموم محمود ^۹	ریشه قالی کبوت ^۸
سردسته شاغالا ^{۱۰}	محمود بالا بالا
نکنی زبون ^{۱۲} درازی	وقتی میری ^{۱۱} به بازی

باز ضرب عوض می‌شود و این جور می‌خواند:
سرتاسر بازار همه دود کبابه
لب تشنه و دل گشته و بغداد خرابه
اسم سگمون مالونه، جاش به زیر پالونه، پالون زیر دالونه^{۱۳}

۱. Miyâye = می‌آید.
۲. Šomâye = شما است.
۳. به گویش محلی: دبه بیاید = دیگر بیاید.
۴. Siyâye = سیاه است.
۵. خانه.
۶. سلیمان.
۷. ایوان.
۸. Kabute = کبود است.
۹. اسم عموم محمود است.
۱۰. شاغالا.
۱۱. می‌روی.
۱۲. زبان.
۱۳. پالان زیر دالان است.

عقرب زیر قالی خسوره^۱ چه کارم داری
 دیشب چه دردی داشتی؟ آفتابه ورمی داشتی! دور حیاط می گشتی!
 بعد با آهنگ دیگر ادامه می دهد:
 توی این همه کاسبا^۲ سلمونی دزده^۳ رمیاد ریشو بزنه سیلا می دزده^۴
 صغری خانم... کبری خانم... عذرا خانم... سکینه خانم... فاطمه خانم... سلام علیکم
 نکردم!

سلام علیکم یا الله دختر مش ماشالا^۵
 حال شما چه طوره^۶ شوهر امسال شما چه طوره؟
 سواد مواد داره یا بیسواده؟^۷ حجره میره^۸ یا که میره اداره؟
 برف اومده، نم کشیده سوادش از عمه جز، چیزی نمونده یادش
 بلال دونه دونه^۹ دون کن^{۱۰} ببر به خونه^{۱۱} بچت نگیره بونه^{۱۲}
 به من بگو از آقا پیرکه چن^{۱۳} تا اولاد
 داره؟

صد تا پسر، هزار تا دختر داره
 پسر بزرگش که جنون گرفته قباشو^{۱۴} داده، کیسه توتون گرفته
 دختر بزرگش که جهاز نداره خاک به سرش، یه^{۱۵} جانماز نداره
 زنی که جهاز نداره این همه ناز نداره
 مردی که نون^{۱۶} نداره یه ذر^{۱۷} زیون نداره
 فاطمه خانم تمیزه^{۱۸} همیشه پشت میز^{۱۹}

۱. Xosur = مادر شوهر.

۳. دزد است.

۵. مشهدی ماشاءالله.

۷. بیسواد است.

۹. دانه دانه.

۱۱. خانه.

۱۳. چند.

۱۵. یک.

۱۷. یک ذرع.

۱۹. منیر است.

۲. کاسبها.

۴. می آید ریش را بزند سبیل را می دزدد.

۶. چه طور است.

۸. می رود.

۱۰. دانه کن.

۱۲. بهانه.

۱۴. قباش را.

۱۶. نان.

۱۸. تمیز است.

جای شیرین می ریزه^۱

فوت می کنه توقلیون^۲ صداش میره به تهرون^۳
تهرونیا می خندن^۴ در اتاقا می بندن^۵

کم کم موقعی می رسد که صاحبخانه باید شیرینی رشکی و ماسی را بدهد یعنی یا پول بدهد یا جنس و بار و خوراکی. رشکی و ماسی هم شیرین زبانی می کند و می خواند:

اراک و قلدراشون^۶ قنات و هندوناشون^۷
سنبجون و سبزیاشون^۸ هزاوه^۹ و انگوراشون^{۱۰}
کاشون و عقرباشون^{۱۱} مشهد و زواراشون^{۱۲}
تهرون و خانماشون^{۱۳} شیراز و شاعراشون^{۱۴}
اصفهان و خربزاشون^{۱۵}

اگر صاحبخانه چیزی به او ندهد برای اینکه دلش را به دست بیاورد باز شیرین زبانی می کند و اداهایی درمی آورد که او را به خنده می اندازد و سر ذوق می آورد و دوباره می خواند و ضرب و داریه زنگی ادامه دارد:

ارباب خودم سلام علیکم ارباب خودم سرتو^{۱۶} بالا کن.
ارباب خودم بربز قندی ارباب خودم چرا نمی خندی؟
ارباب خودم مثل گل دسته مرتضی علی کمرشو^{۱۷} بسته

مردم، آمدن رشکی و ماسی را شگون می دانند و به همین جهت از چند روز پیش منتظر آمدن او هستند و وقتی که خواند و زد و رقصید، صاحبخانه مقداری پول یا قند و

-
۱. می ریزد.
 ۲. فوت می کند توی قلبان.
 ۳. تهران.
 ۴. تهرانی ها می خندند.
 ۵. در اتاق را می بندند.
 ۶. قلدرهایشان.
 ۷. هندوانه هایشان.
 ۸. سبزیهایشان.
 ۹. قنات و سنبجان Senjân و هزاوه Hazâve از آبادیهای اطراف اراک هستند که مرغوب بودن و خوبی محصول هندوانه و سبزی و انگورشان در اراک شهرت دارد.
 ۱۰. انگورهایشان.
 ۱۱. عقربهایشان.
 ۱۲. زوارهایشان.
 ۱۳. خانهایشان.
 ۱۴. شاعرهایشان.
 ۱۵. خربزه هایشان.
 ۱۶. سرت را.
 ۱۷. کمرش را.

چای یا کشمش و از این قبیل چیزهای خوراکی به او می‌دهد و رشکی و ماسی از آن خانه بیرون می‌آید و به خانه بعدی می‌رود و باز می‌خواند و شادی می‌آفریند.

توضیح - خواندن هر تکه از این شعرگونه‌ها - که تمامی به زبان محاوره است - آهنگ مخصوص و تحریر خاص دارد و خواننده می‌باید، هم با زبان محاوره بخوبی آشنا باشد؛ هم با آهنگهای ضربی موسیقی ایرانی. در این صورت متوجه می‌شود که «ماسی» را می‌بایست Mâssi بخواند و بداند که صورت شکسته «ماستی» است یا عبارت «سالی» یک‌بار می‌آید» در زبان محاوره به شکل «سالی یه بار می‌ایه» ادا می‌شود و همچنین می‌تواند آهنگ هر تکه را تشخیص بدهد و به همان آهنگ بخواند.

اعظم بهرامی - خانه‌دار - اراک.

داریوش بهره‌دار - شغل آزاد - اراک.

صحبث‌الله حاجیلو - سی و شش ساله - کشاورز - ونس Vafsi - اراک.

محمداسماعیل حیدری - چهل و سه ساله - کفاش - اراک.

اکرم غفاری - سی و هشت ساله - خانه‌دار به روایت از بانو عالیة محمدی - هشتاد و پنج ساله - خانه‌دار - اراک.

امین اقدس مبارکی - بیست و نه ساله - خیاط - اراک.

محسن یعقوبی - شغل آزاد - اراک.

«تاریخ گردآوری از دی ماه ۱۳۴۶ تا اسفند ماه ۱۳۴۷ خورشیدی»

جشن ناقالی در اراک

یکی از رسمهای اراکی ها رسم ناقالی درآوردن است. چهل روز که از اول زمستان می‌گذرد یعنی دهم برج بهمن که چله بزرگ تمام می‌شود، عده‌ای که پنج نفر هستند به راه می‌افتند البته بجز این پنج نفر عده‌ای هم همراه آنها هستند که ساز و دهل می‌نوازند. از این پنج نفر یکی شان چله کوچک، دیگری چله بزرگ و سومی داماد می‌شود که به او می‌گویند (کوسه) چهارمی عروس و پنجمی میانجی است. عروس پسر بچه‌ای است که لباسهایش بلند و رنگارنگ است و روسری قرمز یا صورتی به سر می‌کند. آنها را دیگر هر کدام پوست بره‌ای را که به شکل کلاه است - و به اصطلاح امروزی به آن باشلق Bâşloq می‌گویند و از گردن به بالا را می‌پوشاند و فقط چشمها و دهان آنان پیدا است - به سر خود می‌کشند. علاوه بر اینها، چله کوچک و چله بزرگ مقداری زنگوله‌های درشت و ریز را به نخ می‌بندند و از دور کمر و سرشان چپ و راست آویزان می‌کنند. چله بزرگ و چله کوچک هر کدام چوب بزرگی هم در دست می‌گیرند و راه می‌افتند و به هر خانه‌ای که رسیدند و در باز بود، همین‌طور خودشان را تکان می‌دهند که زنگها صدا کند و وارد می‌شوند. صدای این زنگها با ساز و دهل درهم می‌آمیزد و آهنگ زیبایی می‌شود. وارد که شدند همین‌طور که می‌زنند و زنگها صدا می‌دهد عروس هم می‌رقصد. چله بزرگ و

چله کوچک با هم دعا می کنند و مرتب چوب بازی می کنند و چوبها را به هم می زنند و هر کدام می خواهد دیگری را از پا در آورد. البته این جنگ، جدی نیست بلکه جنگ زرگری است و میانجی هم مواظب آنهاست و در ضمن مواظبت، هی خودش را تکان می دهد و می گوید: «ناقالی گنده گنده - چل رفته پنجاه مونده» در این حین که آن دو نفر جنگ می کنند و عروس می رقصد و شور و هیجان تماشاچیان که همراه آنها آمده اند زیاد و زیادتر می شود و کف می زنند و می خندند، ناگهان کوسه غش می کند و خود را به میان برفها می اندازد. در این موقع نوازندگان خاموش می شوند و عروس هم نمی رقصد. زن صاحبخانه مقداری نبات یا قند در دست کوسه می گذارد و او را تکان می دهد تا به هوش بیاید: وقتی که کوسه بلند شد، دوباره شروع می کنند به ساز و دهل زدن و رقصیدن و دسته جمعی این شعرها را می خوانند:

ناقالی گنده گنده	چیزی به عید نمونده	ما سالی یه بار می آییم.
دعاگوی شماییم	هرکس دیه بیایه	آقاش سگ سیایه
خانم بالا شمایی	از خونه در نیایی	عرق داری میچایی.

بعد از خواندن این تصنیف گونه و رقصیدن، قاعده این است که صاحبخانه مقداری خوراکی به آنان می دهد آنگاه یک نفر به او دعا می کند و همه با هم آمین می گویند:

خدا عمر و عزت بده... (آمین) شوکت بده... (آمین) دولت بده... (آمین) ثروت بده... (آمین)

اگر صاحبخانه در آوردن خوردنی و شیرینی و دادن نیاز آنان تعلل کرد، کوسه دوباره می خواند:

گله داشتیم، ... رمه داشتیم، ... پشت کوه کنگر می کاشتیم... سگمان نون و کره می خورد، خودمان آرزو شو داشتیم.

چون نیازشان داده شد بساط خود را جمع می کنند و خوش و خندان به خانه دیگری می روند.

یک روایت از اراک

جشن ناقلی در اراک

چهل روز از زمستان گذشته و پنجاه روز به عید نوروز مانده، مردم اراک و آبادیه‌های اطراف آن به عنوان سپری شدن زمستان و نزدیک شدن فصل بهار و فصل گرما جشن می‌گیرند، روی بام آتش می‌کنند و بعد از خوردن شام، به خانه‌های یکدیگر می‌روند و با خوردن شبچره و قصه گفتن و شادی کردن چند ساعتی دور هم هستند. روز بعد هم دسته‌های «ناقلی» به راه می‌افتند و این مراسم تا شش هفت روز ادامه دارد. مراسم و تشریفات ناقلی به این ترتیب است که:

یک عده هفت نفری با هم قرار می‌گذارند که یک دسته درست کنند چونکه در این شهر چندین دسته ناقلی به راه می‌افتد، چهار نفر از این هفت نفر، هر کدام یک پوست بز سیاه که قلفتی^۱ و درسته کنده شده یا به اصطلاح اراکی‌ها «خیک کن» کرده باشند به سرشان می‌کشند به طوری که فقط جلو چشمها و دهانشان سوراخی داشته باشد و بتوانند پیش پای خودشان را ببینند و نفس بکشند و حرف بزنند. ممکن است لبه این پوستها را با زنگوله کوچک و مروارید بدلی تزیین کنند. این چهار نفر دور کمر و سر شانیه‌هایشان زنگوله‌های کوچک و بزرگ زیادی می‌بندند مثل زنگوله‌هایی که به گردن چارپایان آویزان می‌کنند، وقتی که اینها حرکت می‌کنند یا راه می‌روند، صدای زنگوله‌های ریز و درشت درهم می‌پیچد - پیراهن این چهار نفر از متقال سفید یا ارمک خاکستری رنگ است که یقه گردی دارد که امروزه به آن یقه «آهسته» یا یقه «نرم» می‌گویند. روی این پیراهنها هر کدام یک قبای بلند تنشان می‌کنند که به آن «مرادیگی» می‌گویند و از جنس پارچه‌های کرباس راه‌راه یزدی است. کمرشان را با شال پشمی سفیدی می‌بندند. تنبان این چهار نفر هم از جنس کرباس آبی است که خیلی گشاد دوخته شده است، کفششان هم همان چارقه‌های قدیمی^۲ است که چوپانها دارند. اگر چارق نداشته باشند پوتین می‌پوشند. این چهار نفر هر کدام یک چماق هم به دست می‌گیرند. نفر پنجم که به او کوسه می‌گویند و در این جشن داماد می‌شود و ادای داماد درمی‌آورد، کلاه نم‌دی سفید

1. Qelefti.

2. Câroq.

یا مشکی بر سر می‌گذارد و یک قبای مشکی مردانه جیب‌دار می‌پوشد و با شال پشمی سفید یا قرمز کمرش را می‌بندد. کوسه یا داماد، شلوار دبیت مشکی بسیار گشاد پوشیده، چارق به پا کرده و مثل آنهای دیگر چماق بلندی به دست دارد. نفر ششم که به عروس کوسه معروف است پسریچه‌ای است که لباس زنانه می‌پوشد، یک شلیته چین‌دار بلند ابریشمی پوشیده به رنگ قرمز که دورادور دامن آن زنگوله‌های کوچک یا سکه نقره دوخته است - اخیراً که درهای حلبی شیشه‌های مشروبات گازدار فراوان شده از همین طشتکها استفاده می‌شود تا علاوه بر تزئین، هنگام حرکت کردن و رقصیدن به صدا درآید - یک جلیقه زنانه یا یل هم از مخمل یا ابریشم سبز با یقه ساده یا یقه کپ دارد - یقه این جلیقه در حدود یک وجب دگمه می‌خورد - عروس ناقلی چارق‌دور بسیار بلند صورتی‌رنگ هم به سر می‌کند و زیر گلویش را سنجاق می‌زند و صورتش را سرخاب تند می‌مالد و بزک غلیظ می‌کند. گردن عروس ناقلی هم با مهره‌های درشت و رنگ به رنگ مزین شده که چند ردیف به دور گردنش بسته است. سر و رویش را هم با یک روسری قرمز یا صورتی‌رنگ می‌پوشاند. عروس ناقلی گاهی ساده‌تر است یعنی پیراهن می‌پوشد و یک کلاه پولک‌دوزی به سرش می‌گذارد و به صورتش سرخاب می‌مالد. نفر هفتم که انباردار جماعت است قبای ساده و پیراهن متقال سفید مثل پیراهن دیگران به تن دارد و شلوار کرباس کبود پوشیده و کلاه نمدی به سر نهاده و گیوه‌های سنجان^۱ اراک به پا دارد، یک خورجین روی الاغ انداخته و سوار است و انبارداری می‌کند و هرچه مردم بدهند او در خورجین می‌ریزد و ضبط و ربط می‌کند. غالب دسته‌های ناقلی دو سه نفر نوازنده که دهل و سرنا می‌نوازند به همراه دارند. این جشن در قدیم مختص چوپانها بوده ولی حالا افراد عادی هم ناقلی می‌شوند و به این ترتیب عایدی خوبی به دست می‌آورند. بعضی از ناقلی‌ها عبا به دوش می‌گیرند و ریش و سیل می‌گذارند و گیوه به پا می‌کنند و ادای گرم‌زدگی درمی‌آورند و از گرما بی‌تابی نشان می‌دهند یعنی داریم رو به گرما می‌رویم. یکی دیگر از آنها سر خر مرده‌ای گیر می‌آورد و آن را با تیشه نصف می‌کند و سیخ داغ سرخ شده به استخوان فرومی‌کند تا استخوان سوراخ شود و از توی

آن ریسمانی می‌گذراند و به چانه خود آویزان می‌کند. اراک، از شهرهایی است که زمستان سخت و طولانی دارد و روز دهم بهمن که ناقلی‌ها توی شهر راه می‌افتند، غالباً زمین و زمان را برف پوشانده است. ناقلی‌ها حق دارند بی‌اجازه به هر خانه‌ای وارد بشوند. همین‌که به صحن حیاط رسیدند مدتی چوب‌بازی می‌کنند. این چوب‌بازی مهارت لازم دارد چونکه اگر ناشی باشی دست و پایت می‌شکند. بعد از چوب‌بازی و هنرنمایی شروع می‌کنند به رقصیدن و درحالی‌که می‌رقصند می‌خوانند:

ناقلی گنده گنده	چل رفته پنجاه مونده ^۱
سالی یه بار می‌آیه	دعاگوی شمایه ^۲
خر سیاه خرم بود	آسارش ^۳ زیر سرم بود
ناقلی گنده گنده	چل رفته پنجاه مونده
گله داشتیم، رمه داشتیم	پشت کوه کنگر می‌کاشتیم
سگمون نون ^۴ و کره می‌خورد	خودمون ^۵ آرزوشو داشتیم
سالی یه بار می‌آیم	دعاگوی شمایم
هرکس دیه بیایه ^۶	باباش سگ سیایه ^۷

بعد از خواندن و رقصیدن، چهار نفر اولی با چوب و چماق به جان کوسه می‌افتند و چوبهایشان را به چوب کوسه می‌زنند و ادای کتک‌کاری درمی‌آورند و آن‌قدر دعوای ساختگی را کش می‌دهند تا اینکه کوسه یا داماد خودش را به بیهوشی می‌زند و بر روی برفها می‌غلطد. عروس ناقلی که می‌بیند شوهرش روی زمین افتاده است می‌آید و با حالت تأثر بالای سرش می‌نشیند و سرش را روی زانویش می‌گذارد و به پرستاری و ناز و نوازش او مشغول می‌شود. دیگران هم بالای سر عروس و کوسه می‌ایستند و به سؤال و جواب پشت سر هم می‌گویند: «کوسه مرده؟ نمرده. کوسه مرده؟ نمرده. کوسه مرده؟ نمرده. کوسه مرده؟... نمرده» در این موقع صاحبخانه مقداری خوراکی از قبیل گردو، بادام، کشمش،

۱. مانده. ۲. سالی یک‌بار می‌آید دعاگوی شماست.

۳. افسار. ۴. سگمان نان.

۵. خودمان آرزویش را. ۶. دیگر بیاید.

۷. سیاه است.

بلغور، کشک، گندم و جو یا هرچه داشته باشد به مرد انبارداری که سوار الاغ است می دهد. اما اگر صاحبخانه شوخ باشد، می گوید خودم کوسه را حال می آورم. طرز حال آوردن کوسه هم این است که باید روغن گوسفند با شیر یا شیرینی به دهنش بگذارند تا حال بیاید و گرنه تکان نمی خورد. آن وقت مقداری پشگل گوسفند کف دست خود نرم می کند و طوری که کوسه نفهمد درحالی که ظرف روغن و شیر را به دست دارد به طرف دهان کوسه می گیرد و پشگل گوسفند را به دهانش می ریزد. اگر موفق بشود و این کار را بکند، مدتها تماشاچیان می خندند وقتی که «فیض» کوسه رسید و چیزها به خورجین ریخته شد، کوسه از جایش بلند می شود و همگی دستهایشان را به حال دعا به آسمان بلند می کنند و یکصدا دعا می کنند و می خوانند.

حق عزتش بده... (آمین) - دولتش بده... (آمین) - حرمتش بده... (آمین) - همتش بده... (آمین) - شوکتش بده... (آمین) - پسرش بده... (آمین) - دخترش بده... (آمین) - دامادش بده... (آمین)

پس از آنکه حسابی و مفصل به صاحبخانه دعا کردند، همگی بیرون می آیند و به خانه دیگری می روند. مردم عقیده دارند که اگر ناقالی به خانه شان نرود شگون ندارد و آمدن ناقالی را یمن و شگون می دانند و معتقدند که نفس ناقالی برای گوسفندها خوب است و خیر و برکت می آورد. ناقالی به درخواست صاحبخانه یا بنا به رسم قدیم، چوبدستی خودش را محکم به در طویله می کوبد و عقیده دارند که با این ضربه گوسفندها آبستن می شوند و می زایند و پر شیر می شوند. نکته شیرین و ظریف اینکه عده ای از جوانها در پی فرصت مناسب هستند که عروس ناقالی را بدزدند. ولی عروس ناقالی، جوالدوز نوک تیز و بلندی همراه دارد و کسی جرئت نزدیک شدن به او را ندارد و گرنه با جوالدوز حقشان را کف دستشان می گذارد و به حسابشان می رسد. اما اگر احیاناً موفق شوند که عروس ناقالی را بدزدند، تا وقتی که یک چیزی از ناقالی نگیرند عروزش را نمی دهند.

سرور چگینی - سی و دوساله - آموزگار - اراک.

محمد اسماعیل حیدری - چهل و سه ساله - کفاش - اراک.

حسن ذاتعلی فرد - پنجاه و پنج ساله - کارمند بازنشسته - اراک.

محمد شهرجردی - چهل ساله - آموزگار - شهرجرد - اراک.

سوسن طهوری - خانه‌دار - اراک.

اکرم غفاری - بیست و دوساله - به روایت از بانو ملوک درجانی - سی و نه ساله - خانه‌دار - اراک.

بهروز فراهانی - شغل آزاد - اراک.

اقدس مرادی - خانه‌دار - اراک.

شکرالله مستانی - سی و نه ساله - پیشه‌ور - اراک.

غلامحسین واحدی - بیست و نه ساله - آموزگار - اراک.

عباس هزاوه‌ای - دبیر دبیرستانها - اراک.

«تاریخ گردآوری از خرداد ۱۳۴۶ تا اردیبهشت ۱۳۴۸ خورشیدی»

کوسه و ناقالدی

KUSÊ- Vo NÂQÂLDI

این جشن و شادی که از چهل و یکم زمستان تا ده روز در روستاهای اراک و محلات و آشتیان و خمین ادامه دارد به این خاطر است که معتقدند چهل روز از زمستان گذشته و سختیها و سرماها تمام شده و هوا رو به گرمی است و بهار و تابستان در پیش. به شادی گذراندن محنتهای زمستان سخت و پربرف، جشن می گیرند. همچنین معتقدند آمدن کوسه و ناقالدی شگون دارد و قدم این جماعت خوب است و خیر و برکت می آورد و کودکان و نوجوانان بیش از دیگران خوشحال و شادمان هستند به طوری که از چند روز به رسیدن روز پیدا شدن ناقالی ها، از شادی در پوست خود نمی گنجند و با شور و شعفی فوق العاده در انتظار فرارسیدن آن روز و تماشای آن روز هستند. این جشن در ایام قدیم مختص چوپانان و گاوبانها بوده ولی امروزه حمامی ودلاک آبادی و افراد متفرقه و بی چیز هم ناقالدی راه می اندازند.

به این جشن و شادمانی عمومی ناقالی یا «کوسه و ناقالدی» می گویند و تعداد بازیکنان از پنج نفر و هفت هشت نفر تا ده نفر تفاوت می کند.



کوسه و ناقالادی

نفر اول کپنک یا جبۀ بلند نمدی که پوشاک عمومی چوپانها است به بر می‌کند. زنگهای بسیاری به زانو و بازوهای خود می‌بندد و به صورت خود آرد می‌مالد و یک پوست بزغاله به سر می‌کشد که فقط جای نفس کشیدن و حرف زدن و روزنه دیدن دارد. به این سرپوش پوستی هم زنگوله‌ای می‌دوزد تا در موقع حرکت کردن صدا کند. یک کمر بند پهن هم که زنگوله‌های بسیار دارد به کمر می‌بندد. بعد مقداری بوتۀ صحرایی با

ريسمان و طناب به کله خود مى بندد چنانکه گويى دو تا شاخ درآورده است. به پاهای خود شالپا يا مچ پيچ مى بندد و پای افزار و چارق چسبان و چنگ پا مى پوشد و چند گوشتکوب به کمرش مى آویزد و چوبدستی بلندی به دست مى گیرد و اسم او ناقالى يا کوسه است. نفر دوم یک پسر پانزده شانزده ساله ای است که پيراهن زنانه بلندی به رنگ صورتی و قرمز به تن مى کند و چادر به سر مى کند و به لبها و گونه های خود سرخاب مى مالد و چشم خود را سرمه مى کشد. به مچ دو دست و گردن خود زنگ مى بندد تا صدا کند و کفش زنانه به پا مى کند و اين عروس کوسه است.

غالب اوقات شاگرد چوپان يا به قول خودشان دوملون Domelun عروس مى شود. دو نفر ديگر هرکدام دو تا شاخ به سرشان مى بندند و چند تا زنگ به خود مى دوزند و دو تا چماق به دست مى گيرند. به اين دو نفر هم «تکه» مى گويند.

اين گروه یک نفر توشه کش يا توبره کش و بارکش دارند که یک خورجين بزرگ بر شانه مى اندازد و سطلی به دست مى گيرد تا انعام و نياز يا خلعتی که مردم مى دهند جمع کند و نگه دارد. دوسه نفر هم ساز و دهل مى زنند و سازنده و نوازنده گروهند. هنرنمايى اين شادی آفرينان در روستاهای اراک از بامداد چهل و یکم زمستان شروع مى شود و کوسه يا ناقالى پيشاپيش گروه است و همين طور که مى دود، دستهاش را پي در پي و سريع به طرف سينه باز و بسته مى کند تا زنگها به صدا درآيند. بچه ها با ذوق و شوق بی حد به دنبال دسته مى دوند و کوسه وارد خانه ای مى شود، چه، در روستاها از بامداد پگاه در خانه ها باز است و حاجب و دربانى ندارد و کوسه وارد حياط مى شود و يکسره به طرف طويله مى رود و با چماق يا پايش چند ضربه به در طويله مى زند و اين را شگون مى دانند. بعد کوسه همچنان که زنگها را به صدا در مى آورد، شروع مى کند به خواندن و نوازندگان هم مى نوازند و بچه ها بعضی تکه های شعر را «دم» مى گيرند و با ناقالى همصدا مى شوند:

چل رفته پنجاه مونده

ميشتان بزغاله مى زاد

گاو تان کره مى زاد

ناقالى گنده گنده

بزه تان بره مى زاد

گره تان سگ توله مى زاد

خرتان گوساله می زاد	زنتان بچه می زاد
ناقالی به این بزرگی	کالا پالا نداره
مشدی رفته براش بیاره	الله نگهش بداره
ناقالی گنده گنده	چیزی باقی نمانده
هرچه تو خونه دارید	سهم منو بیارید

به دنبال آواز خواندن و جستن و پای کوفتن ناقالی، دوتا تکه مدتی چوب بازی می کنند. بعد عروس و کوسه با هم می رقصند. مطربها هم همچنان به نواختن مشغولند. بعد از آنکه عروس مدتی با ناقالی رقصید، یکباره یک نفرشان غش می کند و بر روی برفها نقش زمین می شود. گاهی عروس غش می کند و گاهی کوسه... گاهی نیز کوسه با یکی از تکه ها کشتی می گیرد و این کشتی گرفتن - که نشانه رقابت بر سر عروس است - به زبان کوسه تمام می شود و مثلاً شکست می خورد و غش می کند یعنی ادای غش کردن درمی آورد و عروس به بالای سر او می آید و می خواند:

این دست گرم کوسه این پای گرم کوسه والله نمرده کوسه
 آخ شوهرم خاک بر سرم

بعد از این عروس فریاد می زند: «بختم بختم - سوزن بدیت بزمن به رختم» و زن صاحبخانه یک سوزن به عروس می دهد زیرا که معتقدند اگر ندهند، بدبختی و تیره روزی به آن خانه روی می آورد و در بعضی از روستاها به این نکته سخت معتقدند. اما برای مداوای غش کوسه، صاحبخانه مقداری شیر و روغن به دهن او می گذارد و کوسه از غش و ضعف بیرون می آید. گاهی که صاحبخانه شوخ و شیرین کار است کوسه را غافلگیر می کند و به جای شیر و روغن، مقداری کرس^۱ یا سرگین گاو به دهن او می گذارد که فغان و هلهله شادی حاضران به آسمان می رسد. نکته گفتنی آنکه در خانه کدخدا و بزرگان آبادی و دار و دسته اش البته هنرنمایی را به کمال می رسانند و سنگ تمام می گذارند. مثلاً کوسه یا ناقالی برای خندانند حاضران مدتی با عروس یا زن خود

۱. Kers = سرگین گاو که از شدت پا خوردن در طویله و آغل سفت و فشرده شده است.

شوخی می‌کند و می‌گوید: «مونه^۱ دوست داری؟ = مرا دوست داری؟» زنش جواب نمی‌دهد. دوباره تکرار می‌کند، بعد از چند بار که سؤال مکرر شد با سر اشاره می‌کند که «آری» آنگاه ناقالی می‌گوید: «بگو چون تو^۲، بگو تو بمیری» و عروس می‌گوید: «تو بمیری دوستت دارم» در این وقت ناقالی شاد و خرم می‌پرد و زنش را ماچ می‌کند و حاضران از اداها و شیرین‌کاریهای کوسه قاه‌قاه می‌خندند و غش و ریشه می‌روند. در این هنگام صاحبخانه بسته به کرمش مقداری شیرینی و خوردنی چون کشمش، گردو، نخودچی، باسلق، قند، چای، سنجد، بادام، پسته، جوزقند، گندم، آرد، بلغور، نخود لویا حتی پول نقد به توشه‌کش یا انباردار تحویل می‌دهد و کوسه دعا می‌کند و دیگران آمین می‌گویند:

سایه‌ات بلند باد	دودمانت برقرار
مرتضی علی کمرشو ^۳ بسته	ارباب خودم مثل گل دسته
اگر صاحبخانه‌ای خسیس و ناخن خشک باشد و چیزی ندهد کوسه می‌خواند:	
صاحبخونه خواب مونده	ناقالی گنده گنده
توی خونه‌اش ^۴ جا مونده	مثل الاغ وامونده

اما از آنجا که همه روستاییان آمدن کوسه را شگون می‌دانند، کمتر اتفاق می‌افتد که او از خانه‌ای دست خالی بیرون بیاید. اما همین‌که دسته ناقالی پای خود را به کوچه نهادند بچه‌ها و نوجوانان با گلوله برف آنان را دنبال می‌کنند و مرتب به آنان برف و یخ می‌زنند و کوسه هم با چماق دنبالشان می‌کند تا فرار کنند. بعضی از بچه‌های شیطان شب پیش گلوله برفی درست می‌کنند و روی بام می‌گذارند که تا صبح خوب یخ بسته باشد و بردش زیاد باشد. نکته دیگر دزدیدن عروس است که چون ناقالی یا کوسه سرگرم هنرنمایی است، عروسش را می‌دزدند و پنهان می‌کنند و کوسه و تکه‌ها باید بگردند و او را پیدا کنند. هنگامی که دنبال عروس می‌گردند این‌طور می‌خوانند:

آی ناقالی گنده گنده چل رفته پنجاه مانده عروس توی طویله مانده

1. Mon-e.

۳. کمرش را.

۲. Bagu بگو جان تو.

۴. خانه.

این ریزه کاریها و شیرین کاریها از یک طرف به ارزش و اعتبار صاحبخانه بستگی دارد و از طرف دیگر به قدرت و مایه هنری و ذوقی ناقلی و دار و دسته اش که در خانه کدخدا و بزرگان و ثروتمندان انجام مراسم ناقلی طول و تفصیل پیدا می کند و در خانه افراد عادی کمرنگ می شود حق هم همین است. کدخدایی که بنا به رسم محل ناچار است ناهار این دسته را بدهد و پذیرایی از آنان به عهده اوست، البته توقع دارد که حضرات هم سنگ تمام بگذارند. در پاره ای از روستاهای اراک، فردای پایان مراسم، یکایک اهالی آبادی به سراغ ناقلی ها می روند و شگون می دانند که از خوردنیها و شیرینیهای که آنان جمع کرده اند کمی بخورند اگرچه دو سه تا کشمش یا یک تکه باسلق باشد. کسانی که به این امر معتقدند و از شیرینی و خوراکی ناقلی می خورند همچنین معتقدند که باید هر ساله این کار را ادامه دهند چه، اگر یک سال نگیرند و نخورند در آن سال به آنان ضرر و زیانی می رسد. در پایان مراسم، آنچه نصیب هر دسته شده است بنا به قرار و مداری که داشته اند قسمت و رسد می کنند و بدین ترتیب بقیه زمستان را تا حدی به آسودگی می گذرانند.

روستاهای ترک زبان

اینک همین رسم را چنانکه در روستاهای ترک زبان اراک مرسوم است، از چند روایت مختلف می آوریم: در آبادی «مست سفلی» اسم این رسم «ناقالده»^۱ است و به شخصی که ناقلدی شود «کوسه نره»^۲ و به کسی که عروس شود «کوسه دله»^۳ می گویند یعنی کوسه نر و کوسه ماده. کوسه ها چون وارد «قلا»^۴ ای خانه ای می شوند، کوسه نره یک سر به در طویله گوسفندان می رود و با چوبدستی خود به در طویله می زند و صدای گوسفند

۱. Nâqâldî کسره ثقیل آخر کلمه مانند یک «پاء» خفیف تلفظ می شود «نه قالدی» یعنی چه قدر مانده است؟

2. Kusa Nara.

3. Kusa dala.

۴. Qelâ = حیاط. در اراک و آبادیهای اطراف آن کلمه «حیاط» مصطلح نیست بلکه همه قلا می گویند.

درمی آورد و این بعبع کردن را چند بار تکرار می کند و مردم عقیده دارند بچه های گوسفندان که در شکم مادران خود هستند، چون صدای ناقالدی و کوبیدن در طویله را بشنوند، جان می گیرند و «جان می افتند» و حس می کنند که فصل بهار و موقع دنیا آمدنشان نزدیک است زیرا که اکثر گوسفندان در اواخر اسفند یا اوایل فروردین می زایند. بعد از این کار کوسه نره می آید وسط حیاط و درحالی که می رقصد و زنگوله هایش را به صدا درمی آورد و بچه ها هم دست می زنند، می خواند: «ناقالده گنده گنده»^۱ - چل رفته پنجاه مانده» کوسه دله هم به ترکی می گوید: «ها ناقالده ها ناقالده - قرخ گدی اله قالده»^۲ یعنی چه قدر مانده ها؟ چه قدر مانده؟ [به بهار] چهل [روز از زمستان] رفته و پنجاه روز مانده. آن قدر این شعر را می خوانند و تکرار می کنند تا صاحبخانه خلعت آنان را بدهد و وقتی که خلعتشان را دادند، به جانب صاحبخانه رو می کنند و چند بار دست راستشان را تا نزدیک سرشان می برند و به این ترتیب به صاحبخانه ادای احترام می کنند و خارج می شوند و وقتی که خانه تمام گوسفندداران را گشتند، خلعت هایی را که جمع کرده اند بین خودشان تقسیم می کنند

نقالی گرفته شده از کلمه ترکی «نه قالدی» به معنی «چی مانده؟» است و چون موقع اجرای این مراسم چهل روز از زمستان گذشته و پنجاه روز به بهار مانده است، آنها می خوانند: «نه قالدی نه قالدی، قرخ گده اله قالدی» یعنی چی مانده چی مانده، چهل روز رفته و پنجاه روز مانده و این مراسم بین گله داران ترک زبان هم معمول است و بازیگران لباسهای محلی چوپانان را می پوشند. این مراسم به نحوی بسیار نشاط انگیز در روز چهل و یکم زمستان هر سال به صورت جشنی عمومی برگزار می شود و موجبات نشاط و امیدواری گوسفندداران و چوپانان فراهم می شود زیرا که حشم داران آمدن این

1. Nâqâlde Gonde Gonde.

2. Hâ Nâqâlde Hâ Nâqâlde Qerx Geddi Alle Qalde.

دسته را شگون می‌دانند و مایهٔ خیر و برکت و زیاد شدن گوسفندان می‌شمارند.

جشنهای زمستانی مردم شاه‌آباد فراهان از شب چلهٔ اول زمستان شروع می‌شود و شب چله برای مردم این ده بهترین و پر نشاط‌ترین شبهای زمستان است و مردم از چند روز به شب چله مانده در فکر تهیهٔ این جشن هستند. بعد از جشن چلهٔ اول، چلهٔ دوم را جشن می‌گیرند و به این جشن که روز چهلم زمستان می‌گیرند «ناقالدی» می‌گویند و در چنین روزی مردم ده ناقالدی در می‌آورند. یک نفر مرد لباس کهنه یا کولیجه^۱ ای را وارونه می‌پوشد و چند تا زنگوله به خودش آویزان می‌کند که موقع حرکت کردن صدا بدهد یک نفر هم چادر سرش می‌کند و می‌شود زن ناقالدی و یک نفر هم می‌شود تویره‌بردار و خورجینی به دوش می‌گیرد و به تمام خانه‌های ده می‌روند و بچه‌ها هم به دنبالش. اگر آن روز برف روی زمین باشد، بچه‌ها گلوله برفی درست می‌کنند و به ناقالدی می‌زنند و او هم با چوب بلندی که دارد آنها را دنبال می‌کند. در حیاط خانه‌ای که می‌روند ناقالدی پشت در طویله گوسفندها می‌رود و می‌رقصد و این‌طور می‌خواند:

آی ناقالده آی ناقالده	آی قالده قالده قالده
گل میشه قالده قالده	چل رفته پنبجاه مانده
میش سفید جا مانده	قالیه به دار مانده
پشیم به جوال مانده	منتظر بهار مانده
بزش بزغاله زاییده	میشش بره آورده
آی کوسه جانم کوسه	لنگسها به شانم کوسه
کجا مردی، تو دالان درازه	چی چی خیرات کنم، هفت نان تازه
کجا خاکت کنم، در کوه و دره	چی چی نذرت کنم، از میش و بره

۱. Koliye کولیجه نیمته‌ای است که آستینهای کوتاهی دارد و آن را از پوست گوسفند و کرباس می‌دوزند و در شبهای سرد که می‌خواهند به آبیاری بروند می‌پوشند.

اینها را می خوانند و روی زمین می خوابد و خودش را به مردن می زند.
در ولاسجرد فراهان دو تا از چوپانها و یک بچه چوپان که بره ها و بزغاله ها را به صحرا می برد، از اول صبح شروع می کنند به گشتن، به این رسم «ناقالدی» می گویند. یکی از چوپانها «کوسه» و یکی «قوچ قوچ» و پسر بچه ای هم «عروس» می شود و چادر سرش می کند کوسه یک داریه یا یک پیت حلبی به دست می گیرد و می زند «قوچ» هم چند تا زنگ به خودش آویزان می کند و یک چوبدستی به دست می گیرد و می روند به خانه هایی که گوسفند دارند. وقتی به خانه ای وارد می شوند کوسه می رقصد و می خواند:

ناقالدی گونده گونده چهل رفته پنجاه مونده بزت بزغاله گلدی^۱
میشد^۲ بره گلدی گاوت گوساله گلدی اسبت کره اسب گلدی
هاگلدی گلدی گلدی

در این موقع کوسه روی زمین می خوابد و وانمود می کند که غش کرده، عروس هم بالای سرش می ایستد و ادای گریه کردن درمی آورد و «قوچ» دور آنها می چرخد و صدای گوسفند از خودش درمی آورد و بعبع می کند سرانجام، صاحبخانه انعام آنها را می دهد و کوسه از جایش بلند می شود و می گوید خدا به شما برکت بدهد.

این مراسم بیشتر مربوط به دهستانهای اراک است که در آنها گوسفند و گاو پرورش می دهند و نگهداری می کنند و برای چرانیدنشان چوپان اجیر می کنند. این چوپانها با آمدن اولین برف کار خود را تعطیل می کنند و گوسفندان و بزهایشان را تحویل صاحبانشان می دهند و به دنبال کار خودشان می روند. پس از اینکه مدتی می گذرد و در اثر سرمای شدید و بوران و کولاک ذخیره و سیورسات چوپانها تمام می شود، ناقالی درمی آورند و به در خانه گوسفندداران و گله داران می روند تا با یک تیر دوشان بزنند، اول اینکه مخارجی برای بقیه ایام زمستان تهیه کنند، دوم اینکه مژده رسیدن بهار و پایان

گرفتن برف و سختی زمستان را بدهند و بگویند بهار نزدیک است و علف فراوان می‌شود. افرادی که دسته ناقلی را تشکیل می‌دهند عبارتند از: ۱- ناقلی ۲- عروس ناقلی ۳- کوسه و دوسه نفر به اسم توشه‌کش. اما... کوسه مرد هنرمندی است که بتواند خودش را خوب به مردن بزند و شکلک درآورد و مردم را بخنداند. ناقلی و عروس ناقلی هم کار خود را خوب می‌دانند. توشه‌کشا که جای خود را دارند! این عده وقتی وارد خانه‌ای می‌شوند یگراست به طرف طویله گوسفندان می‌روند و بدن خودشان را تکان می‌دهند تا زنگوله‌ها به صدا دربیایند و عقیده دارند که شنیدن این صدا گوسفندان را برای رفتن به صحرا آماده می‌کند. پس از آن میدان‌داری شروع می‌شود و ناقلی و کوسه شروع به جنگ زرگری می‌کنند و چوبهایشان را محکم به هم می‌کوبند تا وقتی که کوسه روی برفها غش می‌کند. در این وقت گله‌دار موظف است که برای به حال آوردن کوسه، شیر و روغن یا عسل و روغن بیاورد، وقتی چشم کوسه به عسل و روغن می‌افتد، حال می‌آید و ضمناً صاحبخانه هر کمکی که مقدورش باشد از آنان مضایقه ندارد یعنی با میل و رغبت آن جنس یا نقد را می‌دهد. بعد ناقلی شروع می‌کند به دعا کردن: «حق دولتش بده - آمین - عزتش بده، شوکتش بده» و افراد دسته آمین می‌گویند. مردمان ظریف و زرنگی هم پیدا می‌شوند که عروس ناقلی را می‌دزدند و اگر چنین شد، دسته ناقلی مجبور است آنچه را که از نقد و جنس به دست آورده بین ربایندگان عروس تقسیم کند تا عروس آزاد بشود.

علی ارجمندی - کارمند - اراک

نعمت‌الله افراسیابی - به کمک عباسعلی چمنی - لکان خمین.

اعظم اکبری برزآبادی - بیست‌ساله - دانش‌آموز - برزآباد Borzâbad.

غلامعلی اکبری - کشاورز - امامزاده.

جلال بطحانی - خسرو بیگ وفس Vafs.

ربیع بیات - سی و پنج‌ساله - کشاورز به روایت از عیسی و غلامعلی بیات و اکبر ملکی - سنگر کراز.

علیرضا جعفریان - هیجده‌ساله - دانش‌آموز - ورسان خلیجستان تفرش.

- غلامرضا حيدرى - آموزگار سپاهى - على آباد سنجه واشه - محلات.
 حسن درغم - بيست و يك ساله - آستانه.
 على اصغر رابع عشرينى - پنجاه و دوساله - سقط فروش - مست پايين - وفس.
 حبيب رحمتى - بيست و هفت ساله - كارگر - مست پايين - وفس.
 اكبر رضائى - كشاورز به روايت از ابراهيم عربى - قلعه نو - فرميهين.
 سيد حسين سجادى - سى و چهار ساله - كشاورز - گاو بار سفلى - اليگودرز.
 عشرت سليمى - پنجاه و سه ساله - خانه دار - آستانه - اراك.
 غلامرضا شيخ الحكماء - بيست و پنج ساله - مست پايين.
 على اصغر صادقى آشتياني - كشاورز - آشتيان.
 مسلم صفائى - كشاورز - فرميهين فراهان.
 بانو سلطان صفرى دستگرده اى - سى و دوساله - خانه دار - دستگرده آشتيان.
 رضاقللى عزت پناه - بيست و پنج ساله - نقشه كش - برزآباد فرميهين.
 ابوالفضل فردين - بيست و نه ساله - آموزگار - شاه آباد فراهان.
 رحيم فقيهى - كشاورز - سنيجان Senijân.
 حشمت الله كمانى - كشاورز - لكان خمين.
 على گنجى - كشاورز - كودزر Kudzar فراهان.
 غلامرضا ولاسجردى - سى و هشت ساله - كارگر - ولاسجرد Velâsjerd فراهان.
 احمد هوشى - سى و نه ساله - كشاورز - چهل رز - محلات.
 «تاريخ گردآورى از شهريور ۱۳۴۶ تا بهمن ماه ۱۳۵۱ خورشيدى»

اسبندی کاشان

ESBANDI - E KÂŞÂN

مردم کاشان و آبادیهای آن ماههای سال را سی روز حساب می کنند و یک سال را سیصد و شصت روز و حساب پنج روز باقی مانده را جداگانه نگه می دارند و آن را پنجه می نامند که برای آن آیین و رسم خاص دارند. پس به این حساب، بیست و پنجم بهمن ماه تقویم رسمی شب اول اسفند است که آن را شب اسبند رعیتی یا زراعتی می نامند و عقیده دارند که هر ساله ده پانزده روز قبل از رسیدن ماه اسفند، باد معتدلی می وزد که به آن «باد اسبند» می گویند و آن را پیک بهار می دانند و معتقدند با فرارسیدن اسفند دیگر کمر سرما می شکنند و در بهار و عید نوروز هوا معتدل می شود.

یکی از رسوم خیلی قدیمی کشاورزان کاشان این بود و هست که در روزهای پیش از شب اسفند به شهر می آیند و ماست و نان نازک - یا نان تیری که خیلی لطیف و نازک است - و سبزی و مرغ و تخم مرغ برای مالک می آورند. آوردن سبزی و ماست و تخم مرغ را بخصوص شگون می دانند یعنی به همراه آن سفیدبختی و سرسبزی می آورند. مالک هم متقابلاً به آنان برنج و روغن می دهد و این احترام و محبت را بی جواب نمی گذارد. در

شب اسفند صاحبان کارگاههای شعربافی و نساجی و قالیبافی هم به کارگران خود برنج و روغن می دهند و برای خورش هم پول جداگانه ای می دهند. اگر استادکاری برنج و روغن کارگرانش را ندهد، کارگرها از استادکار خود می رنجند و قهر می کنند و از روز اول اسفند برای خودشان استادکار دیگری پیدا می کنند. در زمانی که مکتب خانه ها دایر بود، یک هفته به اسفند مانده صحبت از «اسبند» و «اسبندی» بود. ملاها یا ملاباجیها به شاگردان خود می گفتند و یادآوری می کردند که اسفندی آنان فراموش نشود. بچه ها می بایستی برای ملا یا ملاباجی از خانه شان اسفندی ببرند که عبارت بود از یک چارک برنج، مقداری روغن کرمانشاهی و قند و چای. چون اگر روز اول اسفند برای استادشان اسفندی نمی بردند، ملا یا ملاباجی آنان را روانه خانه می کرد و تا وقتی که «اسبندی» نمی آوردند حق نداشتند به مکتب خانه برگردند. امروزه هم شاگرد مدرسه ها برای خدمتگزاران مدرسه به عنوان اسفندی چند تومانی پول می برند.

در شب اسفند دکاندارها دکانهای خود را چراغانی می کنند. آرایش دکانهای سبزی فروشی خیلی زیبا است. سبزی فروشها ریشه پیازچه ها و تربچه ها را با رنگهای آبی و زرد و سبز و قرمز رنگ آمیزی می کنند و آنها را با رنگهای شاد و زنده به طرز زیبایی بر صفه و سکوی دکان می چینند و منظره زیبایی می سازند. بنکدارها با چیدن کپه های برنج و عدس و نخود و لوبیا و ماش و کشمش پلویی و تخم مرغ رنگ کرده بساط خود را رنگین و مزین می کنند. قصابان لاشه گوسفندها و بره های پروار را به چنگک می آویزند و چربیهای پشت بره را با سلیقه خاص ورقه ورقه می کنند و بر روی آن زوروق می چسبانند و لابه لای چربیها و روی دنبه آنها نارنج می گذارند تا کالا و دکانشان زیبا و خوش منظر شود. نخودبریزها یا آجیل فروشان برای «اسبندی» آجیل آچار درست می کنند زیرا که خوردن آجیل آچار یا آجیل ترش - که با آلبیمو آن را ترش و با گلرنگ و زردچوبه معطر و خوش رنگش می کنند - از مراسم اسبندی است و شب اسفند دکانهای آجیل فروشی و نخود بریزی خیلی شلوغ است. خلاصه پیشه وزان و دکانداران شهر کاشان بازارچه و

۱. Kappe = سینی مانند گرد و مدوری است که درون آن با نی بافته شده و بیرون آن تیماج و جای برنج و حیوانات است.

بازار را آذین‌بندی می‌کنند تا در شادی مردم شریک شده باشند.

اهالی کاشان در شب اسفند زودتر از شبهای دیگر چراغ خانه‌شان را روشن می‌کنند و برای شام هم حتماً پلو می‌پزند که تا سال دیگر همین وقت اجاق خانه‌شان روشن باشد. در این شب غذای خانواده چلو ماهی دودی یا چلو با کوکو است یا کشمش پلو می‌خورند یعنی یکی از این پلوها باید در سفره‌شان باشد. همچنین شگون می‌دانند که پنیر و ماست بر سفره بگذارند. بعضیها یک خورش قدیمی درست می‌کنند که اسم آن تئار^۱ یا نثار است سر سفره هم هفت سین مانند سیر، سنجد، سرکه، سیب، سماق، سمنو، سبزی و سنگک^۲ می‌چینند. همان‌طور که عده‌ای از مردم چلو با ماهی می‌خورند عده‌ای دیگر می‌گویند اگر در این شب ماهی پلو بپزند، از مایه خورده‌اند از این جهت بیشتر چلو و قرمه‌سبزی می‌خورند که همیشه سرسبز و شاد و خرم بمانند. اعتقاد دارند که در شب اسفند نباید تخم مرغ خورد و باید آن را در خانه نگه داشت در این شب افراد خانواده، تخم مرغهای تازه را کف دستشان می‌گیرند و می‌گویند: «این مایه است و امسال سرمایه بیشتری خواهیم داشت.» بعد از خوردن شام شب اسفند، شبچره می‌آورند. شبچره عبارت است از: آجیل، پرتقال، لیمو، سیب و هندوانه که معتقدند باید حتماً در این شب هندوانه بخورند تا از گزند عقربهای کاشان در امان بمانند. بزرگ خانه در این شب فال حافظ می‌گیرد و فال را به آواز بلند می‌خواند. در مورد فال گرفتن عقیده دارند که پیش از باز کردن کتاب و خواندن فال، صاحب فال باید نیاز کسی را که تفأل می‌زند بدهد. کسانی که تفأل می‌زنند و برای حاضران فال می‌گیرند، اگرچه یک قران هم باشد

۱. Natâr = نثار خورشی است مرکب از گوشت و نخود و کشمش سرخ‌شده در روغن با پیازداغ مفصل و شیر. طرز تهیه آن چنین است: اول نخود را خیس می‌کنند وقتی که خوب خیس خورد پوستش را می‌گیرند بعد گوشت را خرد کرده سرخ می‌کنند سپس دم کشمش را می‌گیرند و خوب پاک‌کرده آن را هم در روغن سرخ می‌کنند. آن وقت پیازداغ مفصلی درست می‌کنند. بعد گوشت و نخود را در دیزی ریخته، آب و فلفل و زردچوبه و پیاز بر آن می‌افزایند و بار می‌گذارند. هنگامی که گوشت و نخود خوب پخت و جا افتاد کشمش سرخ‌شده و پیازداغ و شیر را به‌عنوان چاشنی روی آن می‌ریزند و از روی آتش برمی‌دارند این را خورش نثار گویند.

۲. سنگک به شکل نخودفرنگی کمی ریزتر و فوق‌العاده سفت و سخت است و باید آن را خیلی بجوشانند تا بپزد و نرم شود. عده‌ای آن را می‌پزند و برای فروش به دور کوچه‌ها راه می‌افتند و داد می‌زنند: آی بلبلی آی بلبلی، مال پای هفت سین بلبلی.

حتماً نیاز خود را می‌گیرند چون اگر نیازشان را نگیرند، فال درست و راست درنخواهد آمد. دختران دم‌بختی که فال می‌گیرند تا از پیشامد احوال خود باخبر شوند، خواجه حافظ را به شاخ‌نباتش قسم می‌دهند که جواب فالشان روشن و آشکار درآید.

مردم کاشان اعتقاد دارند که باید شب اسفند را به شادی و خوشی گذرانند. چون اگر کسی در این شب اوقاتش تلخ باشد، تا آخر سال اوقات تلخ خواهد بود. بعضیها معتقدند اگر در این شب، کسی شیشه‌ای به دباغ‌خانه ببرد به‌طوری‌که آسمان شیشه را نبیند و آن را از آب دباغ‌خانه پر کند و به خانه بیاورد و در چهارگوشه اتاق بریزد، با این کار، رفع و دفع جادو می‌شود و سبب گشایش کار آنان هم خواهد بود. در این شب کسانی که نامزد دارند، برای نامزد خود به اندازه وسعشان هدیه می‌فرستند. این اسفندی را که عبارت است از: میوه و شیرینی و هدیه یعنی انار و هندوانه و پرتقال، یک بشقاب باقلوا، یک بشقاب نان برنجی، یک بشقاب نقل، یک بشقاب نان بهشتی، یک بشقاب روح‌افزا، یک بشقاب نان‌قندی و دو عدد ماهی دودی و یک قطعه پارچه گرانها و زیبا و گاهی یک سکه طلا که همه را در خوانچه‌ای می‌گذارند و خوانچه را حمامی محل روی سرش می‌گذارد و به خانه عروس می‌برد. یک نفر هم پیشاپیش حمامی حرکت می‌کند و در منقلی که به دست دارد اسفند دود می‌کند. وقتی به خانه عروس رسیدند، خانواده عروس به آورنده خوانچه انعامی می‌دهد و خوانچه را خالی می‌کند و در مقابل برای داماد یک دست لباس یا هدیه‌ای دیگر در خوانچه گذاشته، آورنده خوانچه را برمی‌گرداند. اگر در شب اسفند، داماد برای عروس هدیه نفرستد، عروس و خانواده‌اش این را نشانه بی‌علاقگی و بی‌حرمتی داماد نسبت به خودشان می‌دانند و می‌رنجند و مکدر می‌شوند و گاهی میانه‌شان به هم می‌خورد. بعد از ظهر روز بیست و پنجم بهمن ماه رسمی یا شب اسفند، دخترهایی که نامزد شده‌اند مواظب در خانه هستند زیرا منتظرند تا از خانه داماد هدیه «اسبندی» برسد. گاهی آورنده داماد به خانه عروس، برادر داماد است. برادر داماد به در خانه که می‌رسد در می‌زند، عروس که منتظر و گوش به زنگ است می‌پرسد: «کیه؟» برادر داماد با صدای بلند جواب می‌دهد: «نعنا بوی کباب می‌دهد.» آن وقت خوانچه را زمین نهاده می‌رود. عروس که صدای برادر داماد را

می‌شناسد، فوری در خانه را باز می‌کند و خودش به داخل خانه می‌دود تا بستگان خویش را خبر کند. صدای هلهله از خانه عروس بلند می‌شود. همسایه‌ها هم باخبر می‌شوند و می‌آیند و از اسفندیها دیدن می‌کنند. خسرو^۱ و باغسوره^۲ یا مادر زن و پدر زن هم برای شب بعد، از داماد و خانواده‌اش دعوت کرده از آنها پذیرایی می‌کنند. بعضی از خانواده‌ها که وسعشان می‌رسد اگر اسفند با عید قربان مصادف شود، برای عروس خود بره هم می‌فرستند یعنی علاوه بر هدیه و شیرینی و میوه، بره‌ای را رنگ می‌کنند و چند جای از پشت و پهلوی حیوان را رنگ می‌مالند و یک بقچه ترمه روی پشت او می‌اندازند و آینه‌ای به پیشانی و شاخ او و چند تا زنگوله به دست و پای حیوان می‌بندند و این بره را با خوانچه یا خوانچه‌های شیرینی و میوه و ماهی دودی به خانه عروس می‌فرستند. در قدیم تنها نوع ماهی که به کاشان می‌آمد همین ماهی دودی بود، به همین جهت امروز هم، مردم کاشان ماهی دودی را بیشتر می‌پسندند. هنگامی که اهالی یک محله باخبر شوند که دارند برای فلان خانه اسبندی می‌آورند، از خانه‌ها بیرون ریخته و شادیکنان بردن اسبندی را تماشا می‌کنند. در شب اسفند اگر کسی جایی مهمان باشد، نمی‌رود چون معتقدند که شب اسفند حتماً باید در خانه خودش باشند و چراغ خانه‌شان روشن باشد وگرنه تا آخر سال خاموش خواهد ماند. در شب اول اسفند اگر خانواده‌ای عزادار باشد، زن مسنی به خانه آنها می‌رود و اتاقشان را تمیز می‌کند و دیگ پلو اسفندی‌شان را روی اجاق می‌گذارد که اجاقشان خاموش نماند. یکی دیگر از رسوم قدیم مردم کاشان در شب اسفند این است که از پلو اسفندی خود یک ظرف برای حمامی محله می‌فرستند. در این شب کودکان خیلی خرم و خوشحال هستند. دسته‌دسته در کوچه و گذر راه می‌افتند و این آواز را می‌خوانند:

اسفنده و اسفنده زاییدن گوسفنده نارنج طرف فینه جوزقند چه شیرینه
روز اول اسفند خانه‌شان را جارو نمی‌کنند چون اعتقاد دارند که خانه را مورچه برمی‌دارد. در این روز یکی از خوراکیهایی که رنگش سفید باشد باید در خانه داشته باشند مثل ماست یا تخم مرغ چونکه شگون دارد. رسم است در روز اول اسفند عده‌ای

سنگک^۱ می‌پزند و آن را به عنوان «اسبندی» برای قوم و خویشهای خود می‌فرستند. گیرنده باید در عوض، پول یا یک چیز خوردنی در ظرف بگذارد که ظرف را خالی برنگردانده باشد. زنهایی که کارگر هستند، خصوصاً آنهایی که چرخ نخ‌ریسی دارند معتقدند که باید در روز اسفند یک ذرع و نیم نخ رشته و کارکرده باشند و کارشان را جلو بیندازند. چون با این کار، تا آخر سال کارشان جلو است و همیشه خوب کار خواهند کرد. اسفند کاشی‌ها در انجم‌آباد شهریار - از زمانهای قدیم تعدادی خانوار کاشانی به انجم‌آباد شهریار تهران آمده در آنجا ساکن شده‌اند اما مطابق رسمی که دارند شب اسفند را جشن می‌گیرند و به آن «اسفند کاشی‌ها» می‌گویند و زنان از سه روز مانده به شب اسفند به حمام می‌روند و به سر و دست خود حنا می‌گذارند و شب اسفند که فرامی‌رسد لباسهای پاکیزه می‌پوشند و به جشن و شادی می‌پردازند، شب هم حتماً باید چلو و خورش قرمه‌سبزی بخورند با مخلفات دیگر به همان شکل که در کاشان شب اسفند می‌گیرند. این خانواده‌ها معتقدند که ماه آخر سال را باید به خوشی بگذرانند تا در سال آینده خوش و خرم باشند.

عباس ادیبی - سی و هفت‌ساله - شاطر نانوايي سنگکي.

غلامرضا اردلان - چهل و پنج‌ساله - شغل آزاد.

مسعود بنی‌آدم - بیست و هشت‌ساله - کارمند.

احمد پهلوانی - پیشه‌ور.

جواد پیله‌وریان - به کمک جعفر پیله‌وریان - کارگر.

طلعت تاجیک - بیست و دو‌ساله - خانه‌دار - به روایت از مادر خود صدیقه مرادی - پنجاه‌ساله - خانه‌دار -

انجم‌آباد شهریار.

ایرج تبریزی زاده - سی و شش‌ساله - نقاش قالی.

حسن تقوی‌نژاد - کارگر فنی و تعمیرکار.

۱. سنگک به شکل نخودفرنگی کمی ریزتر و فوق‌العاده سفت و سخت است و باید آن را خیلی بجوشانند تا پپزد و نرم شود. عده‌ای آن را می‌پزند و برای فروش به دور کوچه‌ها راه می‌افتند و داد می‌زنند: آی بلبلی، آی بلبلی مال پای هفت سین بلبلی.

حسین توکلی - نقاش.

امیرحسین جهادی - پیشه‌ور.

اسماعیل حلاج عربی - بیست و سه ساله - کارگر - به روایت از مادر خود فاطمه حق پرست.

ناهید دانی زاده - خانه‌دار.

اشرف دلشاد - خانه‌دار.

عباس زوار علی اکبری - کارگر.

سیدحسین سخانی - شغل آزاد.

محمد سواری - استادکار نساجی.

احمد شاطری - استادکار نساجی.

علی محمد صباغیان - کارگر.

زهرآ طالبیان - هفده ساله - دانش‌آموز.

جواد طباطبائی - کارگر.

احمد عبدی - کارگر.

سیدعزیز عزیزی برزی - بیست و سه ساله - به روایت از مادر خود خانم آغای کاشفی چهل و دو ساله -
خانه‌دار.

علی عطرچی - چهل و سه ساله - کارمند.

علی اصغر غضنفری - پیشه‌ور.

اصغر لوانشی - کارگر.

سیدعلی متشکوه - شغل آزاد.

سید حسین مختاری - کارگر.

محبوبه مرتضوی - خانه‌دار.

فرج‌الله هلی - آموزگار سپاهی.

«تاریخ گردآوری از آبان ماه ۱۳۴۶ تا دی ماه ۱۳۴۷ خورشیدی»

اسبندی در آبادیهای کاشان

در قمصر Qamsar و آبادیهای آن هم مردم ماههای سال را سی روز حساب می کنند و پنج روز به عید نوروز مانده را پنجه می گویند و بیست و پنجم بهمن را شب اسفند رعیتی می دانند. در قمصر مراسم شب اسفند را مثل مراسم شب عید نوروز برگزار می کنند. یکی دو روز پیش از اسفند، زنهای مشغول گردگیری و خانه تکانی می شوند و وسایل خانه را تر و تمیز می کنند و معتقدند که نباید خانه تکانی و گردگیری به شب اسفند و روز اسفند بیفتد چون اگر در شب اسفند و روز اسفند خانه تکانی و جارو کنند، مار و عقرب و مورچه پیدا می شود و خیر و خوشی و برکت از خانه شان می رود. بعد از ظهر روز بیست و پنجم بهمن به حمام می روند و لباسهای نو خود را می پوشند و هنگام غروب با یک سینی حلوا، مقداری میوه مثل سیب، گلابی و انگور که از پاییز در خانه آونگ کرده اند و یک گلابپاش پر از گلاب بر سر مزار رفتگان خود می روند و بر سر خاک آنان فاتحه می خوانند. بعد میوه ها و شیرینیها و حلوا را بین مستحقان و کسانی که برای فاتحه اهل قبور آمده اند پخش می کنند و به خانه برمی گردند. معتقدند که باید در این شب هرکس به وسع خود پلو بپزد، عدس پلو، رشته پلو یا چلو خلاصه باید برنج بپزند بعضیها خورش اسفناج یا قرمه سبزی و احياناً مرغی هم درست می کنند. بعضیها معتقدند در این شب

اگر رشته پلو بپزند سر رشته کار بدستشان می آید. دربارهٔ پختن برنج معتقدند که سال آینده در خانه شان همه چیز فراوان خواهد بود. کسانی که می توانند، مثل سفرهٔ عید نوروز در سفرهٔ خود هفت سین هم می چینند.

مردها دو روز به شب اسفند مانده برای خرید به کاشان می روند تا هر چه نیاز دارند بخرند و بیاورند. در این شب، مردم قمصر هر جا باشند خودشان را به شهر و خانه شان می رسانند تا این شب را در کنار زن و فرزندشان بگذرانند. مردهایی که در خود قمصر هستند، زودتر از هر روز دست از کارشان می کشند و به خانه می روند. زنها سرگرم درست کردن غذا و سفرهٔ هفت سین می شوند. در سفرهٔ هفت سین، هفت جور خوردنی که با سین شروع می شود مثل سیر، سرکه، سرشیر، سبزی، سنجد، سماق، سیراب (شکمهٔ گوسفند) می گذارند. سفرهٔ هفت سین را روی کرسی یا کنار بخاری دیواری روی زمین پهن می کنند. سر سفره یک جلد قرآن مجید، یک آینه و یک ظرف سبزه می گذارند و هفت سین و غذایی را که تهیه کرده اند می چینند. آن وقت تمام افراد خانه سر سفره می نشینند و با خوشحالی مشغول خوردن می شوند. اهل خانه باید از آن هفت تا سین و تمام غذاهایی که در سر سفره هست بخورند. بعد از خوردن غذا، با شادی و شادمانی دور هم می نشینند و می گویند و می خندند. در این شب باید همه نزد خود پول داشته باشند که همچنان تا سال آینده پولدار بمانند. در این شب یک سینی پلو خورش با چند قرص نان به خانهٔ حمای محل می فرستند. حمای هم به کسانی که برایش غذای اسفندی می آورند جای می دهد. در بازگشت از خانهٔ حمای، در بیشتر خانه ها دور هم جمع می شوند و این شعر را می خوانند:

امشب شب نور است	علی مهمان حور است	زهره چه ذلیل است
بستیم زبان مار و عقرب	از مهر نبوت محمد	از برکت هزار و یک نام
خدا سجه سجه ^۱		

و این کلمات را هفت مرتبه تکرار می کنند. همچنین اعتقاد دارند که در این شب، شخصی به نام بابا زال که سنش از هشتاد سال بیشتر است، عصا به دست به خانهٔ اهالی

می آید و برای کسانی که شاد و خرم هستند دعا می کند و کسانی را هم که ثروتمند هستند دعا می کند که خدا ثروت آنان را زیاده تر کند. ثروتمندان از آمدن بابا زال خوشحالت ترند چرا که بابا زال ثروتمندان را بیشتر دوست می دارد و کسانی را که ثروتمندتر از دیگران باشند دعا می کند. همچنین معتقدند بابا زال زنی دارد که در زمان قدیم با او قهر کرده است. این زن در شب اسفند، پلو می پزد و در انتظار بابا زال می نشیند تا اینکه خوابش می برد. آن وقت بابا زال می آید و پلو را می خورد و برمی گردد. زن که از خواب بیدار می شود و می بیند دیگ خالی است، تا اسفند ماه آینده همچنان غمگین و افسرده است. نیز معتقدند که اگر این زن، شوهرش را ببیند، زندگی مردم دنیا به آخر می رسد. همچنین می گویند نزدیکیهای نیمه شب، پلنگها به شهر می آیند و برای جوان شدن خود یک گربه را می گیرند و در پشت بام حمام عمومی شهر می خورند. کسانی که نامزد دارند برای نامزدشان اسفندی می فرستند. اسفندی عبارت است از یک خوم^۱ که در آن چند بشقاب شیرینی و میوه و یک قواره پارچه ابریشمی و چند تا ماهی دودی و مقداری کاهو و اسفناج و سبزیهای دیگر، یک جفت کفش زنانه شکیل و مقداری برنج و روغن و یک یا دو تا کله قند می گذارند. یک چراغ هم روشن می کنند و در وسط خوم می گذارند و به حمامی محل می دهند که به خانه عروس ببرد. حمامی هم اسفندی را به خانه عروس می برد و بعد از خوردن چای و شیرینی، انعام خود را می گیرد و برمی گردد به خانه داماد و از داماد هم انعام خودش را می گیرد. این اسفندی در بعضی خانواده ها بره سفید بزرگی است که داماد می خرد. ابتدا او را می شوید تا بخوبی سفید بشود بعد چند جای بره را حنا می بندد تا خوشرنگ و منقش شود. سپس پارچه مخمل یا زری که داماد برای عروس خریده به پشت گوسفند می بندند و گوشواره یا گردنبند طلا یا دستبند طلا به گردن بره آویزان می کنند و یک آینه کوچک هم روی پیشانی او می چسبانند و در یک خوانچه شیرینی و پرتقال و برنج و ماهی و روغن و انواع سبزی خوردنها را برای عروس می فرستند. در خانه عروس پارچه و زینتهای طلا را از گردن و بدن گوسفند باز می کنند. تمام این هدیه ها و خود بره، به عروس تعلق دارد. میوه و شیرینی را هم در میان افراد

خانواده عروس تقسیم می کنند تا به اصطلاح دهان همه شیرین بشود. به کسانی که بره و خوانچه شیرینی و میوه را آورده اند، پول انعام می دهند. خانواده عروس روز دیگر با همان برنج و روغن و ماهی غذا درست می کنند و داماد و خانواده اش را به ناهار دعوت می کنند. در قمصر، ماه اسفند ماهی است که گوسفندها می زایند و بچه ها این شعر را می خوانند و شادی می کنند:

اسفنده و اسفنده زاییدن گوسفنده انار طرف فینه جوزقند چه شیرینه.
مردم هم از روز اول اسفند برای دیدار یکدیگر به خانه هم می روند و جوانان سرزنده بزن و بکوب راه می اندازند و بشکن می زنند و شعرها و ترانه های شوخ و طربناک می خوانند:

اسفند و اسفنددونه اسفند سی و سه دونه

در این شب مردم برای بزرگترهای قوم و قبیله شان ماست و پنیر و مرغ و تخم مرغ «اسفندی» می فرستند و آنان هم در عوض برایشان برنج و روغن یا پارچه می فرستند. در روز اسفند آش رشته می پزند و عقیده دارند که با پختن و خوردن آش رشته، رشته زندگی بهتر به دستشان می آید.

در بیدگل Bidgol هم ماه را سی روز حساب می کنند و پنجه دارند و شب بیست و پنجم بهمن ماه را شب اسفند رعیتی می گویند. در شب اسفند تمام خانواده ها باید پلو بخورند. پلو شب اسفند باید حتماً کشمش یا خرما داشته باشد و با خورش اسفناج بخورند که گوشت و اسفناج و نخود دارد و برای چاشنی آن هم لیمو عمانی به آن می زنند. افرادی که وضع مالی بهتری دارند، علاوه بر این پلو و خورش، ماهی سرخ کرده و خورش «به» هم بر خوردهای سفره می افزایند. قبل از خوردن شام، شیرینی و میوه مانند انار و پرتقال و سیب و آجیل فراهم کرده اند که همه افراد خانواده از آنها سهم دارند. شام را باید دور هم بخورند و با خوشی و شادمانی شب اسفند بگیرند.

غالب خانه های مسکونی بیدگل چند خانوار سکنه دارد که هرکدام در اتاقهای خود زندگی می کنند. این خانه ها طبعاً دارای یک مطبخ همگانی است. از نزدیک غروب آفتاب زنان این خانواده ها در مطبخ عمومی مشغول ساختن اجاق هستند تا پلو خود را

حتماً بر روی اجاق هیزمی بپزند زیرا معتقدند که در این شب اجاق هرکس باید روشن باشد و دودش به آسمان برود.

اگر خانواده‌ای عزادار باشد، جشن شب اسفند نمی‌گیرند و اجاقشان را خاموش می‌گذارند ولی یکی از همسایگان مسن به سراغ آن خانواده می‌رود و اجاق را روشن می‌کند و دیگ پلو را روی آن می‌گذارد که شب اسفند اجاق این خانواده خاموش نماند. در شب اسفند باید حتماً هندوانه بخورند تا تشنه‌شان نشود. معتقدند اگر کسی در شب اسفند هندوانه نخورد، سراسر سال عطش و تشنگی خواهد داشت. در شب اسفند همه مردم باید در خانه‌شان علاوه بر همه چیزهایی که گفته شد، آب و آینه داشته باشند که نشانه خرمی و روشنایی است. چراغ خانه را نیز تا پایان شب روشن می‌گذارند و خاموش نمی‌کنند. روز اسفند هم باید چراغ خانه روشن باشد. استادکاران قالیافی و کسانی که دستگاههای بافندگی و قالیافی دارند، باید برای کارگرایانشان مقداری برنج روغن به عنوان اسفندی بفرستند. به همین جهت صبح زود بیست و چهارم بهمن هرگاه گذارت به کوچه‌های بیدگل بیفتد، می‌بینی که استادکارها کیسه برنج و ظرف روغن به دست دارند و برای کارگرایانشان می‌برند. اما بچه‌هایی که برای یادگرفتن کار نزد استاد می‌روند باید برای استادکارشان اسفندی ببرند و همچنان که شاگرد مکتب‌خانه برای ملاباجی اسفندی می‌برد، آنان هم برای استاد خود اسفندی می‌برند. کسانی که نامزد دارند باید در این شب برای نامزدشان اسفندی بفرستند. این اسفندیها عبارتند از: گوشواره یا انگشتری یا گردنبند طلا و پارچه‌های بسیار خوب و گران‌قیمت. گاهی به عنوان اسفندی دو تا یخدان که روکش مخمل دارد پراز لباس می‌کنند و می‌فرستند. این یخدانها را حمامی یا سلمانی محل برای عروس می‌برد. اما تحفه‌های ظریف و گران‌قیمت مثل گوشواره طلا یا گردنبند طلا را به وسیله زن حمامی یا دلاک حمام زنانه برای عروس می‌فرستند. همراه با هدیه‌های اسفندی مقداری شیرینی و سیب و پرتقال هم می‌فرستند. روز بعد تمام آشنایان و همسایگان عروس به خانه او می‌آیند و اسفندیهایی را که داماد فرستاده می‌بینند و مبارک باد می‌گویند و شیرینی و میوه می‌خورند و بعد از تشکر می‌روند، گاهی این اسفندیها فقط برنج، روغن، سبزی، ماهی،

پرتقال، لیمو، طلا، جوزقند، هندوانه، سبزی آش و نارنج است که آنها را در یک یخدان می‌گذارند و می‌فرستند دنبال حمامی و سلمانی محل. بعد بعضی از دوستان و اقوام نزدیک داماد در خانه او جمع می‌شوند و دنبال لوطیهای محل می‌فرستند. لوطیها دمبک و کمانچه هم دارند. یکی از آنها رخت و لباس زنانه می‌پوشد و می‌زنند و می‌رقصند. آن وقت حمامی و سلمانی و مطربها و قوم و خویشهای داماد به طرف منزل عروس راه می‌افتند. مطربها پیشاپیش جمعیت و حمامی و سلمانی که یخدان را می‌آورد، پشت سر لوطیها به خانه عروس می‌رسند. پدر و مادر عروس به آنها خوشامد می‌گویند و از آنان با جای و شیرینی و نان شیرمال پذیرایی می‌کنند. عروس هم با عده‌ای از همسایه‌ها بالای بام می‌رود و از آنجا این تشریفات را تماشا می‌کنند. اگر خانه عروس نزدیکیهای خانه داماد باشد، مستقیماً به خانه عروس نمی‌روند بلکه در کوچه‌ها و محله‌های آبادی می‌گردند و بعد به خانه عروس می‌روند. اهالی بیدگل هم مانند مردم قمصرگاهی ممکن است گوسفند سفیدی که با بستن حنا او را زیبا کرده‌اند و آینه‌ای به پیشانی او آویخته‌اند به عنوان اسفندی برای عروس بفرستند. خانواده عروس هم خانواده داماد را برای شام دعوت می‌کنند اما از آنجایی که اهالی بیدگل اعتقاد دارند که در شب اسفند هرکس باید در خانه خودش بماند و چراغ و اجاق خانه‌اش روشن باشد، دعوت را رد می‌کند. گاهی یخدانهای محتوی اسفندی را بار قاطر می‌کنند و روی پالان قاطر یک قالیچه می‌اندازند و به گردنش زنگ می‌آویزند و یک نفر هم ساز می‌زند و به منزل عروس می‌روند. همچنین اعتقاد دارند که نباید شب و روز اسفند خانه را جارو کنند. هرکس در روز اسفند هفت تا خوردنی که اول آن سین باشد بخورد، در تابستان بر اثر خوردن هفت سین از گزند نیش عقرب در امان خواهد بود. در این شب بچه‌ها این شعر را می‌خوانند:

زاییدن گوسفنده	امشب شب اسفنده
جوزقند چه شیرینه	نارنج طرف فینه
امشب بیا برو داریم	امشب پلوپزون داریم
دو من برنج تو آب کن	خورشید خانم آفتاب کن
سرت را زیر لحاف کن.	مابخوریم تو خواب کن بعداً پاشو پلو کن

بعضی پدرها روز اول اسفند به بچه‌های خود پول یا چیزهای دیگر «اسفندی» می‌دهند.

در گبرآباد قهرود Gabr-Âbâd-e Qohrud - موقع خانه‌تکانی و رفت و روب اگر ظرفی از آنها بشکنند، عقیده دارند که تا آخر سال روز خوش نخواهند دید. در شب اسفند هرکس گاو و گوسفند شیرده داشته باشد، ماست و پنیر درست می‌کند و برای کسانی که ماست و پنیر ندارند می‌فرستند. در این شب، بچه‌ها و جوانها یک کیسه برمی‌دارند و طناب به آن می‌بندند و با کیسه‌ای که به آن طناب بسته‌اند، به در خانه اهالی می‌روند و طوری وارد خانه می‌شوند که کسی آنان را نبیند. آن وقت کیسه را داخل اتاق می‌اندازند و در اتاق را محکم نگه می‌دارند که باز نشود. صاحبخانه یک چیز خوردنی در کیسه‌شان می‌اندازد. آنگاه کیسه را تکان می‌دهد. صاحب کیسه فوری کیسه را می‌کشد و فرار می‌کند تا صاحبخانه او را نبیند و نشناسد. معتقدند آن چیزی که گرفته‌اند، شگون دارد و چیزهای خوردنی آن را به هر مریضی بدهند فوری خوب می‌شود و شفا می‌یابد. اعتقاد دارند که باید روز اول اسفند هندوانه بخورند. کسانی که در همین سال، نوزادی دارند روز اول اسفند، باقلا و سنگک و عدس می‌پزند و به هفت خانه می‌دهند و معتقدند تا هفت سال به این نوزاد اذیت و آزاری نمی‌رسد.

در مرق Maraq - در شب اسفند حتماً پلو و خورشهای رنگارنگ درست می‌کنند و از آن برای کسانی که فقیر هستند و وسعشان نمی‌رسد که در شب اسفند پلو بپزند می‌فرستند. بعد از خوردن شام، فال حافظ می‌گیرند و پیشامد احوال خود را از خواجه حافظ می‌پرسند. کسی که فال حافظ می‌گیرد، باید برای تمام اهل خانه تفأل بزند و فال بگیرد و نتیجه فال هرکس را هم به خودش بگوید. بچه‌ها در شب اسفند این شعر را می‌خوانند:

امشب شب اسفندیه	امشب شب خوشبختیه
امشب پلویزون داریم	امشب مرغی بریون داریم
فردا اسفند بیار داریم	فردا اسفند بیار داریم

کسانی که نامزد دارند، دو روز به اسفند مانده به کاشان می‌روند و مقداری پارچه، یک

جفت کفش، مقداری صابون، دو کیسه حنا، دو من سبزی آش و سبزی خوردن، نیم من حلوا و یک صندوق پرتقال می‌گیرند و هرکدام را در ظرف مسی سفید کرده می‌گذارند و چند تا مجمعه می‌گیرند و روز اسفند همه اینها را می‌دهند به چند نفر که به خانه عروس ببرند. سلمانی محل در جلوی آنها یک آینه و یک گلاباش به دست می‌گیرد و پیشاپیش به طرف خانه عروس راه می‌افتد و اگر کسی سر راهش در آمد، اول یک صلوات می‌فرستد و بعد در کف دست او گلاب می‌ریزد. در این وقت مردم بالای بام خانه‌شان می‌روند و مشغول تماشای خوانچه‌ها می‌شوند. گاهی پیشاپیش کسانی که اسفندی به خانه عروس می‌برند، فقط یک پسر بچه حرکت می‌کند که یک منقل پر از آش به دست دارد و گاه‌گاه در آن «اسفند» می‌ریزد. کسانی که اسفندی می‌برند، به در خانه عروس که می‌رسند یک نفر از خانواده عروس، دم در، اسفند در آتش می‌ریزد. مجمعه‌ها را در خانه عروس زمین می‌گذارند و به مادر عروس می‌سپارند. مادر عروس هم قدری شیرینی و پول به رسم انعام به آنان می‌دهد. اگر سر ظهر باشد، ناهار را در خانه عروس می‌خورند و موقع رفتن هم انعامشان محفوظ است. روز اول اسفند بچه‌ها که به مدرسه می‌روند، برای مستخدم مدرسه‌شان پول یا جوز قند، گردو و برنج اسفندی می‌برند.

در برزوک Barzok یک روز پیش از اسفند، کسانی که نامزد دارند، باید یازده مجمعه تهیه کنند و در هرکدام چیزی بگذارند. در اولی یک جفت کفش، یک قواره پارچه پیراهنی و یک جفت جوراب. در دومی یک کله قند و یک جعبه شیرینی، در سومی دو من برنج. در چهارمی دو من لوییا. در پنجمی دو من نخود. در ششمی یک دیگ ماست. در هفتمی یک ظرف پنیر. در هشتمی یک من حلوا. در نهمی سبزی خوردن و سبزی آش. در دهمی بادام و گردو. در یازدهمی ترشاله (برگه) و کشمش و جوز قند. باید روی این یازده مجمعه را یازده تا چارقند مشمش رنگ و ارنگ بیندازند. و یازده زن جوان که هم قد و قامت باشند، روی سرشان بگیرند و به ردیف و پشت سر هم به خانه عروس ببرند. نزدیک خانه عروس که می‌رسند، مادر دختر در یک منقل که روی سینی کوچکی گذاشته‌اند، برایشان اسفند دود می‌کند و می‌گوید: «بترکد چشم حسود». یازده زن جوان می‌گویند: «ان شاء الله». و با هم هلله می‌کنند و مجمعه‌ها را می‌برند به خانه عروس و

می‌گذارند در اتاقی که از روز قبل برای این کار آماده کرده‌اند. زن‌ها چای و شیرینی می‌خورند و مبارک باد می‌گویند و برمی‌گردند به خانه‌هایشان. در موقع رفتن، مادر عروس به هرکدامشان مقداری شیرینی می‌دهد. مادر عروس هدیه دامادش را بعد از ظهر روز اول اسفند تقسیم می‌کند و برای همسایه‌ها و قوم و خویش‌ها و دوستان می‌فرستد. اگر شب اول اسفند برف بیارد، باید داماد برود برف بام خانه نامزدش را پارو کند. وقتی که از بالای بام پایین می‌آید، مادر عروس بشقاب آجیل در کیسه دامادش می‌ریزد. اهالی برزوک هم اعتقاد دارند که روز اسفند نباید خانه را جارو کنند چون شگون ندارد و خیر و برکت از خانه می‌رود و منزلشان را مورچه ور می‌آورد.

در سینقان اردهال Sineqân-e Ardehâl - رسم است که باید مردم در شب اسفند چلو و خورش اسفناج بخورند. در روز اسفند هم اهالی باید آتش همه چیز که معروف به آتش هفت سین است بخورند. این آتش را از ماش و عدس و جو پوست‌کنده، نخود و لوبیا، مغز گردو، ترشاله، چغندر و پیاز داغ درست می‌کنند. اما هفت سین آتش از این قبیل است: سبزی، سنگک، سیرابی، سنجد، سیر، سرکه، اینها را در دیگ بزرگ گلی می‌ریزند و بار می‌کنند و می‌پزند و ظهر اسفند می‌خورند. حتی به بچه‌های شیرخواره هم یک قاشق از این آتش می‌دهند. چونکه اعتقاد دارند خوردن آن شگون دارد. کسانی هم که نامزد دارند باید برای نامزدشان اسفندی بفرستند. اسفندی عبارت است از: چند قواره پارچه، مقداری برنج، روغن، شیرینی، اسفناج. این چیزها را در یک مجمعه می‌گذارند و با ساز و دهل به خانه عروس می‌فرستند.

در نیاسر Niyâsar هم اعتقاد دارند که یکی دو روز قبل از اسفند باید خانه‌هایشان را بروبند و تمیز کنند و روز اسفند نباید کسی خانه‌اش را جارو بزند. چرا که این روز را برای جارو زدن نحس می‌دانند و می‌گویند خانه مورچه ور می‌آورد. همچنین معتقدند که باید حتماً چیزهای مایه‌دار مثل ماست، پنیر، حلوا، نان، گلاب و سرکه و خلاصه هرچیز که در موقع درست کردن به مایه احتیاج دارد، در خانه و سر سفره شب اسفند داشته باشند و حتماً هم باید از آنها قدری بخورند چرا که این خوردن‌ها مایه برکت و رونق خانه در سال آینده خواهد بود. در شب اسفند باید هرکسی در خانه خودش باشد و چراغ

خانه‌اش روشن باشد. اگر شب اسفند، چراغ خانه‌اش روشن نباشد، خانه، اهل خانه را نفرین می‌کند و دیگر ساکنان آن روی خیر و خوشی نخواهند دید. وجه تسمیه اسفند یعنی سرما باید چنان زیاد باشد که بوته اسفند که در کوه سبز می‌شود بتواند بر اثر سرمای زیاد و ترکیدن سنگها از وسط سنگ بیرون بیاید و برای همین هم هست که می‌گویند بوته اسفند بر اثر ترکیدن سنگها بیرون می‌آید و با سوختن در آتش مکافات اینکه سنگها را ترکانده و بیرون آمده، پس می‌دهد. یعنی اگر بوته به کمک یخ، سنگ را می‌شکند، آتش هم او را می‌سوزاند و خاکستر می‌کند. دیگر اینکه حمامی و سلمانی آبادی باید در روز اسفند به خانه اهالی ده بروند و ضمن سلام و احوالپرسی و خوردن چای و شیرینی و گفتن مبارک باد، اسبندی خودشان را دریافت کنند. این رسم به بهمنی و اسفندی معروف است. کسانی که نشانده^۱ دارند در شب یا روز اسفند برای نامزدشان «اسفندی» می‌فرستند. اسفندی را که عبارت است از شیرینی و برنج و حنا و صابون و ماهی و یک قواره پارچه گران قیمت و حلوا و چیزهای دیگر، پیرمردی از نزدیکان داماد به ترتیب توی یک مجمعه می‌چیند و بعد روی آن را با یک پارچه نازک می‌پوشاند و آن را روی سر حمامی ده می‌گذارد و زنهایی که با داماد خویش و قوم هستند، دنبال حمامی راه می‌افتند. در راه زنهای قیه^۲ می‌کشند و پسرکها شوا^۳ می‌زنند و درحالی که می‌خوانند و می‌رقصند به نزدیکی خانه عروس می‌رسند. خانواده عروس که منتظر اینان هستند فوری بزرگتر خانه، گلاباش به دست پیش می‌آید و یک نفر هم اسفند دود می‌کند و همگی به پیشواز آنها می‌روند و به آنها می‌گویند: «خوش آمدید، قدمتان روی چشم». در این وقت یکی از افراد خانه عروس یک تخم مرغ را که قبلاً نظربندی کرده‌اند به سردر خانه پرتاب می‌کند. بعد مجمعه را به داخل خانه عروس می‌برند و قیه می‌کشند و شوا می‌زنند و بز و بکوب حسابی به پا می‌کنند. بعد از خوردن چای و شیرینی خداحافظی می‌کنند و می‌روند.

در نشلج Nešalj رسم است که شب اسفند در سفره‌ای که می‌گسترند هفت تا

۱. نامزد.

۲. Qiyyê = لی لی کردن تهرانی‌ها و کل Kel زدن شیرازی‌ها.

۳. Ševâ = شاباش.

خوردنی هم باشد که اولش سین داشته باشد، مثل سیر و سرکه و سماق و سبزی و سیب و سنجد و سیراب و سنگلک و سراب (شیره خام و آب انگور). کسانی که نامزد دارند برای شب اسفند یک ظرف به دکان حلوایی می‌برند و در آنجا ظرف را پر از حلوای تازه و خوب می‌کنند و روی آن را هم هل و ادویه می‌ریزند. آن وقت یکی از قوم و خویشهای داماد آن را با یک قواره پارچه و شیرینی به خانه عروس می‌برد. شب اسفند همه خوشحال و خرم هستند و بگو بخند دارند و شعر و غزل می‌خوانند، یک نمونه از شعرها که می‌خوانند این است:

غم مخور دهقان که اسفند در رسید	نان خاگینه به دل‌بند در رسید
غم مخور دهقان که اسفند آمده	هفت سین امشب به کامت آمده

در این جشن و شادی هرکس هنری داشته باشد نشان می‌دهد مثلاً دخترها و زن‌ها با بشکن و خنده، پایکوبان می‌خوانند:

اسفند اومد، اسفند اومد، پس بارک‌الله	بهار میاد، بهار میاد، ای بارک‌الله
چارقد سبز ریشه‌دار، آی بارک‌الله	دختردایی مش مراد، آی بارک‌الله

در این آبادی نیز مانند تمام آبادیهای منطقه کاشان، کارفرماها برای کارگران قالیباف برنج و روغن می‌فرستند. اگر در شب اسفند کسی خواب ببیند که بلایی به ده نازل شده است، آن خواب را صبح فردا، برای مردم ده می‌گوید و مردم برای رفع قضا و بلا در روز اسفند، یک ظرفی برمی‌دارند و از تمام خانه‌های ده، چیزهایی که برای پختن آش لازم است می‌گیرند و یک روزی را برای پختن آش تعیین می‌کنند و در آن روز چند نفر به دربند «نژاد» که دربندی است در دو کیلومتری نخلج می‌روند. یک سنگی در آنجاست به نام سنگ مرتضی علی (ع). چند دیگ برمی‌دارند و در کنار آن سنگ آش می‌پزند. پس از اینکه پختن آش تمام شد، مردم آبادی هرکدام ظرفی برمی‌دارند و به آنجا می‌روند و برای خودشان آش می‌گیرند و می‌گویند: «ان شاء الله^۱ رفع بلا می‌شود». پس از آنکه آش تمام شد، یک تعزیه‌ای به نام تعزیه مرتضی علی (ع) می‌خوانند و به ده برمی‌گردند و معتقدند با این کار خطر و بلا از آنان دور می‌شود. در روز اسفند دخترها دست همدیگر

را می گیرند و شعر می خوانند و چرخ می زنند.

در آران، از ناوه، راوند، نراق، ینداش، و نوش آباد هم بیست و پنجم بهمن ماه را شب اسفند رعیتی می دانند و پنج روز به عید نوروز مانده را پنجه می گویند. در آران *Ârân* مرسوم است که در این شب باید کشمش پلو و خورش نخود و اسفناج و تخم مرغ بخورند چونکه معتقدند خوردن این غذا باعث فراوانی نعمت و برکت در سال آینده خواهد شد. اگر کسی بر اثر بی پولی برنج نداشته باشد که در شب اسفند پلو درست کند مردم برایش برنج می فرستند. مردم آران هم در شب اسفند خانه شان را جارو نمی کنند چون اعتقاد دارند خانه شان مورچه ور می آورد و برکت دانه های جو و گندم از آن خانه خواهد رفت. در این شب اگر مالجی^۱ از ظرف آنها آب بخورد، باید حداقل ده بار آن ظرف را بشویند. قبل از خوردن شام، بچه ها و نوجوانان خانواده دور هم جمع می شوند و می خوانند:

امشب شب اسفنده	زاییدن گوسفنده
نارنج طرف فینه	جوزقند چه شیرینه

کسانی که نامزد دارند در این شب برای نامزدشان در یازده مجمعه اسفندی می فرستند. در مجمعه اول لباس مخصوص عروس و زینتهای او، در دومی مقداری برنج و روغن و کشمش و چند عدد تخم مرغ رنگ کرده، در سومی یازده عدد سیب و یازده عدد انار و یازده عدد به، در چهارمی مقداری نقل و نبات و پشمک و کلوچه و نان برنجی و یک گلابپاش که در وسط شرینها گذاشته اند. در پنجمی یازده عدد کله قند و چای، که این مجمعه از همه سنگین تر است و باید آدم پرزوری ببرد. در ششمی مقداری مغز بادام، پسته، فندق، گردو، جوزقند، نخودچی، کشمش و خرما. در هفتمی مقداری حنا، صابون، سدر و کفش، در هشتمی ماست، پنیر، کشک، سرشیر که مایه زندگی است. در نهمی مقداری کاهو، تربچه، گشنیز سبز، پیازچه و کال (تره)، در دهمی آیینه و شمع، در یازدهمی پول نقره. این یازده مجمعه را یازده نفر روی سرشان می گذارند و به طرف خانه عروس راه می افتند و هرچند قدمی که می روند، همگی صلوات می فرستند تا به در خانه

عروس می‌رسند. وقتی به در خانه عروس رسیدند، نفر اول یک تخم مرغ به سر در خانه عروس می‌زند و همگی صلوات می‌فرستند. بعد داخل خانه می‌شوند. از همگی آنها در خانه عروس پذیرایی می‌کنند و انعام خوبی هم پدر عروس به ایشان می‌دهد. عروس و مادرش هم برای خانواده داماد تحفه اسفندی می‌فرستند که عبارت است از: پیراهن و شلوار و دستمال برای برادران و خواهران داماد. کلاه و چارقد برای پدر و مادر داماد و رخت و لباس هم برای خود داماد. بعضیها هم در خوانچه‌ای که برای عروس خود می‌فرستند، برنج، هندوانه، روغن، سبزیهای گوناگون، تخم مرغ رنگ کرده، پرتقال، انار، شیرینی، هندوانه، گلدان گل و ماهی می‌گذارند. اگر ماهی پیدا نشود، مرغی را می‌کشند پس از اینکه خوب آن را شستند و پاک کردند، کله مرغ را به گردنش می‌دوزند و بال و پر آن را رنگ می‌کنند و در کف خوانچه حوله بزرگی پهن می‌کنند بعد مقداری برنج می‌ریزند و دو تا کاسه روغن هم در دو طرف برنجهای می‌گذارند و آن مرغ را هم روی برنج به طور ایستاده می‌گذارند و اطرافش را هم پرتقال می‌چینند و در گوشه‌های آن هم چهار دوری پر از سبزی و پیازچه‌هایی که ریشه‌شان رنگ شده و تخم مرغهای رنگی می‌گذارند. در خوانچه دوم اسفندی عروس اشیایی چون لباس و طلا و دستبند و ساعت می‌گذارند و به حمامی محل می‌دهند که به خانه عروس ببرد و داماد هم فردا شب باید به خانه عروس برود. صبح روز اول اسفند، زنها در همان دیگی که پلو شب اسفند را پخته‌اند، بی آنکه آن را بشویند آش جو می‌پزند و برای همسایه‌ها تعارف می‌برند و این کار را دلیل همبستگی با همسایه‌های خود می‌دانند. ناهار را هم از همین آش جو می‌خورند. در ازناوه هم شب اول اسفند را جشن می‌گیرند و کسانی که نامزد دارند برای نامزدشان اسفندی می‌فرستند. این اسفندی عبارت است از: کفش، کله قند، چادر، جوراب و برنج که در یک مجمعه می‌گذارند و به زن حمامی آبادی می‌دهند که به خانه عروس ببرد. در ازناوه عقیده دارند که باید در شب اسفند آش اسفندی بپزند. این آش را با اسفناج، گندم، روغن، عدس، ماش، لوبیا، آلبالو خشکه، آلوچه خشکه، آلو خشکه، پیازداغ، نخود، لپه، شبت (شوید) و سیب اله درست می‌کنند. این آش باید در شب اول اسفند تهیه شود. صبح روز اول اسفند هرکس که این آش را پخته برای تمام همسایه‌های

خود می‌فرستد. وقتی دور هم می‌نشینند که آتش بخورند، به دست کودکی کاردی می‌دهند و می‌گویند دور اتاقها بگردد و تمام جاندارها را بکشد. آن وقت به او می‌گویند: «چی چی می‌کشی؟». کودک: «مار می‌کشم، عقرب می‌کشم». باز می‌پرسند: «دیگه چی چی می‌کشی؟». می‌گوید: «ساس می‌کشم، کک می‌کشم، مورچه می‌کشم، هر جاندارى باشد می‌کشم». آن وقت به او می‌گویند: «بکشد که خوب می‌کشی، همه‌شان را بکشد!» آن وقت همه با هم می‌گویند: «ساس می‌کشم، کک می‌کشم، مورچه می‌کشم، هر جاندارى که باشد می‌کشم». به این مراسم «انگنه^۱ بریدن» می‌گویند و معتقدند که با این کار، دیگر تا آخر سال در خانه‌شان هیچ حشره‌ای پیدا نخواهد شد. بعد از این مراسم همگی مشغول خوردن آتش می‌شوند. بعد از خوردن آتش و فرستادن چند صلوات، هندوانه می‌خورند. اگر احیاناً بعد از «انگنه بریدن» در خانه آنها مثلاً ساس پیدا بشود، یکی از ساسها را می‌گیرند و در یک سینی می‌گذارند و یک نفر سینی را برمی‌دارد و پیشاپیش می‌رود. دنبال او هم چند تا زن و دختر بچه می‌زنند و می‌کوبند و شواش می‌کشند و یک نفر هم جلو کسی که سینی ساس را می‌برد، می‌رقصد و کلاهش را به هوا می‌اندازد و بقیه هم دنبال او شادیکنان می‌روند تا لب نهر آب برسند. وقتی به لب نهر آب رسیدند، ساس را در نهر می‌اندازند و همه برمی‌گردند به خانه‌هایشان و عقیده دارند که با این کار دیگر در خانه آنها ساس پیدا نخواهد شد.

در ازناوه Aznâvê همچنین روز اول اسفند که شاگرد مدرسه‌ها به مدرسه می‌روند، برای خدمتگزاران، به عنوان «اسفندی» پول یا تخم مرغ می‌برند.

در راوند Râvand هم مراسم شب اسفندی را برگزار می‌کنند. کسانی که شاگرد هستند و استادکار دارند، برای استاد خود به عنوان اسفندی یک خروس یا یک من ماست یا مقداری تخم مرغ می‌برند. استادکار هم در عوض مقداری برنج به ایشان می‌دهد که از یک من کمتر نیست و به تناسب آن روغن خوب حیوانی می‌دهد. غذای شب اسفندشان عبارت است از: گوشت و لویا و همچنین اسفناج سرخ کرده و گوشت و آبگوشت خوشمزه‌ای است. پلو هم می‌پزند و پختنش را واجب می‌دانند. در این شب بچه‌های

خانواده بیدار و خوشحال در کنار پدر و مادر و افراد خانواده هستند چون می‌گویند شب اسفند باید خوشحال بود که تا سال آینده و اسفند دیگر خوش و خرم باشیم. باغبانها، صبح روز اول اسفند یک سنگ بین شاخه‌های درختان می‌گذارند و معتقدند که محصول درختهایشان، زیاد خواهد شد. ممکن است این کار را بچه‌ها بکنند اما به‌هنگام گذاشتن سنگ باید کاملاً ساکت و خاموش باشند. در روز اسفند مردم زیاده‌تر و بیشتر از روزهای دیگر کار می‌کنند چون عقیده دارند که غیرتی می‌شوند. در این روز مردم، باقلا، سنگک پخته، سیر، سرکه، سبزی، هندوانه و انار می‌خورند و اعتقاد دارند که از آسیب‌گزندگان چون عقرب و زنبور محفوظ می‌مانند. در روز اسفند بچه‌هایی که به مدرسه می‌روند، برای معلم خودشان اسفندی می‌برند، یک کله‌قند یا چند عدد تخم‌مرغ یا یک جعبه شیرینی. در روز اسفند باد شدیدی می‌وزد که به عقیده مردم درختها را بارور می‌کند.

در جوشقان استرک Juşqân-e Estark برای روز اول اسفند اهمیت خاصی قایل هستند و حتی آن را از روز اول عید نوروز هم گرامی‌تر می‌دارند. روز قبل مادرها بچه‌هایشان را به حمام می‌برند تا روز اول اسفند پاک و پاکیزه باشند. شب اول اسفند بچه‌ها دور هم جمع می‌شوند و دست می‌زنند و با هم می‌خوانند:

امشب شب اسفنده	زاییدن گوسفنده
نارنج طرف فینه	جوزقند چه شیرینه

در شب اول اسفند حتماً باید چلو با ماهی و خورش سبزی بخورند. صبح اول اسفند هم باید حتماً هفت سین بخورند که تا سال دیگر اول اسفند سالم بمانند. کسانی که نامزد دارند برای نامزدشان اسفندی می‌فرستند. این اسفندی عبارت است از: سبزی رنگ‌کرده که آن را نشانه خوشبختی عروس می‌دانند با پرتقال، سیب، برنج، ماهی و یک انگشتر طلا یا پارچه. اینها را توی هفت تا سینی که به آن طبق می‌گویند می‌گذارند و روی هر سینی یک چارقد تور می‌اندازند. این چارقد‌ها و روپوشها رنگارنگ است و چون مردان و خویشان خانواده داماد آنها را به خانه عروس می‌برند، منظره زیبایی دارد. البته خانواده عروس طبق معمول از آوردن‌گان طبقهای «اسبندی» پذیرایی می‌کنند و با سپاس و تشکر آنان را روانه می‌سازند.

علیرضا یوبی - کشاورز - بیدگل.

لطیفه بیدگلی - خانه دار - بیدگل.

حسین جزاوندی - پیشه ور - قمصر.

علی چاوشیان - کشاورز - نوش آباد.

حسین خادم پور - راننده - نخلج.

احمد خادمی - نوزده ساله - محصل - ازناوه.

ماشالله خبازی - کشاورز - نخلج.

علی خدابخشی مرقی - شغل آزاد - مرق.

کمال خدائی - کشاورز - ریزه.

فرح دخت درستکار - خانه دار - قمصر.

دخیل دلاکی - کشاورز - نوش آباد.

عزیزالله دلاکی - کشاورز - نوش آباد.

سید حسام الدین ذاکری - بیست و نه ساله - کارمند - به روایت از رحمت الله حیدرزاده - پنجاه ساله - کشاورز - ازناوه.

حسینعلی ذوالفقاری - کشاورز - راوند.

حسین راستگو - کاسب - قمصر.

عباس راهب زاده قمصری - دانشجو - قمصر.

سید حسن روانبخش - کارمند - فین.

شهلا سبحانی - خانه دار - بنابه روایت از نصرت سبحانی - جوشقان استرک.

غلامعلی سلمانی نیاسری - بیست و چهار ساله - کارگر بافندگی - نیاسر.

حسن شادکامی - کشاورز - خالدآباد.

مهری شاه محمدی - خانه دار - نطنز.

عباس شیشه گر - شغل آزاد - قمصر.

ماشالله صائمی - کشاورز - آران.

حسین عسکری - کارگر برق - مرق

فاطمه علی - چهل و هفت ساله - خانه دار - به روایت از عقیل مرادی - چهل و دو ساله - کارگر - برزوک.

علی عزیززادگان - پیشه‌ور - قمصر.

مرتضی غفارزاده - پیشه‌ور - قمصر.

سعید قادری - بیست و نه ساله - آموزگار - به روایت از حسینعلی غلامزاده - پنجاه و دو ساله - صباغ - جوشقان قالی.

رضا قزاق‌زاده - کارگر با همکاری حسین قزاق‌زاده - قزاق Qazâân - قمصر.

اکرم قهاری - بیست و نه ساله - خانه دار - سینقان اردهال.

حسن کرباسی - دانش‌آموز - آران.

سیدمجتبی کرمانی - آموزگار - آذران.

غلامرضا کرملی - بیست و سه ساله - کارگر نانوا - راوند.

سمیع الله محبتی - پیشه‌ور - آران.

احمد رضا محمودیان - زارع - بیدگل.

کاظم نعیمیان - شغل آزاد - بیدگل.

حسن نبیتی - کارگر - بیدگل.

فرج الله هلی - بیست و نه ساله - آموزگار سپاهی - به روایت از ماشاءالله خبازی - چهل و هفت ساله - کشاورز - شلیج.

نصرت الله یوسفی - کشاورز - نراق.

«تاریخ گردآوری از مهر ماه ۱۳۴۶ تا اسفند ماه ۱۳۵۰ خورشیدی»

شب چله گیلان

در گیلان و شهرها و روستاهای آن، شب چله را جشن می گیرند و هرکس بنا به وسع خود میوه و آجیل تهیه می کند. میوه هایی مانند لیمو و پرتقال و انار و هندوانه و آجیل از قبیل فندق و پسته و تخمه و غیره. اما اگر همه اینها هم میسر نشود، تهیه کردن هندوانه را واجب می دانند چه، معتقدند کسی که در شب چله هندوانه بخورد در زمستان زیاد سردش نمی شود. افراد خانواده در شب چله دور هم جمع می شوند و بعد از خوردن هندوانه یک نفر قصه می گوید و دیگران می شنوند. بچه ها با بازی و رقص و پایکوبی مجلس را گرم می کنند و تا نیمه شب مجلس جشن و بزم خانگی ادامه دارد. مردم گیلان عقیده دارند این شب بلندترین شب سال است و باید با شب نشینی و شب زنده داری و شاد بودن آن را کوتاه و مطبوع کرد.

مردم صومعه سرای گیلان چهل روز اول زمستان را پیلی چله یا چله بزرگ و بیست روز بعد از آن را کوچی چله یا چله کوچک و ده روز بعدی را «آفتاب برهود» و ده روز بعدش را «کچه ماشه» می نامند و معتقدند پس از پایان یافتن کچه ماشه، سرمای زمستان کاهش می یابد و کم کم بهار می رسد. در شب چله خوردن هندوانه را واجب و مفید می دانند و هندوانه هایی که محصول بوستان خودشان است، برای شب چله نگه

می دارند. از ساقهٔ برنج یا گیاهی به نام «له LEH» طناب گونه‌ای ضخیم می‌بافند که به آن «گرکه» گویند. هندوانه‌ها را با این گرکه می‌بندند و از سقف می‌آویزند تا سالم بماند و خراب نشود.

در رودسر علاوه بر آداب شب چله و برگزاری آن از طرف عامهٔ مردم، بچه‌ها و نوجوانان هر محله دسته‌های هفت هشت نفری می‌شوند و یک نفر از آنان پوستی چون پوست آهو یا پوست بره روی سر خود می‌اندازد به طوری که تمام بدنش یا قسمت اعظم تن او را بپوشاند. یک نفر هم کیسه‌ای به دوش می‌گیرد و بقیه به دنبال آهو راه می‌افتند و به در خانه‌ها می‌روند و یک نفرشان با صدای بلند این شعرها را می‌خواند:

می آهو را، را می چره	را بـچره، را بـچره
صد ته به کمتر نخوره	می آهو مرغانه خوره
پاییز کمردرد بگوده	می آهو کمردرد بگوده
تو واز بکن اریابه پیش	ای آهو جان گلهریش
ده صد تومان بیشتر دره	اریاب جیف سکه دره

بعد از خواندن این شعرها آهو پیش می‌رود و صاحبخانه که آمدن آهو را شگون می‌داند، مبلغی پول یا مقداری برنج به کیسه‌دار می‌دهد و آهو بعد از دعا و سپاس به در خانهٔ دیگری می‌رود و آخر شب آنچه به دست آمده بین افراد دسته تقسیم می‌شود.

در رشت و لاهیجان هم مانند دیگر شهرها آداب شب چله و بخصوص گستردن سفره و میوه خوردن و بالاخص خوردن هندوانه مرسوم است. علاوه بر این، شب چله شب تفأل با دیوان خواجه حافظ است.

در رودبار زیتون - انار و سیب و گلابی و هندوانه برای شب چله تهیه می‌کنند و دوستان خود را برای شب نشینی شب چله دعوت می‌کنند تا یکی دو ساعت بعد از نیمه شب بیدارند و دور هم خوش می‌گذرانند. معتقدند شب چله چون هندوانه بخورند، زمستان سردشان نمی‌شود و اگر نخورند گویند: «امسال زمستان ما را خیلی سرد می‌شود». رودبار زیتون بادخیز است و هرگاه باد برخیزد، بادی موزی و طولانی دارد. به طوری که تا چند روز ادامه دارد و به آسانی شر خود نمی‌کند و در فصل زمستان طبعاً

اذیت و آزار آن بیشتر محسوس است و همین امر موجب و موجب این اعتقاد شده است که هرگاه در زمستان باد بیاید و قطع نشود، چون فرزند اول خانواده سنگی بر روی جاروی خانه بگذارد، بزودی باد می‌خوابد.

در لاهیجان - هم مانند همه شهرها و روستاهای گیلان آداب شب چله و گسترده سفره و خوردن میوه و بخصوص هندوانه مرسوم و متداول است و بعد از خوردن شام افراد خانواده یا چند خانواده که با هم خویش و قوم هستند در یک جا جمع می‌شوند و بر گرد سفره‌ای که میوه‌های جورواجور در آن چیده‌اند نشسته به گفت‌وگو و ترانه‌خوانی و وزن و بکوب چند ساعتی را می‌گذرانند. کسانی که نامزد دارند در این شب برای همسر آینده خود «شب چله‌گری» می‌فرستند یعنی مقداری میوه چون پرتقال و لیموی شیرین و به و انار شیرین و سیب و خربزه و هندوانه و قند و چای و شیرینی و یک قواره پارچه به خانه عروس می‌فرستند. مقدار شب چله‌گری بستگی دارد به وسع داماد، کم و زیاد می‌شود اما فرستادن آن رسمی است که ترک آن موجب گله خانواده عروس و سرشکستگی خانواده داماد خواهد بود.

در شهرهای گیلان یکی از سنتهای محکم شب چله که به آن خیلی معتقدند، تفأل با دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ است، مثلاً در صومعه‌سرا و لاهیجان هرچند خانواده‌ای که دور هم جمعند، با شوق و ذوق طالب تفأل می‌شوند. یکی دو نفر از افراد باسواد مجلس فال را می‌خوانند و همه سراپاگوش شده می‌شنوند. گیرنده فال با عقیده و حرمت فراوان دیوان خواجه حافظ را به دست می‌گیرد و بعد از نثار کردن درود و فاتحه به روان خواجه می‌گوید: «ای خواجه حافظ شیرازی! تو محرم هر رازی، ما طالب یک فالیم. تو را قسم می‌دهم به شاخ نباتت که نیت فلان‌کس را روشن کن و بگو که چیست.» بعد کتاب را به دست آن آدم باسواد می‌دهد تا فالش را بخواند. خواننده فال گاهی بیتها را تفسیر و تعبیر می‌کند. هر بار سه فال متوالی می‌گیرند و قدری تأمل می‌کنند تا دوباره برای چند تن دیگر فال بگیرند زیرا عقیده دارند اگر بیشتر از سه فال در یک وهله بگیرند حافظ دشنام می‌دهد.

عروس گولی

ARUS GULEY

یکی از مراسم دیدنی و نمایش مانند محلی که هنوز هم کمابیش در آبادیهای مختلف گیلان مانند ملومه Mālome و دیگر روستاهای دیلمان و آبادیهای کوهستانی بخش سیاهکل دیلمان و لاهیجان و زیکسار Ziksâr صومعه سرا و کلکاسرای Kolkâ- Sarâ رودسر و جفرود Jafrud و خمام Xomâm و همچنین جوپشت Jupōšt لشت نشاء رشت متداول است، رسم آمدن عروس گولی یا عروس غول است که چند روز یا چند هفته به عید نوروز مانده^۱ به وسیله تعدادی از مردان و جوانان هر محل انجام می گیرد و چهار پنج روز هم طول می کشد. این دسته ها در حقیقت به استقبال عید می روند و مزده آمدن نوروز را می دهند. مردم هم منتظر آمدن آنان هستند زیرا که آمدن دسته های گولی را شگون می دانند و معتقدند قدم آنان خوب است.

درباره سابقه و علت رواج یافتن این رسم کهنه و قدیمی، مردم سیاهکل افسانه ای

۱. زمان انجام این رسم متفاوت است. در سیاهکل اواخر بهمن، در بعضی از دهات سیاهکل بیست روز به عید مانده، در زیکسار پانزده روز به عید مانده و در نقاط دیگر بین یک ماه تا بیست روز مانده به نوروز و در جفرود غروب روز آخر سال.

دارند که می‌گویند: در روزگاران پیش، در میان جنگلی که در دامنه کوهی بزرگ بوده، غاری وجود داشته است که غولی در آن زندگی می‌کرده است. در پای این کوه کلبه‌ای چوبی متعلق به مردی به نام «پیربابو» یا پیربابا بوده است. این پیربابا و اعضای خانواده‌اش در این کلبه زندگی می‌کرده‌اند و پیرمرد هر روز گاو و گوسفند خود را به چرا می‌برده. یک سال، بیست روزی به عید مانده، غول از مغاره‌اش بیرون می‌آید و از کوه سرازیر می‌شود و در پایین کوه به تماشای کلبه چوبی می‌پردازد. در همین اثنا چشمش به عروس گولک فعلی نامزد پیربابو، می‌افتد. بی‌معطلی و بی‌خبر پیش می‌رود و عروس را بغل می‌کند، به کول می‌کشد و به طرف غار می‌گریزد. پیربابو هنگامی ملتفت قضیه می‌شود که غول مثل باد صرصر گریخته و از دیده‌ها پنهان شده است و این رقابت و کشمکش عشقی همچنان ادامه دارد. به همین علت هنوز هم در مراسم عروس گولی و نمایش آن، پیربابو دقیقه‌ای از عروس غافل نمی‌شود و مرتب دور عروس می‌پلکد که مبادا غول عروسش را بردارد و پا به فرار بگذارد.

تعداد بازیکنان در آبادیهای مختلف متفاوت است ولی اعضای اصلی هر دسته عبارتند از: پیربابو^۱، پیر غول^۲، عروس، خواننده، طبال و سازچی یا داره‌زن (داریه زن) و کوله‌باری. گاهی ممکن است نوازندگان و سازچیها چند تا باشند. همچنین امکان دارد یک نفر دختر دیگر همراه عروس باشد و یک کوله‌باری دوم هم به افراد دسته افزوده شود. غالب اوقات، دسته‌ها برای رونق بیشتر، دو تا دختر دارند که اصل کاری عروس یا «نازخانم» است و دختر دوم که «کاس^۳ خانم» است و عروس را همراهی می‌کند تا تنها نباشد.

۱. Pire bâbu در زیکسار و جوپشت به کسی که این نقش را بازی می‌کند کوسه می‌گویند.

2. Pire qul.

۳. Kâs = آبی. در گیلان به مرد و زن هر دو گویند کاس آقا، کاس خانم و بیشتر به کسانی گویند که دارای چشم کبود و آبی هستند.

طرز پوشش و آرایش افراد

عروس که پسری است جوان و خوش صورت و خوش قد و قامت، لباس زنانه خوش طرح و خوش رنگ پاکیزه می پوشد و به هر دو دست زنگ دارد که در حین رقصیدن با به هم زدن انگشتان شست و وسطی زنگها را به صدا درمی آورد. آرایش صورت او درست مانند نوعروسان است. یکنگه عروس یا کاس خانم نیز چون نازخانم آرایش کرده ولی دلبرها و عشوه های اصلی به عهده عروس است.

پیرغول ابتدا صورتش را با دوده یا ماده سیاه دیگری سیاه می کند و ریش سیاه و انبوهی به صورت خود می بندد و علاوه بر لباس معمولی که بر تن دارد با ساقه برنج یا کولوش^۱ رشته ها و حلقه هایی درست می کند و در دو طرف شانه خود می آویزد و بعد هم این حلقه ها را به وسیله دو حلقه دیگر از سینه و شکم به هم وصل می کند تا شبیه جلیقه ای کاهی اما چسبیده به بدن شود. وسط دو پا و میان رانها دو تا زنگوله می آویزد که با یک حرکت ساده، زنگها به صدا درمی آیند. پیرغول به کمر و کلاه و لباس خود زنگهای بزرگ موسوم به آفتابه ای و زنگهای کوچکتر می بندد تا از دور صدای زنگها خبر رسیدن او را بدهند. وی کلاهی مقوایی یا پوستی اما بدهیبت به سر می گذارد. چند تکه نمدهم به پاها می پیچد تا شکل خود را حسابی عجیب و غریب بنماید و یک چماق نیز به دست دارد که به ته آن چند میخ کوبیده و به سر آن چرم کشیده شده است و بدنه آن با نگینهای شیشه ای قرمز زینت شده است.

پیربابو یا پیربابا هم دست کمی از پیرغول ندارد و به همان شکل و ریخت است منتها به جای ریش سیاه، ریش سفید دارد که گویای پیری او است.

سازچی یا داره زنها با طبل و نقاره یا دهل و داریه بازار بازیکنان را گرم می کنند. کوله باری هم یک کیسه بزرگ و زنبیل جادار و وسیع به دست می گیرد تا هدایا را جمع کند. گاهی غالب افراد دسته - بجز پسران دخترنما - صورتهای خود را سیاه می کنند تا ناشناخته بمانند.

۱. Koluš = ساقه های زرد رنگ برنج.

راه افتادن دسته

زمان راه افتادن عروس گولی، دم دمای غروب و سر شب است. وقتی که شب شد کوله باری، یک فانوس به دست می گیرد و پیشاپیش دسته حرکت می کند و بقیه به دنبال او به راه می افتند تا به در اولین خانه برسند. طبل چی طبل را به صدا درمی آورد تا اهل خانه و همسایگان، متوجه آمدن آنها بشوند. بعد از آن سازچها صدای سازهای خود را بلند می کنند و پیرغول و کوسه یا پیربابو و عروس، شروع به رقص و پایکوبی می کنند. پیرغول و پیربابو در موقع رقصیدن، چوبدستیهای خودشان را به هم می کوبند و این شیرینکاری، رمزی است از رقابت آن دو نفر در عشق نازخانم. بعضی وقتها هم پیرغول به عروس نزدیک می شود و چنان وانمود می کند که می خواهد او را به دوش بگیرد و از معرکه به در ببرد؛ ولی به محض اینکه دست به او می زند، پیربابو یا کوسه با چوبدستی به غول حمله می کند و عروس را از دست او می رهاوند و دوباره به رقصیدن ادامه می دهد. شیرینکاریها و اداهایی که برای نشان دادن این رقابت عشقی صورت می گیرد، بستگی زیادی به استعداد بازیگران دارد به طوری که اگر مستعد و ورزیده باشند، حرکات و سخنان این دو و عشقبازی آنان با نازخانم، بینندگان را از خنده بی تاب می کند.

داریه زن هم در این میان ساکت نمی ماند و نباید ساکت بماند بلکه در ضمن زدن داریه شعرهای بازی را می خواند و بقیه افراد دسته و همچنین جمعیت تماشاچی و جوانان و بچه های آبادی با دست زدن وی را همراهی می کنند و برگردان اشعار را همه با هم می خوانند. این اشعار در آبدیهای مختلف تفاوت می کند ولی مضمون اصلی آنها یکی است. مثلاً در سیاهکل این اشعار خوانده می شود:

Qulâ bidinâ qulâ	غولا بیدینا غولا
Qule Kalle bušun gurâ	غوله کله بوشون گورا
Qule kamar bijir tulâ	غوله کمر بیجیر تولا

«دسته جمعی» نوروز مبارک بی، سال نو مبارک

Nôruz mobâarak bi sâl-e nô mobâarak

Kâs xânom biya biya	کاس خانم، بیه بیه
Nâz xânom teram biya	ناز خانم ترم بیه
Xonxâzan birun biya	خون خازن ^۱ بیرون بیه

نوروز مبارک بی، سال نو مبارک

Ey qule-ye širâzi	ای غولۀ شیرازی
Biya meydân bukon bâzi	بیه میدان بوکون بازی
	مانند سگ تازی Mânand-e sag-e tâzi

نوروز مبارک بی، سال نو مبارک

Siyâ asbey muje dašte	سیا اسبی موجه دشته
Pâlân bigite pušte	پالان بی گیته پوشته
Pelâ dokonin tašte	پلا دکونین طشته
Mi rafiqâne vašte	می رفیقانه وشته

نوروز مبارک بی، سال نو مبارک

Pir-e mârey nište Kašše	پیر ماری نیشته کشه
Be ham zane âtaše	به هم زنه آتشه
Gâz giri pici guše	گازگیری پیچی گوشه

نوروز مبارک بی، سال نو مبارک

Ey xone xây-e man	ای خونه خوای من
Dare-e vâkon barâ-ye man	در واکن برای من
Bârân bâriye nam nam	باران باریه نم نم
Tar šod kolâ-ye man	ترشد کلای من

نوروز مبارک بی، سال نو مبارک

In xâne be ân xâne	این خانه به آن خانه
Mirzâ malek-e xâne	میرزا ملک خانه
Morqâne cehel dâne	مرغانه چهل دانه
Dâdam mi rafiqâne	دادم می رفیقانه

نوروز مبارک بی، سال نو مبارک

Leyli bar sar-e dâre	لیلی بر سر داره
Gâlêš bar sar-e xâle	گالش بر سر خاله
Boz gâlêš ce xošhâle	بزگالش چه خوشحاله

نوروز مبارک بی، سال نو مبارک

Pire mârey vire vire	پیرماری، ویری ویری
Ti sagey mere giri	تی سگی مرگیری
Ye tâ zanemâ miri	یه تا زنما میری
Une gonâhi mere giri	اونه گناهی مرگیری

نوروز مبارک بی، سال نو مبارک

در اینجا عروس و پیرغول چند دقیقه‌ای با رنگ داریه می‌رقصند. بعد ضرب آهنگ عوض می‌شود و آنها آهنگ جدیدی می‌خوانند (این آهنگ تازه و در حدود پنج شش سال است که رواج یافته و ما برای حفظ امانت نقل می‌کنیم) و بقیه با هم می‌گویند

۲

Hâli xâl beşkene bumbâ humbâ hâli quncê	هالی خاله بشکنه بوم با حالی غونچه
Ti dombâl-e bigitê sar gâleş vâce	تی دنباله بیگیته سرگالش وچه
I fuzuliâ nukon tu mara borde manni	ئی فوضولیا نوکن تو مره برده منی
Emsâl mi nân jekâ gel borde manni	امسال می نان جکا گل برده منی
De gute mannim	د گوته منیم
Ŝô xote mannim	شوخته منیم
De morde mannim	د مرده منیم
Âftâbe ô sangine jor borde mannim	آفتابه او سنگینه جور برده منیم
Cin cin tommân dukudi tere borde mannim	چین چین تمان دوکودی تر برده منیم
Telârka jor bušom šišey be šišey	تلار که جور بوشم شیشی به شیشی
Toro ti yâr ništi bin telâre guşey	تورو تی یار نیشتی بین تلار گوشی
Elâhi beşkene telâre guşey	الهی بشکنه تلار گوشی
Ti yâre juney part babun bakke mi kaşey	تی یار جونی پرت ببون بکه می کشی
De gute mannim	د گوته منیم
Ŝô xote mannim	شوخته منیم
Mi maşde mârâm	می مشد مارام
Berenj-e Târem	برنج طارم
Berenj-e babinam arusi dâram	برنج بینم، عروسی دارم
Ter xone bâram	تر خونه بارم
Telâre sar banişam pâ bâzi dâram	تلار سر بنیشم پا بازی دارم

Feštâle mâšîn	فشتاله ماشین
Amo banišim	امو بنیشیم
Camxâle bašim	چمخاله بشیم
Sar arre bašim	سراره بشیم
Alvâr betâšim	الوار بتاشیم
Taxte bekašim	تخته بکشیم
Šeme bâlâxânê bâ darvâzê banim	شم بالاخانه با دروازه بنیم
Šeme pâ'in xâne bâ darbace banim	شم پایین خانه با دریچه بنیم
Docarxe sevâr	دوچرخه سوار
Ti çerxo oy beni biâ bešim nâhâr	تی چرخ اوی بنی بیا بشیم ناهار
Candi mo pust bakanem i perdexâl	چندی مو پوست بکنم ئی پردخال
I dâne kâqaz hâdâ bum boland bâlâre	ئی دانه کاغذ هادا بوم بلند بالاره
Bolnad bâlâ nokude ti dele kâre	بلندبالا نوکوده تی دله کاره
De gute mannim, Šô xote mannim	دگوته منیم، شوخوته منیم
Mi mašde-e leylâ, dandân-e telâ	می مشدلیلا، دندان طلا
Bafarmâ bâlâ, Ti hâl mi hâlâ	بفرما بالا، تی حال می حالا؟
Do carxe zangi	دوچرخه زنگی
Jorâb-e rangi	جوراب رنگی
Ti jorâba bakan mutâ bukonam	تی جورابه بکن موتا بوکنم
Bušu bargard bukon ti pâ dukonam	بوشو برگرد بوکن تی پا دوکنم
Mi hâji deter	می حاجی دتر
Ca'ti bâqe sar	چأتی باغ سر
Baktim sarbesar	بکتیم سربه سر
Bukodi dard-e sar	بوکودی درد سر
Tere bedâm qors-e sar	تر بدام قرص سر

Su mâte bârân bebârestê mu nabun tar	سومايه باران بيارسته مونون تر
Hamey xoney niştan mu mālâni var	همی خونی نیشن مو مالانی ور
Muxwâsti ci bukonam i cârtâ mâte	موخواستی چی بوکنم ئی چار تا ماله
O jire sabzey binişam bigiram ti bâley	او جیر سبزی بینیشم بیگیرم تی بالی
Nil baze dasmâl	نیل بز دسمال
Piş dari mu donbâl	پیش دری مو دنبال
Candi zanam bâl	چندی زنم بال
Bâl bu bu xaste	بال بو بو خسته
Harke mi yâr-e barey şâbâd buxusey	هرکه می یاره بری شاباد بوخوسی
Mi naşkan kêse	می نشکن کاسه
Mere ci xoş bemâ ti kaca râsta	مره چی خوش بوما تی کچه راسته
Mi naşkan quri	می نشکن قوری
I dâne tâze yâr bigitam ti çeşme kuri	ئی دانه تازه یار بیگیتم تی چشم کوری
De gute mannim	دگوته منیم
Şô xote mannim	شوخته منیم

در اینجا باز ضرب آهنگ تغییر می‌کند و ترانه جدیدی خوانده می‌شود که بعد از هر مصراع همه با هم می‌گویند ایشالا^۱

Işâllâ

I šab bušum kunus kalâ	ئی شب بوشوم کونوس کلا
Kunus bacem i var vara	کونوس بچم ئی ور وره
Biyârdme me yâre piš benem	بیاردمه مه یاره پیش بنم
Mi yâr mere locce beza	می یار مره لوچه بزه
Mi gule dime mâcce beza	می گول دیمه ماچه بزه
Išâllâ išâllâ xwošey	ایشالا ایشالا خوشی
Numzad bâzi duzdi xwošey	نومزد بازی دوزدی خوشی
Âbrâr bedâne mere kušey	آبرار بدانه مره کوشی
Qorbân-e ti cešm-e gušey	قربان تی چشمه گوشی
Hâ kijâ bišim tîrši binim	ها کیجا بیشیم ترشی بینیم
Dasmâl-e câr guše binim	دسمال چارگوشه بینیم
Hâ kijâ bišim qalâkuti	ها کیجا بیشیم «قلاکوتی»
Ti sara zanam hali titi	تی سره زنم هلی تی تی
Mahala muti mer noguti	محلّه موتی مر نوگوتی
Hâ kijâ mere hâlâkudi	ها کیجا مره هالاکودی
Dâne bedey delâkudi	دانه بدی دلاکودی
Turši bedey talâkudi	تورشی بدی تلاکودی
Lagad bezey durâkudi	لقد بزی دوراکودی
Pâmâl bedey bonâkudi	پامال بدی بناکودی
Hâ kijâ bišim tâ rudbone	ها کیجا بیشیم تا رودبنه
Bicâse pelâ panir bone	بیچاسه پلا پنیر بونه
Hâ kijâ bišim tâ amalaš	ها کیجا بیشیم تا املش
Yettâ sar-o dutâ bâleş	یتا سر و دوتا بالش

Hâ kijâ ti hâl mi hâl sar	هاکیجا تی حال می حاله سر
Tu vâz bukon mi bâle sar	تو وازیوکن می باله سر
Har do bišim telâre sar	هر دو بیشیم تلاره سر
Har do bišim kelâvone	هر دو بیشیم کلارونه
Mi tere hâdam pelâboney	می تر هادم پلابونی
Tu buxuri bâ ti naney	تو بوخوری با تی ننی
Badim mi sage lâb bukod	بدیم می سگه لاب بوکد
Badim mi dar sedâ bukod	بدیم می در صدا بوکد
Badim šarif darun bemâ	بدیم شریف درون بما
Sarif bušon lâhâf-e bun	شریف بوشون لاحاف بون
Šarif bedâ bum qul quli	شریف بدابوم قول قولی
Šarif nukude vil vili	شریف نوکوده ویل ویلی
Ey vâz mi sandoq-e keli	ای وای می صندوق کلی
Pirhan vigiram gol goli	پیرهن ویگیرم گل گلی
Dasmâl vigiram mil mili	دسمال ویگیرم میل میلی
Yettâ mi arus jâneše	یتا می عروس جانشه
Yettâ mi tâvus jâneše	یتا می طاووس جانشه
Arus ki še	عروس کی شه؟
Pire bâbuše	پیر بابوشه
Pire bâbu zahmat bekešey	پیر بابو زحمت بکشی
Šabân bi xâbi bekešey	شبان بی خوابی بکشی
Cešm entezâri bekešey	چشم انتظار بکشی
Ruz biqarâri bekešey	روز بی قراری بکشی
Arus bišim	عروس بیشیم
Mi râh dure	می راه دوره

Varfe tule	ورفه توله
Ter raqs dare	تر رقص دره
Mer xô dare	مر خو دره
Be arusi pesar-e xon xâzan	به عروسی پسر خون‌خازن ^۱

برگردان فارسی اشعار

۱

غول را ببین، غول را، کله غول بگور برود تا زیر کمر غول گل و لجن است
 نوروز مبارک باد، سال نو مبارک
 کاس‌خانم^۲ بیا بیا نازخانم تو هم بیا زن صاحبخانه، بیرون بیا
 نوروز مبارک باد، سال نو مبارک
 ای غول شیرازی بیا میدان بکن بازی مانند سگ تازی
 نوروز مبارک باد، سال نو مبارک
 اسب سیاه دشت را می‌پیماید پالان پشت او را زده است توی طشت پلو بریزید
 رفقای من گرسنه‌اند
 نوروز مبارک باد، سال نو مبارک
 مادر پیر کنار آتش است آتش را به هم می‌زند گوش گربه را گاز می‌گیرد
 نوروز مبارک باد، سال نو مبارک
 ای صاحبخانه من در را برای من باز کن باران نم‌نم می‌بارد کلاه من تر شد
 نوروز مبارک باد، سال نو مبارک

۱. Xon Xâzan = زن صاحبخانه.

۲. Kâs = آبی. در گیلان به مرد و زن هر دو گویند کاس‌آقا، کاس‌خانم و بیشتر به کسانی گویند که دارای چشم کبود و آبی هستند.

این خانه به آن خانه میرزا ملک خانه تخم مرغ چهل دانه دادم به رفیقانم
 نوروز مبارک باد، سال نو مبارک
 لیلی بالای درخت است چوپان روی شاخه است چوپان بز چه قدر خوشحال است
 نوروز مبارک باد، سال نو مبارک
 مادر پیر، بلند شو بلند شو سگ تو مرا می گیرد یکی می زنم می میرد
 گناه او مرا می گیرد
 نوروز مبارک باد، سال نو مبارک

آهنگ پایکوبی

۲

شاخه گوجه را با غنچه هایش شکسته ام دنبال تو را پسر رئیس چوپانان گرفته است
 این فضولها را نکن تو نمی توانی مرا بببری امسال آرزویم را به خاک نمی بری
 نمی توانم بگویم شب نمی توانم بخوابم دیگر نمی میرم
 آب آفتابه سنگین است، نمی توانم بالا ببرم تنبان چین دار پوشیدی نمی توانم تو را ببرم
 پله پله رفتم بالای تالار تو و یارت گوشه تالار نشسته بودید
 الهی گوشه تالار بشکند یار جوان تو بیفتد در بغل من
 نمی توانم بگویم شب نمی توانم بخوابم
 مشهدی محرم من برنج طارم من
 برنج را ببرم، عروسی دارم تو را به خانه بیاورم
 بالای تالار بنشینم برقصر [توی] ماشین خط «فشتال» (نام دهی است)
 همه بنشینیم برویم به چمخاله (محلای کنار دریا)
 الوار بتراشیم تخته بکشیم

برای اتاق بالای تو در بگذاریم برای اتاق پایین تو دریچه بگذاریم
 نمی توانم بگویم شب نمی توانم بخوابم
 ای دوچرخه سوار! دوچرخه ات را بگذار گوشه ای تا بروم ناهار بخوریم
 چه قدر من این پرتقال را پوست بکنم
 یک کاغذ دادم به بلندبالایی بلند بالا کار دل تو را نکرد
 نمی توانم بگویم شب نمی توانم بخوابم
 مشهدی لیلای من دندان طلایی
 بفرما بالا حال و احوالت [چه طور است؟]
 دوچرخه زنگی [زنگدار]
 جورابت را بکن تا من آن را پاک کنم جوراب رنگی
 دختر حاجی من برو برگرد تا پایت را بپوشم
 در کنار هم بودیم در باغ چای
 قرص سردرد به تو دادم سردرد گرفتی
 همه در منزل نشسته اند و من پیش چهار پایانم هستم سه ماه باران بارید و من تر نشدم
 من این چهار تا اسب را چه می خواستم بکنم
 آن پایین روی سبزه بنشینم و بال تو را بگیرم
 آی دستمال نیل زده! [ای کسی که دستمال آبی داری]
 تو جلوی و من دنبال چه قدر بال بزنم
 بال خسته شد هرکس یار مرا بگیرد، برود شاه آباد بخوابد
 کاسه نشکن من چه قدر از موی تو خوشم می آید
 قوری نشکن من به کوری چشم تو یک دلبر تازه گرفتم
 نمی توانم بگویم شب نمی توانم بخوابم

شبی رفتم به باغ ازگیل	دامن دامن ازگیل چیدم
آوردم پیش دلبرم گذاشتم	یارم چپ چپ به من نگاه کرد و...
ایشالا ایشالا ^۱ خوش است	...
...	...
ای دختر برویم ترشی بیندازیم	دستمال چهار گوشه بیندازیم
ای دختر برویم بالای تپه‌ها	من به سر تو گل گوجه بریزم
در محله می‌گشتی و به من نگفتی	...
دانه دادی دلم را بردی [یا دانه خال خود مرغ دلم را اسیر کردی] ترشی فروختی و	تلخی کردی
لگد زدی، و دور کردی	مرا پامال دیدی، له کردی
ای دختر برویم تا رودبنه (محلی است)	با پلو سرد و لقمه پنیر
ای دختر برویم تا «املش»	یک سر و دو بالش
ای دختر حال تو حال منست	...
هر دو برویم سر تالار	هر دو برویم آشپزخانه
من به تو لقمه پلو بدهم	تو بخوری با مادرت
دیدم سگ من عوعو کرد	دیدم درم صدا کرد
دیدم شریف تو آمد	شریف رفت زیر لحاف
شریف را قلقلک دادم	شریف وول نخورد
ای وای کلید صندوقم	پیرهن می‌گیرم گل دار
دستمال می‌گیرم خط‌دار	یکی برای عروس جانم
یکی برای طاووس جانم	عروس مال کی است؟... مال پیربابو است
پیربابو زحمت کشید	شبهای بی‌خوابی کشید

چشم انتظار کشید	روز، بی‌قراری کشید
عروس، بروم	راه من دور است
برف و گل است	تو رقصت می‌آید
من خوابم می‌آید	عروس پسر بانوی خانه!

وقتی خواندن اشعار تمام شد نوبت جمع کردن خورده‌ها و تحفه‌های صاحبخانه می‌رسد. در اینجا باز هم پیرغول و پیربابو یا کوسه شیرینکاریهایی می‌کنند و به طریق خاصی صاحبخانه را متوجه می‌کنند که وقت رفتن است. این شگردها و شیرینکاریها گوناگون است مثلاً در زیکسار صومعه‌سرا غول از میدان بازی بیرون می‌رود، یک کندهٔ هیزم پیدا می‌کند، به دوش می‌گیرد و می‌آورد پهلوی کوسه یا پیربابو به زمین می‌اندازد و خودش مشغول رقصیدن می‌شود و این کار نشانه‌ای از قدرت و زورمندی غول است و می‌خواهد بگوید حاضرم با هم زورآزمایی کنیم. کوسه از موقعیت استفاده می‌کند و دست عروس را می‌گیرد و فرار می‌کند و در گوشه‌ای پنهان می‌شود. بعد از چند لحظه غول متوجه اوضاع شده، از شدت اندوه و غصه بیهوش می‌شود و روی زمین می‌افتد. عروس رقص‌کنان از مخفی‌گاه بیرون می‌آید و دامن شلوار خود را به صورت او می‌مالد. غول همین‌که بوی عروس به مشامش می‌رسد، به هوش می‌آید ولی تا می‌آید بلند شود عروس خود را دوباره مخفی می‌کند. غول از جا بلند می‌شود، نگاهی به دور و بر خود می‌کند و چون عروس خانم را نمی‌بیند، غصه‌دار و ناراحت رو به نوازنده و سازنده می‌کند و می‌گوید:

- «آی استا!»

سازنده جواب می‌دهد:

- «چی؟ چرا فریاد می‌زنی؟ چه خبر شده؟ مردم را بیدار کردی! مگر دیوانه شده‌ای؟»

- «نمی‌دانم امشب کی «نازخانم» را دزدیده؛ استا! بلایی به سرم آمده که خبر نداری.»

- «بگو ببینم نازخانم تو چه جوری بود؟»

- «سیاه است، رنگ به رنگ است، صورت او سیاه است، یکی به کول داشت یکی به

بغل، هشت تا (بچه) هم از دنبال می‌کشید^۱. تو بمیری استا! به جان داریه زن به مرگ کوله‌باری و خرکش؛ با همه این حرفها باز هم نازخانم من دختر (باکره) بود.» استا می‌گوید:

- «اگر تو از «خان‌خا»^۲ برای من مشتلق و مژدگانی گرفتی، من نازخانم تو را پیدا می‌کنم» در این موقع غول پیش صاحبخانه می‌آید و با شیرین‌زبانی برای استا مژدگانی و شیرینی یا هدیه طلب می‌کند. خان‌خا هم مقداری برنج با چند تا تخم مرغ یا مبلغی پول به او می‌دهد. غول هم همه آنها را برای استا می‌آورد و عروس را تحویل می‌گیرد و بعد به طرف خانه دیگر به راه می‌افتد و در پایان هرچه که جمع شده به‌طور مساوی بین خود قسمت می‌کنند. نکته قابل توجه اینکه اگر در بین راه دو دسته از «عروس گولی»‌ها به هم برخورد کنند، دسته قویتر سعی می‌کند به هر بهانه که شده با دسته ضعیف‌تر گلاویز شود و در صورت بروز دعوا و زد و خورد، کوله‌باری را می‌گیرند و هرچه که همراه دارد از چنگ او بیرون می‌آورند. اما اگر کوله‌باری زرنگ باشد فوری فرار می‌کند و الا دسته ضعیف‌تر که مغلوب شد، حساب کوله‌باری هم معلوم است.

۱. در متن ما ترجمه فارسی این جمله‌ها است که آمده: علاییدی، چولاییدی، آن صورت سیاه‌دی، ایتاب‌کول داشتی، ایتا بکشه، هشتا جی دمبا فاکشه.

Alâyadi, Culâyadi, An surat Siyâhadi, itâ bakul Dâšti, itâ bakaša, haštâ jidombâ fâkoša.

۲. Xânâ = صاحبخانه.

یادداشت

بعضی از دسته‌ها بازی را به این صورت به پایان می‌رسانند که بعد از تمام شدن اشعار و خواندن آنها و رقصیدن آنها، پیربابو به پیرغول می‌گوید: «برویم...» ولی پیرغول جواب نمی‌دهد. پیربابو می‌پرسد: «چرا جواب نمی‌دهی.» پیرغول می‌گوید: «می‌گاز کره.»^۱ پیربابو می‌گوید: «چرا؟» پیرغول اشاره‌ای به صاحبخانه می‌کند و می‌گوید: «چونکه کاس خانم و نازخانم آمدند منزل من مهمانی؛ من رفتم روی درخت بادمجان، بادمجان بچینم افتادم دندانم کرشد.» پیربابو می‌گوید: «خوب حالا خوب نمی‌شه؟» پیرغول جواب می‌دهد: «چرا، ولی «خون‌خازن»^۲ باید هفت حلب برنج، هفت عدد تخم مرغ، هفت دست لباس و مقداری پول به من بدهد تا خوب شود.» در این موقع زن صاحبخانه هرچه که دستش برسد به کوله‌باری می‌دهد. آنها هم خوشحال به طرف خانه دیگر به راه می‌افتند.

آنچه در قسمت آخر متن آمده و آنچه اینجا خواندید، نمونه‌هایی است از شیرین‌زبانیهای بازیکنان دسته که ممکن است مضمون آنها تغییر کند و به صورتهای دیگری بیان شود.

میرآقا آقایی - سیاهکل.

قاسم بخشی جفرودی - جفروود بندر - انزلی [پهلوی].

رضا حیدری - با همکاری علی شفیعی - دهات سیاهکل.

پيله آقاي شريفی - کلکاسرا - رودسر - گیلان.

هیبت‌الله داداشی زیکساری - بیست و یک‌ساله - محصل - زیکسار صومعه‌سرا.

دکتر عطاءالله فریدونی - سی و نه‌ساله - پزشک - به کمک امیدعلی بی‌گناه - کشاورز اهل ملومه Mälome

از دهستانهای کوهستانی دیلمان بخش سیاهکل لاهیجان.

۱. Mi Gâz kara = دندانم کر است، از تعبیرهایی است که برای خوشمزگی ادا می‌شود و رنه معلوم است که دندان کر نمی‌شود.
۲. Xon Xâzan = زن صاحبخانه.

یادآوری و درخواست - سپاس داریم از استاد کریم کشاورز که بنا به گفته ایشان، نام این مراسم در شهر رشت «عروس گوله Arus Gule» است و بعضی از جمله‌ها نیز - از حیث تلفظ و لهجه - با متن حاضر تفاوت‌هایی دارد. دریغ و افسوس که زبان محاوره تهران و لغات «دخیل» در زبان مردم عزیز گیلان و مازندران چندان تأثیر و نفوذ کرده که ترانه‌های این دو زبان پاک باستانی را ملمع و دوزبانی گردانیده است و نمونه این تأثیر در «عروس گولی» گیلان «پیربابو»ی مازندران - که در صفحه‌های آینده می‌خوانید - محسوس و آشکار است.

شب چله مازندران

حشم داران مازندرانی که همه ساله در اوایل خرداد از مراتع جنگلی به کوهپایه‌های چهار دانگه و دو دانگه می‌روند، علاوه بر ماههای عربی و فارسی، ماههای مخصوص به خود نیز دارند یعنی سال را به دوازده ماه قسمت می‌کنند و تمام آداب و رسوم خود را برطبق این تقسیم‌بندی انجام می‌دهند. اسامی ماهها بدین قرار است:

One Mâh, Arake Mâh, Dê Mâh

انه ماه، ارکه ماه، ده ماه (بهار)

Vahman Mâh Nôruz Mâh Sayu Mâh

وهمن ماه، نوروز ماه، سیوماه (تابستان)

Kârce Mâh Hara Mâh Tira Mâh

کارچه ماه، هره ماه، تیره ماه (پاییز)

Bardâi Mâh Šahrivar Mâh Mirum Mâh (زمستان)

بردال ماه، شهریور ماه، میرون ماه (زمستان)
از اول بردال ماه که برابر با دی ماه خورشیدی است تا ده روز بعد از شهریور که برابر بهمن ماه است، چله بزرگ و از یازدهم بهمن تا آخر آن، چله کوچک است. دو روز آخر چله بزرگ و دو روز اول چله کوچک به چهار چهار معروف است و معتقدند که این چهار روز با هم دعوا و کشمکش دارند و این چهار روز نمودار بدی یا خوبی چهار فصل سال و هر روز متعلق به یک فصل است. و این چهار روز هر طور گذشت، فصلها هم به همان ترتیب می‌گذرد. فرضاً اگر روز اول چهار چهار باران ببارد، فصل بهار بارندگی زیاد

خواهد بود و اگر آفتابی باشد، بهار خشک است و اگر ابری و مه آلود باشد، هوا معتدل است و به همین ترتیب کیفیت سه روز دیگر ملاک و مأخذ خواهد بود برای سه فصل بعدی.

بعد از چله کوچک هم چله پیرزن عجوز مجوز می آید که مدت آن هفت روز است و هوا بشدت سرد و برفی می شود و درباره پیرزن عجوز مجوز افسانه ای دارند که می گوید: در زمان حضرت پیغمبر (ص) پیرزنی بود و چند تا شتر ماده داشت که آبستن نشده بودند. یک روز پیرزن خدمت پیغمبر رفت و شکایت کرد که هستی و زندگیم دارد از بین می رود و شترهایم آبستن نشده اند. آن حضرت هم به درگاه خداوند دعا کرد و فرمود هفت روز از سال به نام تو باشد که در این هفت روز شترهای تو آبستن شوند. پیرزن با خوشحالی برگشت و شترها هم آبستن شدند.

مردم ساری گویند: اگر شب اول چله پیرزن، او گریه بکند، هوا بارانی می شود و اگر پنبه ها را از توی لحاف خود بیرون بریزد، برف خواهد بارید. اگر گردنبند خود را پاره کند حضرت صاحب الزمان (ع) ظهور می کند و دنیا آخر می شود ولی در مدت چله پیرزن همیشه هوا برفی و بارانی خواهد بود و علت بارندگی زیاد هم این است که پیرزن تمام پنبه های لحاف خود را بیرون ریخته است. بعد از چله پیرزن «چله شتر» می آید که مدت آن هم هفت روز است و هوا مه آلود و سرد و برفی است چونکه هنگام باردار شدن شتر است و اگر در این هفت روز باردار نشد، تا سال آینده و چله شتر بعدی باردار نخواهد شد.

در کاورد Kâvard از بخش دو دانگه ساری سی و شش روز که از چله بزرگ گذشت، برادر کوچکتر یعنی چله کوچک به برادر بزرگش می گوید: «باید بروی بیرون» چله بزرگ به برادر کوچکش می گوید: «من بیرون نمی روم.» و برادر کوچک اصرار می کند که: «باید بروی.» و در میان این دو برادر حرف و سخن بسیار می شود. بعد، چله کوچک می گوید: «ای برادر بزرگ! من کاری در حق تو انجام بدهم تا همیشه مردم دعاگوی تو باشند. تمام گوسفندان را می کشم تمام آدمها را هلاک و خسته و مانده می کنم تا از تو به نیکی یاد کنند.» برادر بزرگ با داد و فریاد بیرون می رود و بعد از او چله کوچک می آید. همین که

چلهٔ کوچک بیرون رفت، مردم با خود می‌گویند: «وای بر ما که بردالعجوز می‌آید.» بردالعجوز یا چلهٔ پیرزن وقتی که وارد شد، با سر و صدا و داد و فریاد می‌گوید: «آهای آدمها! آهای بندگان خدا! من آن‌قدر سردی می‌کنم و برف و باران می‌بارم که همهٔ شما را بخوابانم.» مردم کاورد گویند: بعد از چلهٔ پیرزن نوبت چلهٔ شتر است که در روزهای چلهٔ شتر، شترها جفتگیری می‌کنند و باردار می‌شوند. در این مدت هرچه هوا سردتر باشد برای شترها بهتر است و هوا هم آن‌قدر سرد است که مردم می‌گویند ما از سردی این پیرزن چلهٔ مردیم، خدا این پیرزن را لعنت کند که ما را از سردی کشت. همچنین معتقدند که پیرزن چله می‌گوید: «من آن‌قدر سردی می‌کنم که تمام درختها آبدار، شترها باردار و علفها سبز شود.»

در آبکله سر Ab- Kale-Sar خرم‌آباد شهسوار گویند: سه ماه زمستان به این ترتیب بین سه برادر تقسیم‌بندی شده که چهل روز اول متعلق به چلهٔ بزرگ است و این چله زیاد سختی نمی‌کند و به مردم آزار نمی‌رساند. بیست روز بعد چلهٔ کوچک یا برادر وسطی است که می‌گوید طوری سوز و سرما بکنم که دیگر حسابی در کار نباشد و بچهٔ شیرخواره در گهواره خشک بشود. برادر سوم هم آفتاب به خود^۱ نام دارد و می‌گوید سوز و سرمای من از برادر دوم بیشتر است. به همین سبب است که گویند: «آفتاب به خود، برف کود به کود.»

دو روز مانده به شب چله، در غالب نقاط مازندران، مردم دست اندر کار تهیهٔ مقدمات آن می‌شوند. بعد اول غروب شب چله، اهل خانه جمع می‌شوند و دور تا دور کرسی می‌نشینند و پیرزنان و پیرمردان حاضر در مجلس از سردی زمستان و یخبندان دوره‌های گذشته آنچه را که دیده‌اند یا از گذشتگان شنیده‌اند برای حاضران تعریف می‌کنند و بعد شام می‌خورند و چای می‌نوشند آنگاه روی کرسی یک سفرهٔ مشمع پهن می‌کنند و میوه‌ها و تنقلات مخصوص شب چله را که چند رقم از این خوردنیهاست روی کرسی می‌گذارند:

پرتقال، کندس^۲، نخود برشته، کشمش، بادام شیرین، نارنگی، سیب، لیمو شیرین،

خریزه، لله گولی^۱، و دو نوع شیرینی مخصوص به اسم پشت زیک^۲ و پیس گندله^۳ و از همه مهمتر هندوانه است که شاه میوه این مجلس است و حتماً باید خورده شود. مدتی که به گفت و شنود و شوخی و مزاح گذراندند، یک نفر که باسواد است با دیوان حافظ برای حاضران تفأل می زند. همیشه اولین فال را برای شاه وقت می گیرند و بعد برای دیگران، از بزرگترها شروع می کنند تا به کوچکترها برسد. در خانه هایی که دیوان حافظ ندارند یا در دهاتی که شخص باسواد نیست، یک سینی بزرگ گرد و روی کرسی می گذارند و در پایان جشن، هر نفر چشمه اش را می بندد و دستش را به طرف ظرف گرد و دراز می کند و مقداری گرد و بر می دارد که معمولاً از پنج شش تا تجاوز نمی کند، بعد نیت می کند و شب که خواست بخوابد، گردوها را زیر تشک خود می گذارد و صبح که از خواب بیدار شد، اول گردوها را یکی یکی می شکند اگر مغز گرد و خوب و سفید بود، نشانه آن است که جواب فال خوب بوده و نیتش برآورده می شود.

در این شب برای دخترانی که نامزد دارند از طرف داماد «خرجی» فرستاده می شود یعنی داماد تمام چیزهایی را که برای شب چله لازم است به اضافه مرغ و ماهی، در یک خوانچه می چیند و بعد از غروب آفتاب به خانه عروس می فرستد. یکی از کارهایی که در این شب انجام می دهند، فالگوش ایستادن است. بدین ترتیب

۱. Leleguli = نیشکر.

۲. پشت زیک Pošt-e Zik را از شکر و کنجد یا شکر و مغز گرد و نخودچی درست می کنند و طرز تهیه آن بدین ترتیب است که مقداری شکر سفید را در ظرفی می ریزند و با آب، می جوشانند تا قوام آید. وقتی که شکر قوام آمد یا به اصطلاح اهل محل «مات» شد، کنجد یا مغز گرد و را که از قبل بو داده اند به اندازه ای که لازم است و به فراخور شکری که قوام آورده اند می افزایند و به هم می زنند تا خوب با شکر ممزوج شود آنگاه آن را در ظرفی لب تخت می ریزند و پخش می کنند اگر پشت سینی یا مجمعه بریزند بهتر پخش می شود زیرا پس از آن باید با نورد یعنی چوب خمیر پهن کنی روی آن بکشند تا خوب صاف شود وقتی که صاف و خنک شد آن را با کارد یا با چاقو به شکل مثلث یا لوزی می برند و در بشقابها می گذارند و وسط مجلس می آورند.

در ادملâ Ed Mollâ از بخش بند پی بابل پشت زیک را با آب خرما و خاکه قند و مغز گرد و درست می کنند و آن را روی یک سنگ پهن به اسم «پنه سنگ Bone Sang» می گذارند و با سنگی دیگر به اسم «میس سنگ Mis Sang» آن را می کوبند و بعد در بشقاب می ریزند و با چاقو می برند. به شبچره هم شبشره Šabšare گویند.

۳. پیس گندله Pis Gondelê را از آرد برنج و کنجد ساییده و شکر درست می کنند.

که دو تا زن یا دو تا دختر یک کلید و یک آینه به دست خود می‌گیرند و سر چهارراه می‌روند و در گوشه‌ای می‌ایستند و به صحبت کردن عابرینی که از کنار آنان رد می‌شوند گوش می‌کنند و از مطالبی که می‌شنوند، جواب فال خود را تعبیر می‌کنند.

قاشق‌زنی هم یکی دیگر از مراسمی است که در شب چله انجام می‌دهند یعنی یک زن یا دختر چادر سرش می‌کند و صورتش را محکم می‌گیرد تا کسی او را نشناسد و یک قاشق چوبی بزرگ - که حداقل گنجایش یک چارک گندم یا هرچیز دیگری را دارد - به دست می‌گیرد و به در خانه مردان و همسایه‌هایی می‌رود که دو زن داشته باشند و در می‌زند تا کسی در را باز کند. مردم که از این رسم خبر دارند، درون قاشق آن زن چیزی می‌ریزند. بعد از این کار، چیزهایی را که به این ترتیب جمع‌آوری شده است به کسی می‌دهند که لکنت زبان دارد یا لال است و معتقدند که بعد از خوردن آن چیزها لکنت زبان آن شخص برطرف می‌شود. این عمل به قول ساروی‌ها لال پلاه «Lâl pelâh» نام دارد. در این شب علاوه بر شادی و سرور، بازیهایی هم دارند که یک نمونه آن شرح داده می‌شود.

در این بازی ده نفر یا بیشتر و کمتر شرکت دارند و ترتیب بازی از این قرار است که بازیکنان کلاهی را می‌گذارند در وسط خودشان و برای هر نفر هم اسم مخصوصی انتخاب می‌کنند. مثلاً نفر اول را که رئیسشان است یک من گویند، نفر دوم را دو من، نفر سوم را سه من و ... آنگاه نفر اول می‌گوید: «کدخدای ما مرده، کلاهش اینجا مونده پس کی می‌خواهد این کلاه را بردارد؟» فوری کسی که اسمش دو من است جواب می‌دهد: «یک من بردارد.» یک من می‌گوید: «چرا من بردارم، سه من بردارد.» باز سه من می‌گوید: «چرا من بردارم، چهار من بردارد.» و همین‌طور اعداد را پشت سر هم تکرار می‌کنند. در اینجا کسی که شماره‌ها را اشتباه بگوید یا در ردیابی کلمات سکوت بکند و کلمات از نظرش خارج شود و بگوید: «من بردارم.» یا شماره‌ای بیشتر از ده بگوید بازنده است و اسمش را می‌گذارند: «درهم برهم» یا «قاطی واطی» یا «تلب تلیب»^۱.

در النگه سرزیارت در شب چله رسم است که از خانواده‌های فقیر گرفته تا ثروتمند

همگی باید پلو و خورش بپزند. رسم دیگرشان اینکه هنگام غروب شب چله سه چهار تا از جوانان ده، یک دیگ خالی را می‌برند روی بام حمام می‌گذارند و صدا می‌زنند: «شام حمامی را بیاورید.» به شنیدن این صدا از هر خانه، یک بشقاب پلو و خورش برای حمامی می‌آورند و در آن دیگ می‌ریزند. یکی دیگر از کارهای بچه‌ها و جوانان ده این است که وقت غروب شب چله دور هم جمع می‌شوند و هر نفر یک جوراب - که در لهجه محلی جورب «Jurob» می‌گویند - برمی‌دارد و خانه به خانه می‌روند و می‌گویند: «قروتک^۱ ما را بدهید.» صاحبخانه هم به وسع خود چیزهایی از قبیل گردو، توت خشک، سنجد و کشمش در جورابهای بچه‌ها می‌ریزد و آنان پس از آنکه تمام خانه‌ها را گشتند، با خوشحالی به خانه‌هایشان می‌روند و باز پاسی از شب که گذشت، هر نفر یک کیسه برمی‌دارد و نخ‌های را به سرکیسه گره می‌زند و می‌رود پشت بام خانه‌های ده و از روزنه سقف اتاق بی‌اینکه حرفی بزند، آن کیسه را به درون اتاق می‌اندازد، صاحبخانه هم هرچه داشته باشد داخل کیسه می‌ریزد بعد بچه‌ها با آن نخ‌های که به کیسه بسته‌اند، کیسه را بالا می‌کشند. آنگاه در یک جا جمع می‌شوند و چیزهایی را که گرفته‌اند بین خود قسمت می‌کنند و هرکس سهم خود را می‌خورد و به این ترتیب شب چله را می‌گذرانند. مردم سدن Sadan گران شب چله را یکی از بهترین شبهای سال می‌دانند و برای برگزاری مراسم این شب از اول تابستان به فکر تهیه سرگرمیهای شب چله هستند یعنی چون خودشان جالیز دارند و هندوانه می‌کارند، سعی می‌کنند چند عدد از هندوانه‌های درشت و خوب و رسیده را که پوست کلفتی داشته باشد، از بوته آن که تق «Taq» می‌گویند جدا کنند، بعد این هندوانه‌ها را به خانه خود می‌آورند آنگاه چند تا شاخه جوان درخت توت را که درازی‌شان گاهی به دو ذرع می‌رسد، از درخت قطع می‌کنند و پوست آنها را درمی‌آورند و سه چهار تا از این پوستها را که به آن کل «Kol» گویند به هم گره می‌زنند و یک هندوانه درشت و رسیده را در وسط این پوستها می‌گذارند و با آن پوستها دور هندوانه را به صورت توری که دارای خانه‌های درشت باشد می‌بافند. گاهی هم دو تا هندوانه را روی هم می‌گذارند که در اصطلاح محلی به این کار «بنده‌زدن»

گویند. سپس هندوانه‌هایی را که بنده زده‌اند در جایی که حرارت آن کم باشد، مثل سقف خانه‌هایی که کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرد، آویزان می‌کنند و این هندوانه‌ها گاهی تا اواسط اردیبهشت هم سالم و بی‌عیب باقی می‌ماند. همه این دقتها برای این است که شب چله هندوانه داشته باشند زیرا که خوردن هندوانه در شب چله از لوازم اصلی است. بعد از خوردن شام گاهی به خانه خویشان می‌روند و مردان سالخورده و پیرزنان خوش صحبت از دوره‌های گذشته حرف می‌زنند و زن صاحبخانه هم از مهمانان با چای و قلیان و تخمه هندوانه و تخمه کدو و خوردنیهایی که داشته باشند، پذیرایی می‌کند. اگر در جمع حاضر مرد غریبه‌ای باشد، زنها و دخترها در اتاقی جداگانه می‌نشینند. مدتی که بدین منوال گذشت، چند تایی از همان هندوانه‌های کذایی را می‌آورند و در یک سینی بزرگ می‌گذارند و می‌شکنند، اگر یک هندوانه خراب بود، هندوانه دیگری می‌شکنند تا هندوانه خوب و خوش طعم و خوش رنگی پیدا کنند. گاهی هندوانه‌ها به قدری خنک است که خوردنش مشکل می‌شود. پاسی از شب که گذشت، هرکس از صاحبخانه خداحافظی می‌کند و به خانه خودش می‌رود.

در نوده رودبار الموت معروفترین و بهترین خوراکی شب چله مردم، ماهی پلو است که آن را به عوض هندوانه یا خربزه‌ای که در جاهای دیگر مرسوم است می‌خورند. برای تهیه و پختن ماهی پلو، هرکس چند روز قبل از شب چله حتماً باید یک ماهی بخرد و بعد یک شب مانده به شب چله این ماهی را درسته در ظرفی می‌پزند و در جای خنک نگهداری می‌کنند. شب چله که شد با مقداری سبزی خشک و روغن و برنج و مخلفات دیگر سبزی پلو می‌پزند بعد ماهی را می‌آورند و به تعداد افراد خانواده تکه‌تکه می‌کنند و لای سبزی پلو می‌گذارند و سر سفره می‌آورند، هر نفر باید سهمیه ماهی خودش را بخورد و ظرف غذای هرکس هم جدا باشد. رسم است که باید در شب چله هرکسی در خانه خودش باشد و عقیده دارند چنانچه ماهی را قسمت نکنند و ظرف هرکسی هم جدا نباشد، در زمستان آن سال به افراد آن خانواده خیلی سخت می‌گذرد و برعکس اگر ظرف هر نفر جدا باشد، زمستان خوبی در پیش خواهند داشت و رزق و روزی سال آینده‌شان فراوان خواهد بود. بعد از اینکه شام خورده شد، مقداری از پولک یا فلسهای

ماهی را که قبل از پختن ماهی از آن تراشیده‌اند، در یک سینی می‌ریزند و خوب می‌شویند و تمیز می‌کنند و به سر سفره می‌آورند. سپس سفره را جمع می‌کنند و این سینی را جای سفره قرار می‌دهند. آن وقت پدر یا مادر یا بزرگتر خانواده به یکی از بچه‌ها که از همه کوچکتر باشد اشاره می‌کند تا مقداری از پولکها را بردارد. بعد مقدار پولکی را که در دست بچه است می‌شمارند، اگر جفت درآمد خوب است و زمستان بارندگی فراوان خواهد شد. به همین علت اگر به‌طور اتفاق برای یک نفر پیشامد بدی رخ بدهد، دیگران به او می‌گویند: «فلانی! مگر خدای نکرده شب چله طاق آوردی؟». اگر طرف بگوید: «بله، طاق آوردم». می‌گویند: «خدا بزرگ است برو شکر کن». اما اگر بگوید: «نه، جفت آوردم». می‌گویند: «انشاءالله^۱ که در همه سال جفت بیاری».

عقاید - در قدیم، مردم بابل عقیده داشتند که در شب چله و در یک لحظه بخصوص که زمان آن معلوم نیست، تمام موجودات روی زمین به پیشگاه خداوند سر تعظیم فرود می‌آورند. درختان خم می‌شوند. آبهای رونده گل‌آلود می‌شود و تمام اینها در یک چشم به هم زدن صورت می‌گیرد و در این لحظه هرکس هر آرزویی بکند برآورده می‌شود. البته حالا هم بر این عقیده‌اند با این تفاوت که می‌گویند تعظیم تمام موجودات برای خداوند درست است ولی شب آن معلوم نیست که حتماً شب چله باشد یا یکی از شبهای اول زمستان. در این باره افسانه‌ای هم دارند که گوید:

زن جوانی با شوهر و مادرشوهرش در یک خانه زندگی می‌کرد. شب چله پس از آنکه مراسم آن را به جای می‌آورند، زن و شوهر به اتاق خود می‌روند که بخوابند. زن رو به شوهر کرده می‌گوید: «من امشب می‌خواهم تا صبح بیدار باشم تا لحظه‌ای را که درختان تعظیم می‌کنند، ببینم». شوهر می‌خواهد و زن جانماز پهن می‌کند و به نماز خواندن و دعا کردن مشغول می‌شود و در ضمن چشم از درخت وسط حیاط برنمی‌گیرد چونکه می‌خواست در لحظه موعود به متکای زیر سر شوهرش اشاره کند و بگوید: «متکا، طلا بشو!» خلاصه مدتی گذشت و زن ناگهان متوجه شد که درختان خم شده‌اند، دستپاچه شد و به جای اینکه بگوید متکا طلا بشو گفت: «شوهرم، طلا بشو».

بی‌درنگ شوهر خفته و بی‌خبر طلا شد. بعد از این واقعه زن خیلی افسرده و ناراحت شد و پیش خود گفت جواب مادر شوهرم و اقوام و خویشانم را چه بدهم؟ فکری به خاطرش رسید و فوری به حیاط خلوت منزل که آن را «پشت حیاط» می‌گویند رفت و گودالی کند و جسد طلا شده شوهر را در آن پنهان کرد. صبح که همه اهل خانه از خواب برخاستند، زن از یکایک آنان سراغ شوهرش را گرفت و آنان هم اظهار بی‌اطلاعی کردند. خلاصه یک سالی از این قضیه گذشت و دوباره شب چله فرارسید. این بار، زن از مادر شوهرش خواست تا اتاقی در اختیارش بگذارد که شب را بتهایی در آن به سر برد. پاسی که از نیمه شب گذشت و همه بخواب رفتند، زن به «پشت حیاط» رفت، زمین را کند و جسد شوهر را که همان‌طور سراپا طلا بود از گودال درآورد و به اتاق خودش آورد و پهلوش نشست و به خواندن نماز و دعا کردن مشغول شد تا لحظه تعظیم فرارسید. زن بلافاصله گفت: «شوهرم، آدم بشو.» چند لحظه بعد، مرد عطسه‌ای کرد و از خواب برخاست و رو به زنش کرد و گفت: «زن! هنوز دعا کردن تو تمام نشده است؟» به‌طوری‌که پیرزنهای آبادی تعریف می‌کنند این افسانه مربوط به شش پشت پیش از این است.

در خلخال محله جدید شمسوار معتقدند که خوردنیهای شب چله باید چهل رقم باشد و اگر از چهل رقم کمتر بود، مانعی ندارد ولی بودن چهل رقم بهتر است. البته باید هندوانه باشد چون بر این عقیده‌اند که با خوردن هندوانه در شب اول چله از گرمای تابستان سال آینده در امان هستند. باز معتقدند که از اول چله بزرگ تا آخر چله کوچک، آمدن برف ممکن است و بعد از این مدت برف نمی‌آید یا اگر بیاید، زیاد اثری ندارد و محصول عمده‌شان را که مرکبات است از بین نمی‌برد.

در ساری عقیده دارند هرکس در شب چله یک قاچ هندوانه بخورد، در طول سال به درد دندان دچار نمی‌شود. شب چله را نیز شب خدا می‌دانند و می‌گویند هرکس در این شب دعایی بکند، خداوند دعایش را مستجاب می‌کند. در کلاردشت طایفه‌ای از کردان اهل حق زندگی می‌کنند که مراسم خود را حفظ کرده‌اند و شب اول زمستان جشنی می‌گیرند که تا پنج شب ادامه دارد و بهترین غذاها را می‌پزند و به وسیله سیدی که مرشد و پیر آنان است تبرک می‌شود و سپس بین حاضران تقسیم می‌کنند.

در سدن Sadan عقیده دارند که اگر شب چله هوا خوب باشد، سراسر زمستان هوا خوب است و اگر سخت و سرما باشد، زمستان هم سرد و پر باران خواهد بود.

مهری آستانی - سی ساله - آموزگار - از همکاران صمیمی و معتقد به فرهنگ مردم که از نخستین سالها یار و مددکار ما بوده‌اند و فضیلت تقدم دارند - بابل.

رمضان اولیائی - سی و دوساله - کشاورز - خلخال محله جدید شهنسوار.

سید حسین بهاری ساروی - سی و پنج ساله - کارمند - ساری.

رسول جعفری - بیست و شش ساله - النگه سرزیارت مازندران.

جعفر حسین پور باکر - کشاورز - ادملا بابل.

معصومه ساعی - بیست و یک ساله - خیاط - ساری.

سلیمان سدنی - بیست و شش ساله - آموزگار - سدن گرگان.

فرهاد عباسیان - پیشه‌ور - کلاردشت.

زهره علی آبادیان - بیست و دوساله - خانه‌دار - ساری.

احمد فاضلی - بیست و سه ساله - شغل آزاد - آبکله سرخرم آباد شهنسوار.

محمد فرضی - بیست و چهار ساله - کارگر - نوده رودبار الموت.

رمضان قاسمی - بیست و پنج ساله - به روایت از مختار ابراهیمی - سی ساله - کشاورز و مهدی محمدعلی

ترابی - چهل و نه ساله - کشاورز - بالاکولا Bâlâ-Kulâ - ساری.

سیدمرتضی قریشی - بیست و هشت ساله - پیشه‌ور - کاورد ساری.

پیر بابو

PIR_E BÂBU

در مازندران و بخصوص در شهنسوار و روستاهای آن، ماه آخر زمستان و نیمه دوم این ماه، پیر بابو یا عروس گولی درمی آورند و به این ترتیب که یک دسته شش نفری یا هشت نفری از پسران و جوانهای آبادی دور هم جمع می شوند و برای اجرای این مراسم خود را آماده می کنند. کسی که «غول» می شود باید هیکلی گنده و بزرگ و قدی بلند داشته باشد. غول یک کلاه پوستی یا پشمی بر سر می گذارد و لباس کهنه و پاره ای می پوشد و صورتش را با زغال سیاه می کند و یک کاچ^۱ هم به دست می گیرد. نفر دوم که «پیر بابو» می شود نیز صورت خود را سیاه می کند و یک کلاه مانند کلاه غول بر سر می گذارد و چند تا زنگوله هم با ریسمانی به دور کمرش می بندد که چون حرکت کند و تکان بخورد، زنگوله ها صدا کنند. نفر سوم - یعنی «عروس» - پسری است که یک دامن کوتاه به اسم «کوتاه تنبان» که پرچین و شبیه شلیته است و یک پیراهن می پوشد. روی پیراهن هم یک

جرقده^۱ یا جلیقه می‌پوشد. آرایش و بزک او هم مثل عروسان است. البته گاهی - برای اینکه کسی او را نشناسد - یک تکه تور یا پارچه نازک روی صورت خود می‌اندازد. نفر چهارم که باز پوشش و آرایش دختران و زنان را دارد، همراه عروس است که عروس تنها نباشد. یک نفر هم به اسم کیسه‌کش یا کوله‌بارکش است که کیسه‌ای بر دوش دارد و شیرینی عید دسته را از صاحبخانه‌ها تحویل می‌گیرد و در کیسه می‌ریزد. گاهی یک نفر سازچی دارند که هم می‌خواند و هم می‌زند. گاهی هم دو سه نفر سازچی همراه دسته است که دهل و نقاره یا طبل می‌زنند و یکی از آنان که صدای خوبی دارد به مناسبت مقام و موقع شعرهای مناسب می‌خواند. این چند نفر اعضای حتمی دسته هستند ولی ممکن است تعداد کیسه‌کشها یا سازچیها بیشتر باشد و به جای یک نفر سازچی، دو سه نفر راه بیفتند و هرکدام عهده‌دار یک کار معین شوند.

شب که شد این گروه به راه می‌افتد. وقتی به در اولین خانه رسیدند، طبال به پشت طبل می‌زند و صاحبخانه را از آمدن دسته خبردار می‌کند. بعد غول یا پیربابو جلو می‌رود و با صدای بلند می‌گوید: «ارباب زن، باکتندیم؟»^۲ یعنی «زن صاحبخانه، بگوییم؟ - اجازه می‌دهی بزیم و برقصیم؟» اگر صاحبخانه در اثر مصیبتی عزادار باشد و آن سال عید رسمی نداشته باشد، می‌گوید «نه» و فوری عیدی دسته را می‌دهد و آنان هم می‌روند. اما اگر صاحبخانه عید داشته باشد در جواب می‌گوید: «باکتون»^۳ یعنی «بگویید» بعد از این اجازه، سازچی یا سازچیهایی درنگ شروع به نواختن می‌کنند و بقیه یعنی غول و پیربابو و عروس و همراه عروس و افراد دسته شروع می‌کنند به رقص و پایکوبی. در این میان سازچی یا خواننده‌ای که همراه دسته است شروع به خواندن می‌کند. در نورالدین محله از بخش گلیجان Golejjan شهرستان شمسوار این شعرها را می‌خوانند:

در واکن برای من
ترکنه قبای من

خانه‌خاه آقای من
نم‌نم وارشی واره

1. Jereqde.

2. Arbâb-e Zen, Bâktandenim?

3. Bâkton.

نوروز تره مبارک با

Xânêxâh Âqâye man

Namnam Vâreši Vârê

Arus Tere Mebâarak Bâ

بیگانه نیم خویشم

می فیض هدن بوشم

نوروز تره مبارک با

Xânêxâh Biâ Pišam

Qorbân-e Siyâ Rišet

Arus Tere Mebâarak Bâ

یکی پایه زنم میره

آنه خونی تی گردنه

نوروز تره مبارک با

Siâsakay Marâ Gîrnê

Ânê Nâlê Marâ Gîrnê

Arus Tere Mebâarak Bâ

عروس تره مبارک با

Dar Vâ Kon Barâye man

Tar Konê Qabâye man

Nôruz Tere Mebâarak Bâ

خانه‌خاه بیا پیشم

قربان میاه ریشتم

عروس تره مبارک با

Bigânê Neyam Xišam

Mi Feyz-e Haden Bušem

Nôruz Tere Mebâarak Bâ

سیاسکی مرا گیرنه

آنه ناله مرا گیرنه

عروس تره مبارک با

Yeki Pây-e Zanam Mirê

Ânê Xuni Ti Gardenê

Nôruz Tere Mebâarak Bâ

در فاصله خواندن خواننده و ساز زدن سازچیها، غول و پیرابو همراه عروس و دختر دیگری که همراه عروس است مشغول رقص و پایکوبی هستند و جمعیت تماشاچی و کوله‌باریها و حاضران همگی با هم دست می‌زنند. پیرابو مواظب عروس است اما غول در حین رقصیدن می‌خواهد او را غافلگیر کند و عروس را به دوش گرفته از معرکه بیرون ببرد، اما همین‌که پیرابو متوجه می‌شود، با چوبدستی به غول حمله می‌کند و عروس را از چنگ او درمی‌برد و باز به رقصیدن می‌پردازد. در این مرحله شیرینکاریها بستگی به استعداد غول و بابو و عروس دارد که صحنه‌آرایی کنند، حاضران را به خنده اندازند و آنان را به نشاط و سردماغ بیاورند.

هنگامی‌که معرکه حسابی گرم شد، خواننده دوباره می‌خواند:

جانه دلی بیاردیم	عروس گلی بیاردیم
چه زرف زور بیاردیم	از راه دور بیاردیم
نوروز تره مبارک با	عروس تره مبارک با
Arus Goley Biyârdim	Jânê Deley Biyârdim
Az Râh-e Dur Biyârdim	Ce Zarf-e Zur Biyârdim
Arus Tere Mebârak Bâ	Nôruz Tere Mebârak Bâ
بین چه نازینه؟	عروس گلی همینه
تی پسری بیاردیم	خانه‌خاه تره نیاردیم
تی سگ امره گیرنه	خانه‌خاه زن بیرون بیه
نوروز تره مبارک با	عروس تره مبارک با
Arus Goley Haminê	Bebin Cê Nâzeninê?
Xânêxâh Terê Neyârdim	Ti Pesarey Biyârdim
Xânêxâh-e Zen Birun Bia	Ti Sak Amere Girne
Arus Tere Mebârak Bâ	Nôruz Tere Mebârak Bâ

خواندن خواننده و نواختن سازچها همراه با رقص جماعت ادامه دارد و بعد از آن باز غول و پیربابو مدتی می‌رقصند. آنگاه یکی از افراد دسته جلو در خانه می‌رود و معلق می‌زند و با خوشرویی و شیرین‌زبانی رو به زن صاحبخانه کرده گوید: «ارباب زن! یه کاسه دانه خنیم و هفت تا طلا تس»^۱

Arbâb-e Zan! Ye Kâsê Dâne Xanim-o Haf Tâ Telâtos.

زن صاحبخانه هم مقداری برنج و تخم‌مرغ و پول - بسته به کرم و همت و وسع خود - می‌آورد و به کوله‌باری دسته می‌دهد. مردم نورالدین محله معتقدند در بین هدایا حتماً تخم‌مرغ باید داد، زیرا دادن تخم‌مرغ شگون دارد. بازیگران بعد از این رو به صاحبخانه کرده اجازه رفتن می‌گیرند: «ارباب زن! اجازه هدنین اما بیشیم؟»^۲ زن صاحبخانه هم در

۱. زن ارباب! یک کاسه برنج می‌خواهیم و هفت تا تخم‌مرغ.

2. Arbâb-e Zan! Ejâze Hadenin Amâ Bišim.

زن ارباب اجازه می‌دهید ما برویم؟

جواب می‌گوید: «در پناه خدا، به سلامت» و دسته به راه می‌افتد به در خانه‌های بعدی. در بعضی از روستاهای شهنسوار این شعر را هم در ضمن رقصیدن می‌خوانند و شاید خیلی شعرهای دیگر که ما بدانها دسترسی پیدا نکرده‌ایم.

کیجا جانه ته جان جان می‌زنی ته نشاس را مثل باران می‌زنی ته
خدا خراب کنه رسم گیلانه گل سرخ و سفیده تول میانه^۱

علی شمسی - سی و سه‌ساله - پیشه‌ور - با همکاری حسن فتح‌اللهی - بیست و سه‌ساله - ولی‌آباد شهنسوار.
مرتضی نژاد مقدم - بیست و شش‌ساله - پزشک‌یار - به روایت از هاشم‌علی نژاد مقدم - چهل و یک‌ساله -
کشاوری - شهنسوار.

محمدعلی نیکدوست - سی و دوساله - کشاوری - به روایت از سیدمحمد نوراکبری - کشاوری و صدراشه
نجفی - چهل و هفت‌ساله - کشاوری نورالدین محله شهنسوار.

«تاریخ گردآوری از آبان ماه ۱۳۴۷ تا تیر ماه ۱۳۵۲ خورشیدی»

۱. دختر جان تو جان جان می‌زنی [و جوای جانانی]، مثل باران که تند می‌بارد [به همان سرعت] تو نشا می‌کاری؛ خدا خراب کند رسم گیلان را [مازندران و گیلان را که دختران را به نشا زنی می‌فرستند که تو] گل سرخ و سفید در میان شل و گل می‌روی [به نشا زدن].

راویان و همکاران

اکبری برزآبادی، اعظم ۱۳۰	آستانی، مهری ۱۹۸
الموتی، حسن ۳۴	آقایی، میرآقا ۱۸۶
الوندی، قمر ۵۰	ابراهیمی، مختار ۱۹۸
امیدوار، محمدعلی ۱۰۱	ابوحمزه، روح‌الله ۷۱
انصاری، مرتضی ۵۰	ابوحمزه، یزدان ۷۱
اولیائی، رمضان ۱۹۸	احمدی (بانو) ۷۱
ایران‌زاد، سالار ۵۰	احمدی، سیف‌الله ۱۰۱
ایوبی، علیرضا ۱۶۲	ادیبی، عباس ۱۳۸
باقریان، احمد ۹۴	ارجمندی، علی ۱۳۰
بخشی جعفرودی، قاسم ۱۸۶	اردلان، غلامرضا ۱۳۸
براتعلی، محمود ۸۲	اسلامی، غلامرضا ۵۰
برنگی، حبیب‌الله ۸۲	اسلامی، نورالدین ۷۱
بطحائی، جلال ۱۳۰	افتخاری، اکرم ۱۱۸
بنی‌آدم، مسعود ۱۳۸	افراسیابی، نعمت ۱۳۰

- بهارى ساروى، سيد حسين ۱۹۸
 بهرامى، اعظم ۱۱۲
 بهره دار، داريوش ۱۱۲
 بيات، ربيع ۱۳۰
 بيات، عيسى ۱۳۰
 بيات، غلامعلى ۱۳۰
 بى بى رستمى، زهرا ۳۵
 بيدگلى، لطيفه ۱۶۲
 بى گناه، اميدعلى ۱۸۶
 بازوكى، محمد حسين ۵۰
 بازوكى، يعقوب ۵۰
 پهلوانى، احمد ۱۳۸
 پيله وريان، جعفر ۱۳۸
 پيله وريان، جواد ۱۳۸
 تاج الدينى، اسفنديار ۵۰
 تاجيك، طلعت ۱۳۸
 تبريزى زاده، ابرج ۱۳۸
 ترابى، محمدعلى ۱۹۸
 تقوى نژاد، حسن ۱۳۸
 توكللى، حسين ۱۳۹
 جزاوندى، حسين ۱۶۲
 جعفرى، عليرضا ۱۳۰
 جعفرى، رسول ۱۹۸
 جمالى، سعادت ۸۲
 جمالى، كبرى ۳۴
 جهادى، امير حسين ۱۳۹
 چاوشيان، على ۱۶۲
 چگينى، سرور ۱۱۹
 چمنى، عباسعلى ۱۳۰
 حاجيان، زهره ۳۴
 حاجيلو، صحبت الله ۵۰، ۱۱۲
 حبيب كاظمى، حبيب الله ۳۴، ۵۰
 حدادى، حبيب ۵۰
 حدادى، حسن ۸۲
 حسنى بازوكى، فاطمه ۷۱
 حسين پورياكر، جعفر ۱۹۸
 حسينى، سيد حسن ۸۲
 حق پرست، فاطمه ۱۳۹
 حلاج عربى، اسماعيل ۱۳۹
 حيدر زاده، رحمت الله ۱۶۲
 حيدرى، آمنه ۵۰
 حيدرى، رضا ۱۸۶
 حيدرى، غلامرضا ۳۴، ۱۳۱
 حيدرى، محمد اسماعيل ۳۴، ۵۰، ۱۱۲، ۱۱۹
 خادم پور، حسين ۱۶۲
 خادمى، احمد ۱۶۲
 خاقانى، زهرا ۳۵
 خبازى، ماشا الله ۱۶۲، ۱۶۳
 خدابخشى مرقى، على ۱۶۲

- | | |
|----------------------------|-------------------------------|
| رسولی، ذبیح الله ۱۰۵ | خدایی، کمال ۱۶۲ |
| رسولی، مرتضی ۱۰۵ | خدمتی، فاطمه ۳۵، ۵۱ |
| رضائی، اکبر ۱۳۱ | خسروی، امرالله ۵۱ |
| رضائی فاطمه ۸۲ | خسروی، حیدر ۵۱ |
| رضاخانی، مهنوش ۵۱ | خمیری، حاج نظر ۱۰۲ |
| روانبخش، سیدحسن ۱۶۲ | خوش اندام، محمد ۳۵ |
| روح اللهی، رضا ۷۱ | دائی زاده، ناهید ۲۰۷ |
| زارعی، بخشعلی ۱۰۲ | داداشی زیکساری، هیبت الله ۱۸۶ |
| زمانی، علی ۲۸ | داوری، ابوالفضل ۸۲ |
| زوارعلی اکبری، عباس ۱۳۹ | درجاتی، ملوک ۱۱۹ |
| ساسانی، نوذر ۵۱ | درستکار، فرح دخت ۱۶۲ |
| ساعی، معصومه ۱۹۸ | درغم، حسن ۱۳۱ |
| سبحانی، شهلا ۳۵، ۱۶۲ | دلاکی، دخیل ۱۶۲ |
| سبحانی، نصرت ۳۵، ۱۶۲ | دلاکی، عزیزالله ۱۶۲ |
| سجادی، سیدحسین ۱۳۱ | دلشاد، اشرف ۱۳۹ |
| سجادی، سیدقاسم ۱۰۲ | ذاتعلی فرد، حسن ۱۱۹ |
| سخائی، سیدحسین ۱۳۹ | ذاکری، بدرالملوک ۶۳ |
| سدنی، سلیمان ۱۹۸ | ذاکری، سیدحسام الدین ۱۶۲ |
| سروش، عبدالحسین ۳۵ | ذوالفقاری، حسینعلی ۱۶۲ |
| سلمانی نیاسری، غلامعلی ۱۶۲ | رابع عشری، علی اصغر ۱۳۱ |
| سلیمانی، ماهجهان ۵۱ | راستگو، حسین ۱۶۲ |
| سلیمی، عشرت ۱۳۱ | راهب زاده قمصری، عباس ۱۶۲ |
| سواری، محمد ۱۳۹ | رجبلو، شیرمحمد ۱۰۲ |
| سیدی، جواد ۸۲ | رحمتی، حبیب ۱۳۱ |
| شادکامی، حسن ۱۶۲ | رزازان، احمد ۱۰۲ |

شادمانی، داوود ۱۰۲	صفائی، مسلم ۱۳۱
شاطری، احمد ۱۳۹	صفری دستگرده‌ای، سلطان ۱۳۱
شاکری، حسین ۳۵	طالبیان، زهرا ۱۳۹
شاه‌محمدی، محمد ۳۵، ۵۱	طالبی، عزیزالله ۵۱
شاه‌محمدی، مهری ۱۶۲	طاهری، ابوالقاسم ۷۱
شریفی، پيله آقا ۱۸۶	طاهری، حاج علی محمد ۳۵
شفیعی، علی ۱۸۶	طباطبائی، جواد ۱۳۹
شکوهی، مهدی ۳۵، ۸۲، ۱۰۲	طباطبائی، منوچهر ۹۳
شمسی، علی ۲۰۳	طهوری، رمضانعلی ۵۱
شهبازی، داوود ۵۱	طهوری، سوسن ۱۱۹
شهرابی فراهانی، هایده ۵۱	عباسیان، فراهاد ۱۹۸
شهرجودی، محمد ۱۱۹	عبدالحسینی، عبدالحسین ۱۰۵
شهریاری، احمد ۱۰۲	عبدی، احمد ۱۳۹
شهریاری، دولت ۸۵، ۸۶	عرب معصوم، الله‌مراد ۳۵
شهریاری، مروارید ۸۵	عربی، ابراهیم ۱۳۱
شهید مدنی، مجتبی ۳۵، ۵۱	عربی، شهین ۳۵
شیخ‌الحکما، غلامرضا ۱۳۱	عربی، ملوک ۳۵، ۵۱
شیرکوند، خدیجه ۷۱	عزت‌پناه، رضاقلی ۱۳۱
شیشه‌گر، عباس ۱۶۲	عزیززادگان، علی ۱۶۳
صائمی، ماشاالله ۱۶۲	عزیزی برزی، سیدعزیز ۱۳۹
صادقی آشتیانی، علی‌اصغر ۱۳۱	عسکری، حسین ۱۶۳
صادقی، داریوش ۱۰۲	عسلی، فاطمه ۷۱، ۱۶۳
صادقی، محمد ۱۰۲	عطرچی، علی ۱۳۹
صاف و ساده، امیرعباس ۱۰۲	عظیمی، سیدحسن ۱۰۲
صباغیان، علی‌محمد ۱۳۹	علی آبادیان، زهره ۱۹۸

- عزیززاده، محمدعلی ۱۰۲
 عمادی، عباسعلی ۱۰۲
 عمادی، عبدالرحمن ۱۳
 غضنفری، علی اصغر ۱۳۹
 غفارزاده، مرتضی ۱۶۳
 غفاری، اکرم ۱۱۲، ۱۱۹
 غلامزاده، حسینعلی ۱۶۳
 غلامزاده، محمود ۹۳
 فاضلی، احمد ۱۹۸
 فاضلی نژاد، ابراهیم ۹۴
 فاقدی، رقیه ۵۱
 فتح‌اللهی، حسن ۲۰۳
 فراهانی، بهروز ۱۱۹
 فردین، ابوالفضل ۱۳۱
 فرضی، محمد ۱۹۸
 فریدونی، عطاالله ۱۸۶
 فقیهی، رحیم ۱۳۱
 فلاح جوینانی، حسن ۵۱
 قادری، سعید ۱۶۳
 قاسمی، رمضان ۱۹۸
 قاسمی، قدرت‌الله ۵۱
 قاسمی، نعمت‌الله ۵۱
 قربانی، محمدعلی ۸۲
 قریشی، سیدمرتضی ۱۰۲، ۱۹۸
 قزآنزاده، حسین ۱۶۳
 قزآنزاده، رضا ۱۶۳
 قلیخانی، محمدحسن ۳۵
 قلیخانی، نوشین ۳۵
 قلی‌زاده نامقی، غضنفر ۱۰۲
 قهاری، اکرم ۱۶۳
 کاشفی، خانم آغا ۱۳۹
 کاظمی، ناهید ۱۰۲
 کرباسی، حسن ۱۶۳
 کرمانی، سیدمجتبی ۱۶۳
 کرمعلی، غلامرضا ۱۶۳
 کشاورز، کریم ۱۸۷
 کمانی، حشمت‌الله ۱۳۱
 کهندانی، محمد ۵۱
 گنجی، علی ۱۳۱
 لاسمی، داوود ۳۵، ۵۱
 لواشی، اصغر ۱۳۹
 مافی، توران ۳۵، ۵۱
 مافی، صفیه ۳۵، ۵۱
 مبارکی، امین‌اقدس ۱۱۲
 متشکره، سیدعلی ۱۳۹
 مجدی، عبدالعظیم ۳۵
 محبتی، سمیع‌الله ۱۶۳
 محمدی، عالیہ ۱۱۲
 محمدی، مسلم ۱۰۲
 محمودیان، احمدرضا ۱۶۳

- مختاری، سیدحسین ۱۳۹
مختاری، محمدرضا ۱۰۲
مخلص آبادی، پروانه ۳۵
مداح، باشیه ۳۴
مداحی، نصرالله ۱۰۲
مرادی، اقدس ۱۱۹
مرادی، صدیقه ۱۳۸
مرادی، عقیل ۱۶۳، ۷۱
مرتضوی، محبوبه ۱۳۹
مستانی، شکرالله ۱۱۹
ملاابراهیمی، غلامعلی ۳۵
ملکی، اکبر ۱۳۰
مهدی‌زاده، محمد ۳۵
میرآخورلی، ابراهیم ۱۰۲
میرسعید قاضی، سیدمجید ۵۱
میرطامه، فاطمه ۹۴
ناصری فرد، عبدالله ۳۵
ناصری فرد، محمد ۳۵
نجفی، صدرالله ۲۰۳
نجفی، فاطمه ۵۱
نریمانی، فتاح ۵۱
نریمانی، کریم ۵۱
نژادمقدم، مرتضی ۲۰۳
یوسفی، نصرت‌الله ۱۶۳
نژادمقدم، هاشمعلی ۲۰۳
نسیمی، حسین ۱۰۲
نعمیان، کاظم ۱۶۳
نقی‌پور، حبیب‌الله ۱۰۲
نمکی، ژاله ۳۵
نمکی، شیت‌الحمد ۳۵
نوراکبری، سیدمحمد ۲۰۳
نوروزی قلعه‌نوی، حسین ۱۰۲
نیتی، حسن ۱۶۳
نیکدوست، محمدعلی ۲۰۳
نیلی آرام، آراد ۱۰۲
نیمه‌وری، حمید ۸۲
واحدی، غلامحسین ۱۱۹
وحیدی، علی ۸۲
ولاسجردی، غلامرضا ۱۳۱
هزاوه‌ای، عباس ۱۱۹
هلی، فرج‌الله ۱۳۹، ۱۶۳
هوشی، احمد ۱۳۱
یحیی‌زاده، محمدعلی ۷۱
یزدانی، سهیل ۸۲
یعقوبی، محسن ۱۱۲
یوسفیان، ابراهیم ۹۴

اعلام و رجال و کتب

عمه جز ۱۱۰	ابوریحان ۸۵
فایز دشتستانی ۶۹	اسفندیار (اسفندیارمذ) ۷۴، ۷۸، ۷۹
قرآن مجید (کلام الله) ۸۱، ۱۴۲	اسکندر ۶۸
قنبر ۸۶	التفهیم ۸۵
کتاب حسین کرد شبستری ۶۶	امیرارسلان ۶۸
کتاب سومین کنگره تحقیقات ایرانی	باباطاهر عریان ۱۸، ۶۹
(جلد اول) ۱۳	خواجه حافظ شیرازی ۱۶۷
محمد (ص) ۱۷	دیوان خواجه حافظ ۱۶۶، ۱۶۷
مختارنامه ۶۶	رستم ۴۹، ۶۸
مسیب نامه ۶۶	شاه عباس ۶۶
معصومه (س) ۶۵، ۱۰۴	صاحب الزمان (ع) ۱۹۰
موسی (ع) ۱۶	عاد ۱۳، ۱۸
	علی (ع) ۱۷، ۱۰۳، ۱۵۱

اماکن و بلاد

آبادۀ فارس ۸۵، ۹۸، ۱۰۲	۱۱۵-۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۹
آبسرد دماوند ۴۰، ۵۰	۱۳۰، ۱۳۱
آبکله سر خرم آباد شهسوار ۱۹۱	ازناوه ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴
آذران ۱۵۶، ۱۶۳	ازنای شازند ۵۱
آذربایجان ۱۱	اصفهان ۶۱، ۱۱۱
آران ۱۵۲، ۱۶۲، ۱۶۳	اقلید فارس ۱۰۱، ۱۰۲
آزادبر کرج ۴۹، ۵۰	النکۀ سرزیارت ۱۹۳، ۱۹۸
آستانۀ اراک ۱۳۱	الوند (کوه) ۲۴، ۲۶
آشتیان اراک ۳۴	الویر ساوه ۷۱
آق چوقان ۱۰۱	الیگودرز ۱۳۱، ۱۵۶
آق مشهد ساری ۹۷	امامزاده علی ۱۰۳
ادملای بندیی بابل ۱۹۲	امامزاده (قریه) ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۳۰
اراک ۵، ۲۱، ۲۲، ۲۸، ۳۴، ۳۵، ۴۱-۴۴	امامزاده معصومه ۱۰۴
۵۰، ۵۱، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳	املش ۱۷۸، ۱۸۳

انجم آباد شهریار ۱۳۸	جیتوی ورامین ۶۹
انزهای فیروزکوه ۷۱، ۶۸، ۵۰، ۳۸	جیلارد دماوند ۵۱، ۳۹، ۳۸
ایران ۹، ۱۱، ۳۷، ۴۸، ۶۶، ۷۳، ۸۴، ۸۵	چاراامزاده ۱۰۴
۱۰۴، ۹۲	چشمه علی قم ۱۰۴، ۱۰۳
بابل ۱۹۸، ۱۹۶، ۱۹۲	چمخاله ۱۸۱، ۱۷۶
بالاطالقان ۸۰	چهار دانگه ۱۸۹
بالاکولا ساری ۱۹۸	چهل رز محلات ۱۳۱
برزآباد فرمهین ۱۳۱	چیمه نطنز ۹۲، ۹۳
برزوک Barzok ۱۴۸، ۱۴۹	خالدآباد ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲
بغداد ۱۸، ۱۰۹	خراسان ۸۵، ۹۹، ۱۰۱
بیدگل ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۶۲، ۱۶۳	خسرویگ وفس ۱۳۰
بیدهند نطنز ۹۳، ۹۴	خلخال محله جدید شهنسوار ۱۹۷، ۱۹۸
پاچنار قاضی ۱۵۸	خمام ۱۶۹
پاسنگ ملا ۱۵۸	خمین ۱۷، ۲۳، ۲۴، ۳۵، ۴۱، ۵۰، ۵۱
پشتکوه خمین ۳۵، ۴۱	۹۷، ۱۰۱، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۵۶
تاکستان قزوین ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۳۵	دربند «نژاد» ۱۵۱
تربت حیدریه ۹۹	درغوک آباده ۱۰۲
تلخ آب فراهان ۵۱	دروان کرج ۵۰، ۵۱
تهران ۹، ۱۱، ۳۱، ۳۲، ۱۱۱، ۱۳۸	دستگرده آشتیان ۱۳۱
جاسب محلات ۷۵	دستگرده گلپایگان ۹۷
جفرودا انزلی [بندریهلوی] ۱۸۶	دشت بیضای آباده ۹۸، ۱۰۲
جوپشت لشت نشاء ۱۶۹	دماوند ۱۱، ۱۳-۱۶، ۱۸، ۳۴، ۳۵، ۳۸
جوشقان استرک ۱۴، ۳۵، ۱۵۵، ۱۶۲	۳۹، ۴۰، ۵۰، ۵۱
جوشقان قالی ۱۵۶، ۱۶۳	دنبلید طالقان ۵۱
جوینان قمصر ۴۵، ۵۱	دودانگه ساری ۱۹۰

دهنمک اراک ۳۴، ۳۵	شفیع آباد کاشمر ۱۰۰، ۱۰۲
دیلمان ۱۶۹، ۱۸۶	شهراب اراک ۴۳، ۵۱
رامیان ۹۷، ۱۶۳	شهرجرد اراک ۱۱۹
راوند ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۶۳	شهرک طالقان ۴۹، ۵۱
رباط مراد خمین ۲۴، ۲۵، ۳۵، ۵۱	شهسوار ۱۹۱، ۱۹۷-۲۰۰، ۲۰۳
رشت ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۸۷	شیراز ۵۸، ۶۱، ۱۱۱، ۱۵۰، ۱۷۳، ۱۸۰
رودبار زیتون ۱۶۶	صالح آباد ورامین ۶۵، ۷۱
رودبنه ۱۷۸، ۱۸۳	صغادآباد ۱۰۲
رودسر ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۸۶	صومعه سرا ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۸۴، ۱۸۶
ریزه ۴۶، ۱۶۱، ۱۶۲	طارم ۱۷۵، ۱۸۱
زابل ۱۰۰، ۱۰۲	طالقان ۴۶-۵۱، ۸۰، ۸۲
زلف آباد فراهان ۳۵	طامه نظنز ۹۳، ۹۴
زیکسار صومعه سرا ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۴، ۱۸۶	طور (کوه) ۱۶
زینب خاتون (امامزاده) ۱۰۴	علی آباد سنجه واشه ۱۳۱
ساری ۹۷، ۱۰۲، ۱۹۰، ۱۹۷، ۱۹۸	غیاث آباد گرمسار ۳۷، ۶۸، ۷۱
سدن گرگان ۱۹۴، ۱۹۸	فارس ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲
سنگان (سنگون، سینجان) اراک ۱۱۱، ۱۱۶	فرمیهن فراهان ۱۳۱
سندرگرمسار ۱۴، ۱۵، ۳۵، ۳۷، ۵۱	فرق خمین ۳۵، ۵۰، ۵۱
سنگرکزاز ۱۳۰	فریاس ۱۰۱
سیاهکل دیلمان ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۸۶	فشتال ۱۸۱
سینقان اردهال ۱۴۹، ۱۶۳	فیروزکوه ۳۸، ۵۰، ۶۸
شاه آباد فراهان ۱۲۸، ۱۳۱	فیض آباد ۹۹
شاهرود ۱۰۱، ۱۰۲	فین ۱۵۹، ۱۶۲
	قبله ۵۷

قزآن قمصر ۱۶۳	کهک قم ۱۰۵
قزوين ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۳۴، ۳۵	کهندان تفرش ۵۱
۴۵، ۵۱	کیلان دماوند ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۳۴، ۳۵، ۵۰
قلعه نو فرمیه ۱۳۱	۵۱
قم ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵	گاو بار سفلی الیگودرز ۱۳۱
قمصر ۴۵، ۵۱، ۶۷، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴	گیرآباد قهرود ۱۴۷
۱۴۶، ۱۶۲، ۱۶۳	گرگان ۹۷، ۹۸، ۱۰۲، ۱۹۴، ۱۹۸
قنات (قریه) ۱۱۱	گلیایگان ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۲
کاشان ۵، ۱۱، ۱۴، ۱۶، ۲۷، ۳۴، ۳۵	گناباد ۱۰۰، ۱۰۱
۴۵، ۵۱، ۶۷، ۷۱، ۷۳، ۸۵، ۸۶، ۱۴۱	گوشه محمد مالک خمین ۵۱
۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۶۰	گیلارد دماوند ۳۸، ۳۹
کاشمر ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲	گیلان ۵، ۹، ۱۱، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۹
کاورد دودانگه ۹۷، ۹۸، ۱۰۲، ۱۹۰	۱۷۰، ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸
۱۹۱، ۱۹۸	لاهیجان ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۸۶
کربلا ۹۳	لکان خمین ۱۳۰، ۱۳۱
کردستان ۱۱، ۲۱	سازندران ۶، ۹، ۱۱، ۱۸، ۹۷، ۱۸۷
کرمان ۸۶	۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱
کرود طالقان ۸۰، ۸۲	محلات ۵، ۱۱، ۲۶، ۳۴، ۳۵، ۷۳، ۷۴
کروگان جاسب ۸۰	۷۵، ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۹۶، ۱۲۱، ۱۳۱
کعبه ۶۹	محولات ۹۹
کلاردشت ۱۹۷، ۱۹۸	مخلص آباد اراک ۲۲، ۳۵
کلکاسر رودسر ۱۶۹، ۱۸۶	مرق کاشان ۱۶، ۱۷، ۲۷
کمره ۸۳	مست پایین (سفلی) وفس ۱۳۱
کندر ۱۰۰	مشهد ۵۷، ۹۳، ۱۱۱
کودرز فراهان ۱۳۱	مکه ۵۷، ۹۰

نیاسر ۱۴۹، ۱۶۲	ملومه و دیلمان ۱۶۹
نیمه‌ور محلات ۸۲.	مندگناباد ۱۰۰، ۱۰۱
واران جاسب ۲۷، ۳۵، ۷۹، ۸۲، ۹۶، ۱۰۲	میان‌آباد گرگان ۹۷، ۹۸، ۱۰۲
ورسان خلجستان تفرش ۱۳۰	نامق کاشمر ۱۰۱، ۱۰۲
وفس اراک ۵۰	نراق ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۳
ولاسجرد فراهان ۱۲۹، ۱۳۱	نساء علیای طالقان ۴۸
ولی‌آباد شهنسوار ۲۰۳	نشلج ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۲، ۱۶۳
هرازجان جاسب ۷۵، ۷۸، ۸۲	نطنز ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۰، ۶۲، ۶۴، ۷۱
هزاوه ۱۱۱	۸۹، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۶۰، ۱۶۲
ینداش ۱۵۲	نوده رودبار ۱۹۵، ۱۹۸
	نورالدین محله گلیجان ۲۰۰، ۲۰۲
	نوش‌آباد ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۶۲

پیشه‌ها و پیشه‌وران

آجیل فروشی ۱۳۴	باغبان ۱۵۵
آرایشگر ۵۱	بافندگی ۱۶۲، ۱۴۵
آموزگار ۳۴، ۳۵، ۵۰، ۵۱، ۷۱، ۱۰۲	برزگر ۱۵
۱۱۹، ۱۳۱، ۱۶۳، ۱۹۸	بنکدار ۱۳۴
آموزگار بازنشسته ۳۵	پزشک ۱۸۶
آموزگار سپاهی ۳۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۳۱	پزشکیار ۲۰۳
۱۳۹، ۱۶۳	پیشه‌ور ۳۴، ۱۰۲، ۱۱۹، ۱۳۴، ۱۳۸
اریاب ۱۵، ۶۵، ۹۳، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۲۵	۱۳۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۹۸، ۲۰۳
۱۵۶، ۱۶۶، ۲۰۰، ۲۰۲	توبره بردار ۱۲۸
استاد ۶۹، ۷۰، ۱۴۵، ۱۵۴، ۱۸۷	توبره کش ۱۲۳
استادکار ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۵۴	توشه کش ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۰
استادکار نساجی ۱۳۹	جولا ۱۵
انباردار ۴۵، ۴۶، ۸۲، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۵	چوپان ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۸۱
بارکش ۱۲۳، ۲۰۰	حاجب ۱۲۳

زراعت ۴۴، ۸۰، ۱۰۳، ۱۰۴	حلوانی ۱۵، ۴۱، ۷۴، ۱۵۱
زرگری ۹۱، ۱۱۴، ۱۳۰	حمامی ۷۶، ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۲
سازچی ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۰۰	۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۶
سازنده ۱۲۳، ۱۸۴	۱۹۴
سبزی فروشی ۱۳۴	خانه دار ۳۴، ۳۵، ۴۴، ۵۰، ۵۱، ۷۱، ۸۲
سقط فروشی ۱۳۱	۸۵، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۱
سلمانی ۵۱، ۷۶، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۰	۱۳۸، ۱۳۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۹۸
شاطر نانوائی سنگکی ۱۳۸	خدمتگزار ۱۵۴
شاعر ۱۱۱	خدمتگزار مدرسه ۱۳۴
شاگرد چوپان ۱۲۳	خومه فروش ۱۰۲
شاگرد مدرسه ۱۳۴، ۱۵۴	خیاط ۳۵، ۵۱، ۷۱، ۱۱۲، ۱۹۸
شاگرد مکتب خانه ۱۴۵	داریه زن ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۸۵
شعربافی ۱۳۴	دامداری ۱۰۴
شغل آزاد ۳۵، ۵۰، ۷۱، ۸۲، ۱۰۲، ۱۰۵	دانش آموز ۳۵، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۶۳
۱۱۲، ۱۱۹، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۶۲، ۱۶۳	دانشجو ۱۶۲
۱۹۸	دیبر دیبرستان ۱۱۹
صباغ ۱۶۳	درو دگر ۸۲
صیاد ۱۹، ۲۰	دزد ۵۴، ۶۹، ۱۱۰
طبال ۱۷۰، ۲۰۰	دکاندار ۱۳۴
طبل چی ۱۷۲	دلاک ۱۲۱، ۱۴۵، ۱۵۶
طیب ۶۸	دلاک حمام ۱۴۵
فرش فروش ۳۵	دهقان ۱۵۱
فلاح ۸۲	رئیس ۱۸۱
قالیاف ۳۴، ۷۶، ۸۲، ۱۵۱	رئیس چوپانان ۱۸۱
قالیافی ۷۶، ۱۳۴، ۱۴۵	زارع ۵۰، ۸۲، ۹۳، ۱۰۲، ۱۶۳

کیسه کش ۲۰۰	قصاب ۱۳۴
گالش ۱۷۵، ۱۷۴	کارفرما ۱۵۱
گاوبان ۱۲۱	کارگر ۷۱، ۷۶، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۳۹
گرمگون ۱۵۶	۱۶۳، ۱۹۸
گله دار ۸۰، ۱۳۰	کارگر بافندگی ۱۶۲
گوسفنددار ۸۶، ۱۲۷، ۱۲۹	کارگر برق ۱۶۳
گیوه فروش ۳۵	کارگر فنی و تعمیرکار ۱۳۸
لوطی ۱۴۶	کارگر قالیباف ۷۶
مالک ۴۱، ۱۵، ۱۳۳	کارگر نانوا ۱۶۳
متصدی دفتر ۲۱۸	کارمند ۳۵، ۵۱، ۹۴، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۳۹
محصل ۵۱، ۹۴، ۱۶۲، ۱۶۳	۱۶۲، ۱۹۸
مدیر دبستان ۵۱	کارمند بازنشسته ۹۴، ۱۱۹
مدیر مهدکودک ۵۱	کاسب ۱۶۲
مرشد ۱۹۷	کتابفروش ۸۲
مستخدم مدرسه ۱۴۸	کدخدای ۱۰۴، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۵۶، ۱۹۳
مطرب ۱۲۴، ۱۴۶	کریاس باف ۱۵
ملا ۱۳۴	کریاس بافی ۱۰۳
ملاباجی ۱۳۴، ۱۴۵	کشاوری ۳۵، ۵۰، ۵۱، ۷۱، ۸۲، ۹۳، ۹۴
نانوا ۱۰۲، ۱۶۳	۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۳۰، ۱۳۱
نخودبریز ۱۳۴	۱۶۲، ۱۶۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۸، ۲۰۳
نساجی ۱۳۴، ۱۳۹	کفاش ۳۴، ۵۰، ۶۶، ۱۱۲، ۱۱۹
نقاش ۱۳۹	کفشدوز ۷۰
نقاش قالی ۱۳۸	کوله بارکش ۲۰۰
نقشه کش ۱۳۱	کوله باری ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۵، ۱۸۶
نوازنده ۶۸، ۱۱۶، ۱۸۴	۲۰۲

خوردنیها و نوشیدنیها

آش پشت پا ۲۶	آبدوغ ۳۴
آش ترخنه دوغ ۳۲	آبغوره ۸۴
آش ترش ۷۴، ۳۱	آبگوشت ۱۵۴، ۳۰
آش جو ۱۵۳	آبلیمو ۱۶۰، ۱۳۴
آش جو دوغ ۳۲	آجیل ۵۳، ۴۶، ۴۳، ۴۲، ۴۰، ۳۸، ۲۶
آش رشته ۱۴۴، ۴۹	۵۵، ۵۶، ۵۷، ۷۶، ۸۰، ۸۲، ۹۳، ۱۰۵
آش همه چیز ۱۴۹	۱۳۵، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۱
آش هوا ۱۵	۱۶۵
آلبالو ۱۵۳، ۸۳، ۷۵	آجیل آچار ۱۳۴
آلبالو خشکه ۱۵۳	آجیل ترش ۱۳۴
آلوجار ۱۵۷	آش اسفندی ۸۳، ۸۰، ۷۹، ۷۷، ۷۶، ۷۵
آلوجه ۷۵	۸۴، ۸۵، ۱۵۳
آلوجه خشکه ۱۵۳	آش بلغور به دوغ ۳۲
آلوجه آشی ۸۳	آش بلغ ۹۷

خرما ۱۸، ۸۳، ۸۴، ۱۴۴، ۱۵۲	جعفری ۸۳
خرماپلو ۱۶۰	جو ۱۶، ۳۲، ۷۳، ۷۶، ۱۱۸، ۱۴۹، ۱۵۲
خرمالو ۱۹۲	جوز ۴۹
خروس پلو ۳۷	جوزقند ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۲
خشخاش بوداده ۵۵	۱۵، ۱۶۰
خلال بادام ۸۴	جوزقند آردی ۵۹، ۶۰
خلال فندق ۸۴	جوزقند امرود ۶۰
خورش ۱۳۴، ۱۳۵	جوزقند انجیر ۶۰
خورش اسفناج ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۹	جوزقند قندی ۵۹
خورش به ۱۴۴	جوزقند قیسی ۶۰
خورش سبزی ۷۶، ۱۵۵	جوزقند گردو ۵۹
خورش تار ۱۳۵	چغندر ۷۵، ۸۳، ۱۴۹
خورش نخود ۱۵۲	چلو ۶۱، ۷۶، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۹
دوغ ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۴۸	۱۵۵، ۱۶۰
دوغ کشک ۳۰	چلوکشمش ۱۶۰
رب انار ۸۴	چلو ماهی دودی ۱۳۵
رب انگور ۳۴	چنگال ۲۹
رب گوجه فرنگی ۸۴	حلوا ۱۵، ۴۸، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۹۰، ۱۴۱
رشته ۳۱، ۹۶، ۱۶۰	۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱
رشته پلو ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۶، ۱۶۰	حلوا ارده ۷۷
روح افزا ۱۳۶	حلوا سوهانی ۷۷
روغن ۱۹، ۲۰، ۲۵، ۲۹، ۳۰، ۴۱، ۷۴	حلیم ۴۲، ۷۹، ۱۵۹، ۱۶۰
۷۶، ۷۷، ۸۶، ۹۸، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۳۰	خاگینه ۱۵۱
۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵	خریزه ۳۷، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۶۴، ۱۱۱
۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۸	۱۶۰، ۱۶۷، ۱۹۲، ۱۹۵

سیب (درختی) ۸۳، ۷۵	۱۹۵
سیب (زمینی) ۸۳	روغن کرمانشاهی ۱۳۴
سیر ۳۰، ۷۴، ۷۵، ۸۳، ۱۳۵، ۱۴۲	زردآلو ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۷۵، ۷۷
۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۰	زردک ۱۵۹، ۱۶۰
سیراب ۱۴۲، ۱۵۱، ۱۶۰	زرشک ۷۵، ۸۳
سیرابی ۳۲، ۱۴۹	زرشک کوهی ۸۳
سیرترشی ۴۱	زعفران ۳۱
سیردوغ ۳۰	سبزی ۳۱، ۳۲، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۸۶، ۱۱۱
سیر سبز ۲۱	۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۹
شاهدانه ۶۵، ۱۵۹	۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۷۷
شریت ۳۴	سبزی آش ۱۴۶، ۱۴۸
شنگ ۷۵، ۸۳	سبزی پلو ۱۹۵
شوید (شبت) ۱۵	سراب ۱۵۱
شیر ۳۱، ۳۳، ۸۶، ۹۸، ۱۱۸	سرشیر ۱۴۲، ۱۵۲
شیره ۲۸، ۲۹، ۳۳، ۳۴، ۶۳، ۱۰۱، ۱۱۸	سرکه ۴۳، ۶۳، ۷۴، ۸۴، ۱۳۵، ۱۴۲
۱۲۴، ۱۳۰، ۱۵۶	۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۰
شیره انگور ۷۷، ۱۰۱	سرکه شیره ۸۴
شیره سفید ۳۳	سکنجبین ۳۴
شیره کشمش ۷۶	سلمه ۷۵، ۸۳
شیره هندوانه ۱۰۱	سمو ۱۳۵
شیرینی ۱۹، ۳۷، ۳۸، ۴۳، ۴۶، ۴۸، ۴۹	سنجد ۴۳، ۴۸، ۴۹، ۵۵، ۶۲، ۶۷، ۷۴
۸۲، ۹۲، ۹۷، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۵	۹۳، ۹۸، ۱۰۵، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۹
۱۲۶، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۴	۱۵۱، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۹۴
۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱	سنگک ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۵
۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۷	سوهان ۷۴، ۷۷

کاهو ۱۴۳، ۱۵۲	۱۸۵، ۱۹۲، ۲۰۰
کباب ۱۳۶	عَدَس ۳۱، ۹۶، ۱۳۴، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۳
کدو ۱۶، ۳۴، ۵۵، ۶۵، ۷۵، ۷۷، ۸۳	عَدَس پِلو ۱۴۱
۲۱۹، ۱۹۵	عسل ۱۳۰
کدو حلوایی ۴۱	فَنَدَق ۶۸، ۷۵، ۷۷، ۸۴، ۱۵۲، ۱۵۶
کرفس ۷۴	۱۶۵، ۲۲۰
کَرِه ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۳	قازباقی ۷۵
۱۸۶، ۱۲۹	قاووت ۵۵، ۵۶، ۶۱، ۶۳، ۶۴
کشک ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۱۱۸، ۱۵۲، ۲۲۱	قاووت تخم خرفه ۶۴
کشمش ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۸، ۵۵، ۶۲، ۶۳	قاووت ترشله ۶۳
۷۶، ۸۴، ۹۲، ۹۶، ۹۸، ۱۰۴، ۱۱۲	قاووت خشخاش ۶۳
۱۱۷، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۴	قاووت گندم برشته ۶۳
۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۹۱	قاووت نان خشک ۶۳
۱۹۴، ۲۲۰، ۲۲۲	قاووت نخودچی ۶۴
کشمش پِلو ۱۳۵، ۱۵۲	قرمه سبزی ۷۶، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۶۰
کشمش پلویی ۱۳۴	قره قوروت ۲۹، ۳۰
کشمش سبز ۴۱، ۸۴	قیسی ۳۸، ۴۰، ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۷۴، ۷۷
کشمش قرمز ۸۴	۸۴، ۱۰۳، ۱۰۴، ۲۱۹، ۲۲۰
کلم ۷۵، ۷۶، ۸۶	قیماق ۲۸
کلوچه ۱۵۲	قیمه ۸۴
کله پاچه ۴۹	کاچی ۹۸
کله قره قوروت ۳۰	کال (تره) ۱۵۲
کنجد ۱۹۲	کال جوش ۳۰
کنگر ۱۱۴، ۱۱۷	کالک جوجه ۴۳
کوکو ۱۳۵	کالک جوجه ترشی ۴۳

ماست ۲۸، ۲۹، ۴۸، ۷۴، ۷۶، ۱۳۳،	گردو ۳۴، ۳۸، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۸، ۴۹،
۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹،	۵۰، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۸،
۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۱،	۷۴، ۷۵، ۷۷، ۸۴، ۹۲، ۱۱۷، ۱۲۵،
ماش ۳۱، ۸۳، ۱۳۴، ۱۴۹، ۱۵۳،	۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۹۲، ۱۹۴،
ماهی پلو ۱۳۵، ۱۹۵،	۲۲۰
ماهی دودی ۱۵۹،	گشنیز ۱۵۲
مربا ۳۴	گشنیز سبز ۱۵۲
مریای کدو ۳۴	گللابی ۳۹، ۴۰، ۶۷، ۶۸، ۱۴۱، ۱۶۰،
مغز بادام ۳۴، ۴۲، ۵۵، ۶۱، ۶۲، ۷۷،	۱۶۶
۸۴، ۱۰۵، ۱۵۲،	گنجونی (گنجان) ۶۷
مغز قیسی ۷۴، ۷۷، ۸۴،	گندم ۱۶، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۴۳، ۵۵، ۵۸،
مغز گردو ۴۹، ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲،	۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۸۵،
۷۴، ۸۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۹۲،	۱۱۸، ۱۵۲، ۱۹۳،
موسیر ۷۵، ۸۳،	گندم برشته ۳۲، ۴۱، ۶۳، ۲۲۲،
مویز ۴۹، ۵۵، ۶۵، ۹۱، ۹۲،	گندم بوداده ۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹،
نارنج ۱۳۴، ۱۴۶،	گوجه ۷۵، ۱۵۱، ۱۸۳،
نارنگی ۱۹۱	گوجه برقانی ۷۵
نان برنجی ۱۳۶، ۱۵۲،	گوشت قرمه ۸۳
نان بهشتی ۱۳۶،	گوشت مرغ ۸۳
نان تیری ۱۳۳،	لپه ۱۵۳
نان شیرمال ۱۴۶،	لوبیا ۳۱، ۳۲، ۸۳، ۹۶، ۱۲۵، ۱۳۴،
نان شیرینی ۴۲،	۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۴،
نان قندی ۱۳۶،	لیمو ۱۳۵، ۱۴۶، ۱۶۵،
نان نازک ۱۳۳،	لیموشیرین ۱۹۱
نبات ۲۶، ۸۵، ۱۱۴، ۱۵۲، ۲۱۱،	لیموعمانی ۱۴۴

۱۶۱	تار ۱۳۵، ۲۲۱
هسته زردآلو ۷۷	نخود ۱۵، ۱۹، ۳۱، ۳۲، ۶۳، ۸۳، ۸۴
هسته شیرین ۵۵، ۳۸	۹۶، ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۴
هسته شیرین بوداده ۳۸	۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۹۱، ۱۹۳
هسته قیسی بوداده ۴۰	نخود برشته ۱۹۱
هلو ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۷۵، ۹۲، ۱۰۵	نخود بوداده ۶۳
۲۱۹	نخودچی ۳۲، ۴۳، ۵۵، ۶۳، ۶۴، ۹۶
هندوانه ۱۹، ۳۷-۴۵، ۴۸، ۵۵، ۶۴، ۶۵	۱۲۵، ۱۵۲، ۱۹۲، ۲۲۲
۷۶، ۷۷، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۵	نخودچی و کشمش ۴۳، ۹۶
۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۹	نخودفرنگی ۱۳۵، ۱۳۸
۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۹۲، ۱۹۴	نعناداغ ۳۲، ۸۴
۱۹۵، ۱۹۷	نعناع ۸۳
هویج ۴۰، ۷۵، ۸۳	نقل ۲۶، ۴۳، ۵۶، ۸۲، ۹۲، ۱۳۶، ۱۵۲

حشره و دام و دد

زنبور ۱۵۵، ۶۲	آهو ۱۶۶
ساس ۱۵۴	اژدها ۶۹
سگ ۱۸۰، ۱۷۳، ۱۱۷، ۱۱۴، ۱۰۹	اسب ۱۸۰، ۱۲۹، ۷۹، ۷۴
۲۰۲، ۱۸۳	اشتر ۹۰
سگ تازی ۱۸۰، ۱۷۳	الاغ ۱۵۷، ۱۲۵، ۱۱۸، ۱۱۶
سگ توله ۱۲۳	بره ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۱۳، ۸۱، ۳۲، ۲۱
سمور ۴۶	۱۶۶، ۱۶۰، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۳۷، ۱۳۴
شتر ۱۹۱، ۱۹۰، ۷۹، ۲۲، ۱۶، ۱۴	بز ۱۸۱، ۱۷۷، ۱۱۵، ۱۹
شتر مرغ ۷۰	بزغاله ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۳، ۱۲۲، ۲۰
شغال ۹۲، ۴۶	پلنگ ۱۴۳
شیر ۱۱۸، ۸۶، ۶۹، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۸	توله سگ ۹۲، ۶۹
طاووس ۱۸۳، ۱۷۹	چلچله ۱۴
عقرب ۱۵۴، ۱۴۶، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۱۰	خر ۱۱۶، ۱۰۵، ۹۱، ۱۶
۱۶۰، ۱۵۵	خروس ۱۵۴، ۹۰، ۸۱، ۷۹

غاز ۱۱، ۱۸، ۳۷، ۶۶	۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۷۰، ۱۹۰
قاطر ۱۴۶	۲۱۷
قوچ ۱۲۹	لاک پشت ۷۰
کبوتر ۷۰	لک لک ۹۳
کره اسب ۱۲۹	مادیان ۱۶
کفتار ۸۶	مار ۶۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۶۰
کک ۱۵۴	مارمولک ۹۳
کلاغ ۴۲، ۴۹، ۷۰	ماهی ۹، ۴۴، ۷۶، ۷۷، ۱۳۵، ۱۳۶
گاو ۴۲، ۴۶، ۶۳، ۷۰، ۷۴، ۸۵، ۱۲۳	۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۳
۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۴۷، ۱۶۱، ۱۷۰	۱۵۵، ۱۶۰، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶
گربه ۵۰، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۸۰	مرغ ۷۶، ۷۹، ۸۳، ۸۵، ۱۳۳، ۱۴۴
گنجشک ۷۰، ۷۹	۱۵۳، ۱۸۳، ۱۹۲
گوساله ۱۲۴، ۱۲۹	مورچه ۵۵، ۸۰، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۹
گوسفند ۳۲، ۴۳، ۴۵، ۴۹، ۷۴، ۷۶، ۷۹	۱۵۲، ۱۵۳
۸۵، ۸۶، ۱۱۸، ۱۲۶ - ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۷	موش ۴۰
۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۲	میش ۶۷، ۱۲۸، ۱۲۹

Recueil
du Patrimoine Folklorique de L'IRAN

**JASNHÂ-VO ÂDÂB-O
MO'TAQEDÂT-E ZEMESTÂN**
(Fêtes, us et Coutumes, traditions et Croyances Concernant
l' HIVER)

Par
S. Abolghassème ENDJAVI
Tous droits réservés Pour
l'auteur



Editions Amir-Kabir

Tehran, IRAN

2001